



بن ۲؛ ترفند امپریالیستی برای تداوم اشغال، ابقای نظام فاسد و تمدید جنگ

از ایمیل هائیکه از سفیر پیشین امریکا، ایکنبری، زمان بررسی فرستادن نیروی بیشتر، به مطبوعات درز کرده، نشانگر مشکلات امریکا با دولت کرزی میباشد. در یکی از این ایمیل های به بیرون درز یافته چنین میخوانیم:

رئیس جمهور کرزی از مسولیت برای دفاع از کشور، مسائل حکومتی و توسعه شانه خالی میکند، او و اطرافیانش نمیخواهند که نیروهای ما افغانستان را ترک کنند و صرفا خوشحال اند که ما بیشتر سرمایه گذاری کنیم. آنها فرض را بر این گذشته اند که برای یک جنگ بی پایان بر علیه تروریسم و داشتن پایگاههای نظامی در برابر قدرت های محلی، سرزمینشان را به تملک درآوریم.

ادامه در ص (۱۳)

سخن روز

پيامدها و مشروعيت پيمان
استراتژیک بين افغانستان و امريکا

از صحبت های مقامات امریکایی و مطالعه متن پیش نویس پیمان استراتژیک که در ۹ ماده تنظیم شده، چنین استنباط میشود که دولت امریکا درصدد حضور دراز مدت و دایمی در افغانستان می-باشد. می خواهد این کشور به منزله پایگاهی باشد برای نیل به اهداف بلند مدت در آسیای میانه و کشورهای همجوار افغانستان. هدف دولت افغانستان از امضای این پیمان این است که هم پیمان شدن با یک قدرت جهانی موقعیت بهتری از لحاظ سیاسی، اقتصادی و امنیتی پیدا خواهند کرد. اما اینکه چقدر به این اهداف می رسند گذشت زمان آن را روشن خواهد ساخت.

امضای پیمان استراتژیک با محتوا و ساختار فعلی آن، علاوه بر مساعد ساختن سلطه اجانب بر یک کشور اسلامی، یک قرارداد کاملا یک جانبه بوده و امتیازاتی بیش از حد تصور به طرف مقابل می-دهد. به عبارت دقیق-تر، متن پیش نویس پیمان شبیه یک لایحه شرح وظایفی است که (دمرود یک دولت استعمارگر و دولت مستعمره مصداق می-یابد) دولت حامی از دولت تحت الحمایه می-خواهد که این وظایف را در مورد نیروهای دولت حامی (که مستقر در قلمرو دولت تحت الحمایه بسر می برند) رعایت نماید. ادبیات و ساختار این معاهده، ساختار معاهده بین دو دولت مستقل نیست، بلکه روابط فرا دست و فرو دست است. خواهد نمود ساکت است. ص ()



گفت و گو با فلیس داستو
استاد جامعه شناسی دانشگاه بروکسل

اسلام اروپایی که شناخته نشد

قریباً پژوه

تحقیقات اسلام شناسی در اروپا و امریکا بعد از تحولات ۱۱ سپتامبر افزایش چشمگیری داشته اما اغلب این تحقیقات معطوف به سیاست بوده و کمتر حوزه های فرهنگی و اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. حتی فلیس داستو نیز در این گفت و گو به این مساله اعتراف می کند که اسلام در ایران راه خوبی نداشته است. وی با تاکید بر این نکته که اسلام دارای ابعاد گوناگونی است و باید به آنها نیز توجه شود، سعی دارد اسلام افراطی و رادیکالی را که موجب خشونت را فراهم می کند از اسلام رحمانی و اجتماعی و فرهنگی جدا کند. به این لحاظ اسلام در اروپا، اسلامی است که باید به درستی شناخته شود. فلیس داستو متولد ایتالیا است و در بلژیک زندگی می کند. او استاد دانشگاه و متخصص انسان شناسی اجتماعی در اسلام است و همچنین تحقیقات گسترده ای در ارتباط بین مهاجران مسلمان به اروپا و نخبگان اروپایی دارد. او معمولاً در سخنرانی های خود به حذف نخبگان نمی اندیشد بلکه تاکید دارد که باید با چالش هایی که وجود دارد به عنوان واقعیت های موجود رویرو شد و بر آنها غلبه کرد و این همه از شروط رسیدن به مدرنیته کامل است. او معتقد است اسلام در اروپا می تواند به یک عنصر تبیین کننده در مدرنیته کردن جهان اسلام تبدیل شود. هر چند او فکر می کند اسلام در اروپا از لحاظ نظری و اعتقادی توسعه یافته و ضعیف است و این به دلیل فقدان متخصصان اسلامی و توسعه یافتگی نظری و تئوریک اسلام در اروپا است. در یک روز بارانی فصل پاییز یاداستی در بروکسل دیدار داشتیم که او در این گفت و گو به تبیین حقایق اسلام در اروپا پرداخت.

ادامه در صفحه ()



کنترل جریان انرژی و فشار بر قدرت های منطقه ای ایران، روسیه و چین را می توان از مهمترین دلایل حمایت آمریکا و سعود از ایجاد ناامنی در کشورهای آسیای مرکزی است. "حسین اسویلی اف" مواجه شدن قزاقستان با پدیده ایدئولوژی جهادگرایی را به منافع بازیگران خارجی منطقه مرتبط دانست و گفت: باید به این نکته توجه داشت که چه دلایل و عواملی زمینه ساز اقدامات مختلف و متناوب تروریستی در شهرهایی نظیر "آکتوبه"، "آتیرائو"، "آلمانی" و "طراز" را فراهم کرده است تا بتوان چالش های احتمالی پیش روی قزاقستان و منطقه را شناسایی و برای جلوگیری از آن اقدام کرد. رئیس مرکز تحلیلی «Prudent Solutions» جهادگرایی در

ادامه در صفحه ()

درانی بپا خاست سلاح گرفت مقاومت کرد وبا سیلابه و شمشیر جنگید وسپاه تجاوز کار استعمار بریتانیای کبیر را در اول جنوری 1842 مجبور به ترک افغانستان کرد و بیش از 16000 تن از عساکر تا د نندان مسلح انگلیس را در راه خورد کابل- جلال آباد به جهنم فرستاد ؛ بدون ترس از اشتباه در برابر قشون سرخ نیز هزاران بار خشماگین تر بپا می خیزند سلاح میگیرند و تا آخرین قطره خون خود مقاومت عادلانه میکنند . به همین دلیل دوروز پیش از حضور ونفوذ شوروی وبازگشت شما ، پس از ختم معالجه ودرمان بیماری قلبی به هنگام قدرت بی لگام حفیظ الله امین با قبول هرگونه خطر ، به وطن برگشتم . اگر که پس از 6جلدی 1358 خورشیدی مرا نیز رفقای کوتاه نظر شما بدون هیچ دلیل قانونی توسط تانکهای اتحاد شوروی ی به زندان پلچرخی انتقال داده اند ومدتی است بدون حکم محکمه در سلولهای انفرادی در بی سرنوشتی زنده گی میکنم ولی من هنوز هم به حل نظامی مسأله انقلاب باور ندارم مسأله وحدت ورهبری حزب فقط با تدویر کنگره ء دوم حزب واحد هردو فرکسیون "جمعیت دموکراتیک خلق " و انتخابات آزاد دموکراتیک ومخفی مقامات رهبری کننده ء حزبی میتوانست وباید حل وفصل شود این راه حل منطبق به منافع حزب دولت وخلق کشور واصل مبارزه اجتماعی میباشد بنابرین در حال حاضر اگر مایل باشید صرف در حزب دموکراتیک خلق افغانستان وسازمانهای اجتماعی خدمت میتوانم ، نه دردولت شما ، در غیر آن لطفا دستور به فرماید که مرا به زندان برگردانند این راه برابم نا شناخته نیست وباور نیرومند دارم که اداره ء شما خشن تر از دوران سلطنت بامن برخورد نمیکند از جای برخاستم مرا به آغوش گرفت و با صمیمیت رفیقانه باهم خدا حافظی کردیم وگفت سلامم را به پدر ومادر فرزندان خود برسان .

به هر حال تا جاییکه پس از رهایی از زندان آگاهی یافتم من ودکتر صالح محمد زبیری در نتیجه پافشاری دلاورانه زنده نام استاد خلیل کهستانی معاون کمیته شهری کابل ورفیق گلاب زوی ودیگر فعالان لشکری وكشوری فرکسیون خلق ومقدم برهمه در نتیجه کار، زنده گی ، مبارزه ء اصولی وحساب پاک خود از زندان آزاد شده بودیم .

بیرک کارمل باری هم درسالهای آخر رهبری دولتی خود مرا به حضور خواستند دستور دادند که بجای رفیق مجید سربلند به حیث معاون امور فرهنگی صدراعظم با رفیق کشتمند همکاری کنید درین مرحله باز هم با سپاس فراوان به ایشان پیشنهاد کردم که دروضع مشخص کنونی آقای ع. محتاط سفیر کبیر شما در کشور جاپان نقش فعال تری ایفا میتواند وبهتر است که در جبهه فرهنگ ودر انجمن نویسندگان به کار خویش ادامه بدهم وگفتند که درین زمینه با رفیق کشتمند ودیگر رفقا مشوره میکنیم پیشنهاد خوبی است بازهم نخواستیم که رهین منت ایشان و افزار اجرای مقاصد باشه ء دست آموز این یا آن فرکسیون حزب دموکراتیک خلق شوم .

به باورم موضهمگیری بی خطای بیرک کارمل علیه سیاست تجدید نظر طلبانه گرباجوف رهبر حزبی ودولتی اتحاد شوروی ، پرخاش عادلانه اوعلیه چرخش وچپگرد تند دکنتر نجیب لله بسوی تنظیمهای تندرو ، شاه مخلوع ،اشرافیت کهن طریقه های نقشبندی ؛ فادری بویژه مقاومت آشکار بیرک کارمل درشب قیام هفتم ثور 1357 خورشیدی بخاطر دفاع از حق زنده گی سردار محمد داوود وقانونیت دموکراتیک در کشور ، لحظه های اوج شهامت انقلابی بیرک کارمل بوده است (31).

تا اینجا برپایه موازین اساسنامه واصل مرا می ح.د.خ.ا. درباره نقش هریک از رهبران جمعیت وحزب دموکراتیک خلق بدون حب وبغض وغرض ومرض شخصی حقایقی نوشته شد . اینک درباره ء زنده گی پراز فرا ز وفروود کار ، مبارزه ونقش فعال شخصیت بیرک کارمل در تحولات دموکراتیک جامعه ، بیداری سیاسی وتشکل نسلی از مبارزان انقلابی حقایقی بیان میشود .

اعتراف اگر که زیر تا ثیر عقده های کو ر طبقاتی ، گهگاه علیه جاودان یاد بیرک کامل موضع سالم نداشتند ام ولی با همه روشنی اعتراف میکنم که پس از رهایی از زندان (28 حمل 1992) وفروپاشی حزب وطن (8 ثور 1992 ع) پیوسته از مشی سیاسی واصل جهان بینی علمی بیرک کارمل تا جاییکه ممکن بوده است یک لحظه هم به بیراهه نرفته ام واز دست آوردهای تاریخی دوران رهبری او آگاهانه پشیمانی بیدریغ کرده ام وتاکه زنده ام از راه سپید وروشن آزادی دموکراسی ترقی صلح دوستی وبرابری حقوقی ملل ومردمان افغانستان وجهان به بیراهه نخواهم رفت.

(ادامه در صفحه ()



اکادمیسین دستگیر پنجشیری

نقش فعال بیرک کارمل درتشکیل

" جمعیت دموکراتیک خلق "

دمکش حرفه بی وطن را بگذار

فردای وطن به مردمانش بسپار

دنيا که رود به طرز و آهنگ دگر

مردم نتوانی به زر وزور مهار

" فروغ هستی "

لحظه های اوج شهامت انقلابی

پس از حضور قشون اتحاد شوروی ، سرکوب خونین حفیظ الله امین ، گرفتاری رهبران حزبی ودولتی فرکسیون خلق ، بازگشت زنده یاد بیرک کارمل ورهبران تبعیدی جناح پرچم از اتحاد شو روی ، انتقال قدرت سیاسی به بیرک کارمل ورهبران تبعیدی پرچم وانتقال رهبران حزبی ودولتی فرکسیون خلق به همکاری فعالان سیاسی فرکسیون پرچم ونیروهای زری ، شوروی به زندان پلچرخی ، تجدید ساختارهای نوین حزب واحد دموکراتیک خلق و تحکیم پایه های دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان درمرکز توجه بیرک کارمل قرارگرفت.

برای انجام درست وشتابنده ء وظایف حزبی ودولتی وتأمین وحدت سیاسی سازمانی ورهبری حزب دموکراتیک خلق وكاهش تنش در درون فرکسیون خلق علیه حضور ونفوذ قشون شوروی ، نخست فرمان رهایی دستگیر پنجشیری ودکتر صالح محمد زبیری از حبس مجرد زندان پلچرخی صادر شد . بیرک کارمل مارا به هنگام رهایی در قصر چهلستون جدا جدا به حضور پذیرفت وصحت خودرا بامن به این الفاظ آغاز کردند : " بسیار توقع داشتم تا درختم معالجه از بیمارستان مسکو واستراحت لازم باما یکجا به کابل می آمدی ولی شما خود داوطلبانه راه زندان وجدایی از حزب خودرا انتخاب کردید به هر حال درجریان اختناق وسیطره ء حفیظ الله امین هیچیک از رفقای پرچمی از دست وزبان شما گزند نی ندیده اند واز برخورد سالم شما به خوبی یاد میکنند . بروید دست وبازوی خودرا بر زیند و کار حزبی ودولتی خودرا درفضای همسته گی رفیقانه آغاز کنید " . ولی به ایشان باسپاس فراوان گفتم که در دولت شما کار نمی کنم ، گفتند چرا ؟ گفتم به دو دلیل ؛ نخست عناصری که برضد امرونهی حفیظ الله امین گردنکشی آشکار پنهان ومبارزه کرده اند قربانی داده اند زندانی وتبعید شده اند حق دارند وباید که در حاکمیت شما نقش کلیدی داشته باشند. ثانیاً شما آگاهی کامل دارید که پس از ختم معالجه بیماری قلبی درمسکو به به اکادمیسین اولیا نوفسکی معاون شعبه ء روابط بین روابط بین المللی حزب حاکم شوروی به صراحت گفتم که : مسایل انقلاب جامعه ما با "صدور انقلاب " حل نمیشود . مردم مسلمان افغانستان هما نگونه که درسال 1839 ع دربرابر سپاه تجاوز کار استعمار بریتانیای کبیر وتا چپوشی شاه شجاع ونوه احمد شاه



نبی عظیمی

من هم گریه کردم*

چشمهای انقلاب

بی وقفه بیدارند



رفتار و کردار یک نو جوان در اجتماع با چند تا شعر که چنگی به دل نمی زند. اشعاری بی روح و بی جاذبه. در همین هنگام است که صدای رسا و پرطنینی فضای کنفرانس را روح و روان می بخشد او محمود بریالی معلم صنف دهم مکتب ما است. اولین باری است که او را می بینم. جوان خوش سیما و خوش لباسی که می گفت جوان امروز دیگر، آن جوان دیروز نیست. که از مبارزه به خاطرهایی انسان زحمتکش و وطنش هراس داشته باشد. جوان امروز رسالتمند است. رسالت او این است تا نخست خود زنجیرهای اسارت را بگسلد و سپس انسان زحمتکش وطن را از یوغ ستم قرون نجات بخشد. او بی ترس و بی هراس سخن می گفت و می خروشید و بایان پرشور، واژه های زیبا را انتخاب میکرد و همچون مروارید ناب در پهلوی هم قرار می داد. می گفت جوانان از خواب ران بیدار شوید، به خود آید، متشکل شوید و برضد ظلم و ستم و استثمار فرد از فرد قیام کنید. یاد می آید که هنوز سخنانش تمام نشده بود که تالار از شدت کف زدن به لرزه درآمد و مدیر مکتب با لحن خشم آلود گفت، بس است. بس است و ازاکرم عثمان خواست تا سلسله مقالات ختم شود و بخش موسیقی آغاز گردد.

از همان روز بود که به او دل بستیم: به سمت و سویی که بر گزیده بود، به آرمانی که در سر می پروراند و به دلبری و شهادتی که از خود نشان داده بود! آخر مگر کسی می توانست در آن هوا و فضای محنت سیاسی که سرنوشت هر معلم مکتب به یک کرشمه قلم "مدیر مدرسه-2" بسته بود- به تعبیر پرشت - درباره درختان سخن گوید؟

سالها می گذرد. دهه قانون اساسی فرامی رسد. تظاهرات دانشجویی روزافزون می گردد. نام بیرک کارمل بر سر زبانها می افتد. به سخنرانیهایش گوش می دهیم. شور آفرین است. مهیج و با شکوه است. محشر می کند چنان سخن میزند که انسان فلک زده و وطن برای نخستین بار بی می برد که او هم انسان است و حقی دارد در این وطن بلاکشیده. در یکی از همان روزها بریالی را می بینم. مدتها است که همدیگر راندیده ایم. با اشتیاق همدیگر را در آغوش می گیریم. از من می پرسد: عضو حزب شده ای؟ یا تائی پاسخ می دهم: نه!!

گذر عمر شتابان است. داوودخان کودتا کرده، رژیم جمهوری جاگزین رژیم شاهی شده است و من هم از جمله کودتاچیان و جمهوری خواهان دوآتشه. به زودی بیابان "خطاب به مردم افغانستان" نشر می شود. رییس دولت برای توضیح و تفسیر این بیابان برای محصلین افغانی هیأتی را به شوروی سابق می فرستد. حبیب الرحمن نیازی همصنفی پیشین من و معاون علمی آن زمان پولیتخنیک کابل رئیس هیأت است و من و یک استاد از دانشکده ساینس دانشگاه کابل اعضای او. به ماسکو می رسیم. روز اول مهمان زنده یاد نوراحمد

ادامه در صفحه ()

نمی دانم چرا دلم تنگ است. هرچه می کنم دلمشغولی نمی یابم. در تلویزیون مطلب جالبی نیست، خبرهای امروز وطن را تا کنون بارها نشر کرده اند: - یک حمله انتحاری دیگر در قندهار و به خاک و خون خفتن چند بی گناه دیگر. - ادامه مبارزه سارنوال جدید با فساد اداری و مسدود شدن شاهراه سالنگ، خوب شد که همین دیروز پربروز از کابل برگشته بودم، ورنه باید در اپارتمان سرد و بدون برق خود در کابل شب ها تا صبح چاقو دسته می کردم. از جایم برمی خیزم، از پنجره به بیرون نگاه می کنم. هوا ابری و مانند دل من تنگ است ولی شهر تاشکند از فرط صفایی و وفور نور و نعمت برق می زند و با دل گشاده و جبین باز مرا به سوی خویش می خواند. به ساعت دیواری نگاه می کنم، پنج بعد از ظهر است. هنوز برای قدم زدن زود است. چه کنم؟ لای رومان "ارلاندو" نوشته ویرجینیا ولف را که تا نیمه خوانده ام، می گشایم. بدانجا می رسم که ارلاندو پس از یک خواب طولانی هفت روزه "زن" شده است. دلنگی ام بیشتر می شود. زیرا سیمای مردانی از پیشروی چشمانم رژه می روند که اگرچه مرد به دنیا آمده بودند ولی در کشاکش حوادث زبون شدند و غرور و شهادت مردی خویش را از دست دادند. آهی می کشم و برای این که این مسأله رافرموش کنم به طرف کمپیوتر می روم. خدا خدا می کنم که یکی از دوستان شفیق "آن لاین" باشد تا با هم گفتگو کنیم و زنگ غم از دل بردایم. هنوز نامه هایم رانده ام که "مصطفی روزبه" عزیز، بالایم صدا می کند و می نویسد: خبر اندوهناکی برایت دارم. باید تحملش را داشته باشی. سلامی می رسانم و می نویسم، چه گپ... که می خوانم:

رفیق بریالی عزیز وفات نمود.....

باورم نمی شود که از زبان روزبه خوش خبر، چنین خبر ظالمانه بی را بشنوم. می خواهم فریاد بزنم، و به او بگویم، روزبه تو چه می گویی؟ چرا دروغ می گویی مگر مستی؟ ولی روزبه دیگر رفته است، پشت ده ها کار و وظیفه دیگر. من هنوز هم بی باور و بهت زده ام که از بخت بد سلیم سلیمی و پس از او احسان واصل یکی بعد دیگری در صفحه "ام. اس. ان" پیدا می شوند و این خبر را تأیید می کنند. آه، پس حقیقت دارد. بریالی نازنین ما از این سپنجی سرای رفته...! دنیا دور سرم می چرخد. گریه امانم را می برد. در روی فرش اتاق می غلتم و زانویم غم در بغل می گیرم.

صدای تلفون منزل و تلفون بُیالم بلند می شود. کسی زنگ دروازه منزل را نیز با قوت تمام می فشارد. چشمانم را بازمی کنم و از خود می پرسم: خدایا! زنگ ها برای چه کسی به صدا در می آیند-1-؟ "در تلفون ها رفقا، داکتر کاظم و سیداکرام پیگیر هستند و در پشت دروازه شهکار نوری و سید سکندر. نیازی به حرف زدن نیست. همه چیز مفهوم است. همدیگر را در آغوش می گیریم و آرام و بی صدا اشک می ریزیم. لختی بعد داکتر کاظم این یار دیرین و نزدیک بریالی، نیز به ما می پیوندد. تلفن ها بار دیگر زنگ می زند. باران تسلیت گویی ها می بارد. یکی به

دیگری تسلیت می گوید و هرکسی می گیرد و می گوید: یتیم شدیم، یتیم شدیم. امید پسرمان از آن گوشه دنیا و فضل الرحیم... از تاشکند و رفیق مختار و کمال از کابل و بران با من تماس می گیرند و با گلوی پر از عقده به من تسلیت می گویند. آخر، همه می دانند که ما اورا بیشتر از جان خودمان دوست می داشتیم. اما آیا این تسلیت گفتن ها قادراند آن دوست سفر کرده را به ما باز گردانند؟ به زودی شب فرامی رسد، به آسمان می نگریم و آن را غرق در سایه فیر گونی می یابم. دوستان مجبوراً ترکم می گویند. مثل همیشه تنها می شوم. تنهای تنها با کوله باری از غم، کوله باری به بزرگی آسمایی. راستش، دیگر عادت کرده ام که در تنهایی غم خود را حل کنم. اما این غم، خدایا چه قدر بزرگ است؟ نه نمی شود. نمی توانم آن را در خلوت و سکوت چهار دیوارخانه ام حل کنم. این غم چنان سهمگین است که باید برای زدودن آن سر به کوه و بیابان بزنم. آخر مگر می شود یاد و خاطره کسی را که بیشتر از چهل سال او را می شناسی و در لحظات خوشی و اندوه و کامگاری و شکست با او و در کنار او بوده ای به ساده گئی فراموش نمایی؟ نه، هرگز به هیچ صورتی از صورتی او! هوای خانه سنگین می شود، نمی توانم تحمل کنم. بیرون می روم تا شب در آویزم و بربال خاطره ها به پرواز در آیم: صنف هشتم لیسه حبیبیه هستم. یک هفته می شود که به خاطر دایر شدن کنفرانس مکتب دقیقه شماری می کنم. سرانجام روز موعود فرا می رسد. می گویند، اکرم عثمان کنفرانس را گرداننده گئی می کند. من و چند همصنفی دیگر به خاطر اوبه سالون کنفرانس ها می رویم. صدایش را دوست داریم. چه خوب حرف می زند و چه قشنگ می نویسد و اشعار را دکلمه می کند. چند تا مقاله ادبی و اجتماعی خوانده می شود. مقاله ها بی درپیرامون مقام معلم، اهمیت و جایگاه دانش در زنده گئی و

خبرها و تحلیل‌ها در پرچم خبری

پاکستان همچنان تهدید می‌کند

اسلام آباد این بار دست از سر شیطنت‌های بی‌مورد واشنگتن برنمی‌دارد.

نیاز به این رابطه از جنس ضرورت است و نه انتخاب. حسین حقانی سفیر فعلی پاکستان در آمریکا در مصاحبه با روزنامه کریستین ساینس مانیفور در خصوص روابط آمریکا و پاکستان گفت: در حال حاضر مردم آمریکا پاکستان را به عنوان یک متحد قابل اعتماد قبول ندارند و مردم پاکستان نیز آمریکا را دوست خود نمی‌دانند. اما هر دو کشور می‌دانند که تا چه اندازه به یکدیگر نیاز دارند.

وی در خصوص رسیدن سطح روابط به پایین‌ترین حد خود میان آمریکا و پاکستان در مقطع فعلی اظهار داشت: هم اکنون مشکلات و چالش‌های بسیاری موجود است اما این بدان معنا نیست که سطح روابط دو کشور به پایین‌ترین سطح خود رسیده است. هر دو طرف همچنان در تعامل با یکدیگر و در سطوح

مختلف با یکدیگر تعامل می‌کنند. حسین حقانی در خصوص تهدید سیاستمداران آمریکایی مبنی بر قطع کمک‌های آمریکا به پاکستان اظهار داشت: محدود کردن کمک‌ها به پاکستان از سوی آمریکا یک اقدام غیرسازنده است و حسن نیت در روابط را از بین می‌برد.

وی ادامه داد: در مقایسه با کمک‌های مالی آمریکا به عراق و افغانستان کمک آمریکا به پاکستان بسیار اندک است و با قطع این کمک‌ها این پیغام به مردم پاکستان ارسال می‌شود که آمریکا به آنجا توجهی ندارد

اظهار سیاسی

لوگوی نشریه پرچم بوسیله یک دوست
نو جوانم در فیسبوک، عاطف جان
قیومی ساخته شده است.

نشریه پرچم سیاسی بی‌پایان خود را به
عاطف جان تقدیم میدارد و برایش
پیروزی و سعادت آرزو میکند.

تنش در روابط پاکستان و آمریکا هر روز وارد دور تازه‌ای می‌شود. پاکستانی که از پس از یازدهم سپتامبر سال 2001 تبدیل به شریک استراتژیک آمریکایی‌ها در مبارزه با ترور شد اکنون برای واشنگتن نشین‌ها ناز می‌کند. جرقه اختلاف‌ها میان اسلام آباد و واشنگتن به نیمه شبی باز می‌گردد که رسانه‌ها با خبر کشته شدن اسامه بن لادن رهبر شماره یک القاعده بمب‌خیزی را منفجر کردند. آمریکایی‌های شاد از انتقام‌گیری از القاعده که مقابل کاخ سفید صف کشیده و با شادی و پایکوبی پرداختند، شست پاکستانی‌ها از باز شدن باب انتقاد به خود خبردار شد. اسامه در روستایی در پاکستان و در کمال امنیت و آرامش به همراه زنانش زندگی می‌کرد. سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان بلافاصله از سوی آمریکایی‌ها به همکاری با سران القاعده و شبکه حقانی متهم شدند. اسلام آباد ابتدا در لاک تدافعی و سپس تهاجم فرو رفت و تاکید کرد که رابطه‌اش را با آمریکا به صفر خواهد رساند. در این فضا نمایندگان کنگره و سناتورهای سنا هم تاکید کردند که دیگر نباید چک سفید امضا به پاکستانی‌ها داد. فضای ضدآمریکایی در پاکستان داستان امروز و دیروز نیست. هر چندگاهی پاکستانی‌های خسته از دخالت‌های آمریکا به خیابان می‌ریزند و با به آتش کشیدن پرچم آمریکا به دولتمردان خود تذکر می‌دهند که مبدا بیش از اندازه به لالایی واشنگتن نشینها بخواهید. با اینهمه بر هیچ کس پوشیده نیست که اگر نبود کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا در این سالها، وضعیت دولتمردان پاکستانی هم تعریف چندانی نداشت.

تنش جدید در رابطه میان اسلام آباد و واشنگتن ریشه در حمله جنگنده‌های ناتو به سربازان پاکستانی حاضر در مرز دارد. 24 سرباز پاکستانی در حملات هوایی ناتو در مرز افغانستان و پاکستان کشته شدند و این مساله‌ای نیست که دولتمردان پاکی بتوانند ساده از کنار آن بگذرند. از بیست و چهار ساعت پیش تاکنون اسلام آباد به واشنگتن 15 روز فرصت برای تخلیه پایگاهش در خاک این کشور را داده است. با این وجود گویا موج ناراضگی در پاکستان به این سادگی خاموش نمی‌شود. به گزارش گاردین، پاکستان احتمالاً در اقدامی تلافی‌جویانه در نظر دارد کنفرانس بین‌المللی نین آلمان را که درباره آینده افغانستان است، در اعتراض به کشته شدن ۲۴ سرباز خود در حملات هوایی ناتو در مرز افغانستان و پاکستان، تحریم کند.

ارتش پاکستان اعلام کرده است که حملات ناتو ۱/۵ مایل داخل خاک پاکستان بوده است و به طور عمدی انجام شده است و این در حالی است که مقام‌های آمریکا و ناتو اعلام کرده‌اند، این حملات دفاع از خود بوده است. سربازان کشته شده پاکستانی روز یکشنبه در حالی که درون پرچم پاکستان بیچیده شده بودند، به خاک سپرده شدند. ژنرال اشفق کیانی، رئیس ارتش پاکستان نیز در این مراسم حضور یافت و به کشته‌شدگان نظامی ادای احترام کرد.

کنفرانس نین آلمان که قرار است ۵ دسامبر برگزار شود، احتمالاً آغازی برای روند صلح در افغانستان به شمار می‌رود اما گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که با افزایش تنش‌ها در روابط اسلام آباد - واشنگتن، این مذاکرات از سوی دولت یوسف رضا گیلانی، نخست‌وزیر پاکستان تحریم شود.

چنانچه یک مذاکره‌کننده اصلی همچون پاکستان خود را از این مذاکرات خارج کند، از سرگیری روند صلح با طالبان با چالش‌های بیشتری مواجه خواهد شد. حضور پاکستان در این کنفرانس در آینده ثبات افغانستان و از سرگیری مذاکرات با طالبان از اهمیت خاصی برخوردار است.

وزارت امور خارجه پاکستان اعلام کرد، مساله کنفرانس نین در دست بررسی است و هنوز تصمیمی در این خصوص گرفته نشده است. نخست‌وزیر پاکستان با محکوم کردن حملات ناتو آن را اقدامی در تجاوز به "وحدت و استقلال" پاکستان توصیف کرد. گیلانی در این خصوص گفت: ما همچون دیواری درمقابل فشارها مقاومت می‌کنیم. من این موضوع را با چوهدری، رهبر حزب مخالف و نیز عمران خان، رئیس حزب تحریک انصاف پاکستان در میان گذاشتم و با سایر رهبران پاکستانی نیز مذاکراتی داشته‌ام. به همین علت هم اکنون کشور پاکستان برای دفاع از تمامیت ارضی خود. متحد شده و دیگر اجازه نخواهد داد تا کسی به کشورمان حمله کند. گاردین در ادامه می‌نویسد: مقام‌های ناتو و افغانستان ابراز نگرانی این موضوع هستند که سرویس اطلاعات جاسوسی پاکستان (ISI) از نفوذ خود بر روی شبه‌نظامیان منطقه استفاده کرده و حملات ناتو روی شبه‌نظامیان منطقه استفاده کرده و حملات ناتو را تلافی کند. ژنرال مایک مولن، رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا اعلام کرد: سرویس اطلاعات جاسوسی پاکستان از گروه‌های شبه‌نظامی مانند شبکه حقانی برای انجام "جنگ واسطه‌ای" در افغانستان استفاده خواهد کرد. آمریکا و پاکستان به هم نیاز دارند

همزمان با لبریز شدن کاسه صبر پاکستانی‌ها، سفیر پاکستان در آمریکا در مصاحبه‌ای به تشریح تنش‌های فعلی در روابط آمریکا و پاکستان پرداخته و تاکید کرد که شاید ملت‌های دو طرف دلخوشی از هم نداشته باشند اما بر دولت‌ها پوشیده نیست که نیاز

فراخوان فرهنگی:

Once There Was a War

"روزگاری جنگی درگرفت" کتابی است حاوی گزارش های جنگ دوم جهانی، از جان شتاین بک که از خطوط مقدم جبهه برای روزنامه پرتیتر "دیلی اکسپرس"، نیویورک هرالد تریبون و "دیگر روزنامه های آمریکایی از جریان جنگ گزارش تهیه می کرد. همو نویسنده چپ نگر و انقلابی بی که با نوشتن داستان هایی همچون "موشها و آدمها"، "چمنزارهای بهشت"، "اسب سرخ" و... به اوج شهرت رسید و با نوشتن گزارش هایی از مبارزات کارگران سانفرانسیسکو و درگیری های آنان با پولیس؛ پایه های نوشتن اثر فنا ناپذیرش یعنی "خوشه های خشم" را که به اودیسه پرولتاریایی معروف شد، گذاشت. او در این کتاب ضمن گزارش هایش از جریان پیشرفت و انکشاف روزانه جنگ و پیروزی ها و شکست ها، تلفات و دست آوردهای نظامی روزمره درجبهات متفقین با دید دیگری به غریت جنگ می نگرد. او در این گزارش ها به بهترین شکلی چهره بی گذشت جنگ را عیان می سازد و به جنگ این پدیده دیرینه سال مرگ زنده گی آدمیان درست مانند نویسنده گانی همچون تولستوی، ارنست همینگوی، آندره مالرو، جورج اورل ماریا رمارک و... که یا به عنوان خبرنگار جنگی ویا شرکت کننده مستقیم در جنگ ها حضورداشتند، با دید ویژه بی نگاه کرده است. او با پرداختن به حوادث خرد و بزرگ، عادت ها، مصروفیت ها، ترس ها، دلهره ها و شادی های سربازان خطوط مقدم جبهه، برخورد آدم ها را با جنگ و پیامد های آن بر ملا می سازد. وی نمی کوشد تا جنگ را تفسیر کند؛ ولی چهره تمام عیار این پتیاره بی مروت را به نمایش می گذارد و باین نتیجه جنگ را یک عمل ابلهانه بی پنداشته و از آدمیان می طلبد تا این حماقت مرگبار را مرتکب نشوند: " .. آورده اند که در یونان باستان دست کم هر بیست سال، یک بار جنگی درمی گرفت تا هر نسل، ناگزیر معنای جنگ را دریابد؛ واما ما باید آن را فراموش کنیم وگرنه هیچ وقت دوباره توانایی آن را پیدا نمی کنیم که از حماقت مرگبار بگریزیم." ***

واما سال ها پیش از امروز در این گوشه جهان یعنی در وطن ما نیز جنگ هایی درگرفت. جنگ های خانمان سوز و وحشتناکی که از کران تا کران سرزمین مقدس مان را درکام آتشین خود فرو برد و زنده گی وهستی مردم بلاکشیده مان را از بیخ و بن آتش زده سوختاند و خاکستر نمود. یکی از آن جنگ ها، جنگ جلال آباد است که در روزگاری که جهاد و جهادبانان افغانستان در دریایی از پول و امکانات بی شمار مادی و تخنیک غوطه می خوردند و در همان شبان و روزانی که امریکایی ها، راکت

و فیصله کن برای ازین بردن تفوق هوایی نیروهای رزمی افغانستان وارد جبهات جنگ نموده و در اختیار فرمانبرداران خویش قرار داده بودند، درجبهه شرقی کشور، اتفاق افتاد.

در آن جنگ من نیز سهمی داشتم. می شود گفت که بنابر وظیفه بی که داشتم، در آغاز با آن درگیر شدم؛ اما بعداً مرا فرستادند تا آن جنگ را رهبری کنم. روزگار دشواری بود. مجاهدین سابق را عساکر منظم پاکستانی که کسوت ملیشه ها را به تن داشتند، پیش انداخته بودند. هدف آنان سقوط و تسخیر شهر جلال آباد، انتقال حکومت مجاهدین به داخل خاک افغانستان به منظور شناسایی رسمی این حکومت از سوی تمام کشورهای جهان و رسیدن به دروازه های کابل و محاصره پایتخت کشور بود. آنان در نخستین حملات با نوبد ساختن موضع مستحکم نظامی ثمرخیل که در دوازده کیلومتری جنوب شرق شهر جلال آباد موقعیت داشت، با سردادن فریاد های رزمی با شور و هیجان، الله اکبر گویان تا پنجمصد متری میدان هوایی جلال آباد و دو کیلومتری فرقه نظامی با استفاده از تانک های تی - 55 و 54 و استعمال کلوی آتش های توپچی و هواوان پیش آمده و پوسته های امنیتی دولت را در مسیر راه از بین



برده و با شهید شدن قوماندان فرقه یازده قول اردوی مرکز (شهید جنرال بارکزی) قطعات ریزرف و کمکی را که به یاری و حمایت قطعه ثمرخیل می شتافتند، تار و مار کرده بودند؛ اما با رسیدن سترجنرال محمد آصف دلاور لوی در سرتیج به میدان هوایی - محل قوماند - تعرض آنان در 500-600 متری این خط متوقف و به مدافعه گذشته بودند

در آن جنگ من نیز سهمی داشتم. می شود گفت که بنابر وظیفه بی که داشتم، در آغاز با آن درگیر شدم؛ اما بعداً مرا فرستادند تا آن جنگ را رهبری کنم. روزگار دشواری بود. مجاهدین سابق را عساکر منظم پاکستانی که کسوت ملیشه ها را به تن داشتند، پیش انداخته بودند. هدف آنان سقوط و تسخیر شهر جلال آباد، انتقال حکومت مجاهدین به داخل خاک افغانستان به منظور شناسایی رسمی این حکومت از سوی تمام کشورهای جهان و رسیدن به دروازه های کابل و محاصره پایتخت کشور بود. آنان در نخستین حملات با نوبد ساختن موضع مستحکم نظامی ثمرخیل که در دوازده کیلومتری جنوب شرق شهر جلال آباد موقعیت داشت، با سردادن فریاد های رزمی با شور و هیجان، الله اکبر گویان تا پنجمصد متری میدان هوایی جلال آباد و دو کیلومتری فرقه نظامی با استفاده از تانک های تی - 55 و 54 و استعمال کلوی آتش های توپچی و هواوان پیش آمده و پوسته های امنیتی دولت را در مسیر راه از بین برده و با شهید شدن قوماندان فرقه یازده قول اردوی مرکز (شهید جنرال بارکزی) قطعات ریزرف و کمکی را که به یاری و حمایت قطعه ثمرخیل می شتافتند، تار و مار کرده بودند؛ اما با رسیدن سترجنرال محمد آصف دلاور لوی در سرتیج به میدان هوایی - محل قوماند - تعرض آنان در 500-600 متری این خط متوقف و به مدافعه گذشته بودند.

درحالی که قومانداده مستقیم این جنگ را جنرل های پاکستانی تحت نظارت مستقیم سازمان استخباراتی جهمی آ آی اس آی پاکستان به عهده داشتند و آقای گلبدین حکمتیار از بلندگوهای بی بی سی و صدای امریکا لحظه به لحظه گلوپاره می کرد که نماز پیشین را فردا در مسجد جامع شهر می خواند؛ نیروهای مشترک مجاهدین سابق و فوجی های پاکستانی که تعداد شان به گواهی تاریخ به 15 هزار تن می رسید، نوانستند، این خط عاجل مدافعه را بشکنانند و شهر جلال آباد را تصرف کنند.

به یاد بیاوریم اعترافات تلخ دگروال یوسف را که در صفحه 251 "تلک خرس" دلایل این تعرض گسترده و انگیزه های استخبارات و نظامیان پاکستان و رهبران مجاهدین سابق را چنین شرح داده است:

"دولت مؤقت افغانستان" که اساساً هفت حزب آن را تشکیل داده بود واز طرف پاکستان و آی اس آی پشتیبانی می گردید؛ به خاطر پیشبرد ستراتیژی بعد از خروج شوروی ها، شهر جلال آباد را منحصبت هدف عمده شان انتخاب نمود. بدین ترتیب یک حمله منظم و غیرچریکی بریک شهر مستحکم (به عوض شهر کلیدی کابل) به راه انداخته شد. آن ها شیوه چریکی را در این جنگ قدغن نمودند. جلال آباد آن ها را به این دلیل به خود فریفته ساخت که موقعیت آن در درون رفته گی "مقار طولی" در مرز پاکستان صرف 50 کیلومتر فاصله داشت. این بدان معنی که تقویت نیروها و امکانات مجاهدین به خط مقدم جبهه به آسانی وبدون وقفه صورت گرفته می توانست. جاده

قوای نظامی پاکستانی و مجاهدین پیشین با ارائه ارقام و احصائیه های دقیق بیان کرده است؛ ولی آن چند صفحه هرگز نمی تواند از گسترده گی و اهمیت بی چون و چرای آن نبرد تاریخی حکایت کند

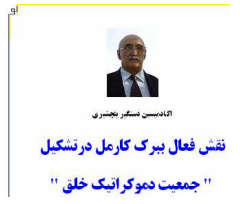
بنا بر این در این روزگاری که نظامیان پاکستانی با انداختن های پیهم و بی شمار توپچی های دورمزل شان در سرحدات شرقی کشور هرروز خون بیگناهان پیر و جوان این سرزمین را می ریزند و نهاد های امنیتی کشور به ویژه ارتش افغانستان هیچ واکنشی نشان نمی دهند؛ بیاید همه با هم از جنگی حکایه کنیم که روزگاری درگرفت و نتیجه آن شد که جنرل های

پاکستانی فرار را برقرار ترجیح دادند و تا دهانه خیر به عقب ننگریستند. به این خاطر از تمام نظامیان قلم به دست کشور که در آن جنگ سهمی داشته اند، از پژوهشگران، آگاهان سیاسی، تحلیلگران و فرهنگیان کشور توقع برده می شود تا قلم های خویشان را به پویه در آورند و درباره آن جنگی که روزگاری بین ما و پاکستانی ها درگرفت، بنویسند. بنویسند، از خاطرات شان، از یاد آوری کوچکترین حادثه ها، یا بزرگتری و مشکلیترین پرابلم های که در شرایط دفاع مستقلانه وجود داشت، مثلاً از کمیود مهمات، از دشواری رسانیدن مهمات به جبهه، از کمبود سربازان، از نبود نیروهای ریزرف، نبود ذخایر ممر، مشکلات تخلیه زخمی ها و شهدای جنگ یا از تشویش ها و دلهره هایی که کابل و کابلان را فرا گرفته بود، از آن حزبی هایی که به پیروزی قوای مسلح شان باور نداشتند و به مجرد شنیدن پیشرفت مجاهدین و پاکستانی ها از رادیوی بی بی سی، با شتاب کشور را ترک نموده و به کشورهای آسیای میانه گریختند، قصه کنند و برگی بر برگهای کتاب "روزگاری جنگی درگرفت" که روز بروزگاری حتماً به نیش خواهد آمد، اضافه کنند.

وان فرهنگی است؛ برای نوشتن آن حماسه بزرگ، و ای کاش از میان ما کسی پیدا شود که این امر بزرگ را به سرانجام برساند و من در این غروب زنده گی از خواندن آن لذت ببرم.

آویزه ها: «دریغا که این نویسنده بزرگ درسال های اخیر زنده گیش چنان غرق جمع کردن پول و پول سازی گردید که از تجاوز بی شرمانه امریکا به ویتنام دفاع کرد و این رفتار از نویسنده بی که از مبارزات کارگران می نوشت، به اتحاد شوروی وقت سفر کرد و یاد داشت های روزانه روسی را نوشت؛ سخت بعید بود.» * دگروال یوسف می نویسد که در روز نخست پایگاه هوایی جلال آباد که در سه کیلومتری شهر واقع بود.

نشانی برای تماس:



ابتکار تاریخی

در هشتادومین سالروز تولد بزرگ کامل و در سراسر ایشیب عمر (76 ساله گی) به این تقصیر خود اعتراف میکنم و این خاطره را فراموش نشدنی ایشان را به گونه مثال مینویسم که روزی درسالهای آخر رهبری خویش از مسکو واز بیمارستان برگشته، در قصر صدارت رهبران حزبی ودولتی دعوت شده بودند. در آن جلسه درست سه ونیم ساعت پیرامون حیات حزبی ودولتی و سیاست سالم کادری سخنرانی بسیار سازنده اصولی و وحدت افزین کردند. همه سخنان او با کف زندهای طولانی وبا شور وهیجان انقلابی پشتیبانی بیدریغ میشد ولی صبح فردای همان شب رفیق سید اکرام پیگیری مصوبه ای را آورد که در آن انجنیر شریف منشی کمیته ولایتی کابل به حیث منشی ولایت بلخ تعیین شده بود من در مصوبه بیروی سیاسی ح.د.خ.ا. ودر پهلوی نام خود نوشتم که "از کادریهای شایسته محلی بلخ استفاده شود" وبه این شیوه مخالفت خود را علیه تفاوت گفتار و کردار بزرگ کارمل بیان کردم ولی به هنگام جاش که بسوی قصر گلخانه روان بودم اتفاقا دیدم که رفیق کارمل با گامهای تند بسوی من می آید در نخستین برخورد مرا مخاطب ساخت که چی نوشته ای؟ به پاسخ ایشان گستاخانه رفیق پنجشیری باز به خط نستعلیق چی نوشته ای؟ به پاسخ ایشان گستاخانه گفتم که: "رفیق کارمل؛ لطفا سه ساعت حرف نزنید یک دقیقه عمل کنید" با شنیدن این سخن بدون هیچگونه واکنش نامساعد علیه پاسخ صریح من چپگرد کرد وراه خود را بسوی حرمرسرای تغییر داد. بیک سخن زنده

شخصی خویش انتقام نگرفت توطیه ساخت پرچم مرگ کسی نه تنها مهر وامضاء نه نهاد بل او نخستین رهبر حزبی دولتی افغانستان وخراسان بوده است که به فکر و ذکر پیوستن به قراردادهای رفع مجازات سنگین اعدام افتاد و به ابتکار تاریخی بزرگ کارمل این موضوع حیاتی طرح گردید و در دوران دکتور نجیب توسط استاد محی الدین پنجشیری وزیر عدلیه غیر حزبی حکومت دکتور نجیب الله کنونیون (عهد نامه) امضاء شد و این میراث دوران سلاطین مستبد قرون وسطایی افغانستان منسوخ اعلان گردید ولی همین کارنامه دموکراتیک دوران حاکمیت دموکراتیک خلق امروز ازسوی حامد کرزی نمایند ه و دموکراسیهای سرمایه سالاری جهانی بدون اند کترین خجالت و شرمساری تاریخی نقض میشود. شایسته یاد آور یست که پس از یکسال و چهار ماه زنده گی تلخ ما در سلولهای زندان پلچرخی، ارمکورا؛ نماینده فوق العاده حقوق بشر سازمان ملل متحد به زند ان آمد واز جمله صد زندانی محکوم به اعدام تنها مرا ملاقات کرد وگفت که چرا زندانی شدی، گفتم لطفا بروید پاسخ این سوال خود را از قانون شکنان و بیوزنه دکتور نجیب الله بگیرید من وکیل شورا بودم مصونیت پارلمانی داشتم بدون فیصله شورایملی گرفتار زندانی شده ام. من هم دلیل این حکم اعدام را بروشنی نمیدانم پاسخ مشخصی که من میتوانم بیاید به شما بدهم این واقعیت تلخ است که از کمیته مرکزی واز دفتر کارم مرا گرفتار وبدون هیچگونه اسناد وقراین قاطع جرمی توسط قضات گوش به فرمان وقانون شکن خود محکوم به اعدام ساخته اند در آن روز ها یک نامه افشاء گرانه را نیز بسیار ماهرانه توسط یکی از پایوازان خانواده خود به بیرون فرستاده بودم و آن نامه در جریده آزادی از

استقبال گرم آزاد اندیشان مواجه نا یاب و در بازار سیاه بهای آن بیشتر استقبال گرم آزاد اندیشان مواجه نا یاب و در بازار سیاه بهای آن بیشتر از صد افغانی رسیده بود. آغاز فرایند (پروسه) انقلاب فرهنگی زنده یاد بزرگ کارمل به افزایش نقش زنان در اداره و سیاست الثفات ویژه فرمود مشارکت زنان در اداره سیاست فرهنگ و در جنبش سواد وسواد آموزی دوران رهبری بزرگ کارمل، از پنج هزار در دوران سردار محمد داوود، به یکصد هزار زن بالغ گردید زمینه آموزش و پرورش فرزندان شایسته و لشکری و کشوری همه طبقات و اقشار، اقوام قیابل و پیروان همه ادیان ومذاهب و طریقه های مذهبی افغانستان را بدون تعصب وتبعیض جنسی وتزادی محلی ومنطقه بی فراهم ساخت و در دوران حاکمیت ح.د.خ.ا. بیوزنه در زمان رهبری حزبی ودولتی بزرگ کارمل و صدارت سلطان علی کشتمند هزاران کار شناس لشکری و کشوری و فعال حزبی امکان یافت تا در دانشگاهها ومراکز تحصیلات عالی واکادمی های نظامی شوروی سایر کشور های سوسیالستی تا سطح ماستری و دکتری آموزش و پرورش یابند. افتخار دست آوردهای عمده فرهنگی کشتاورزی مخا برای ونیزوهای مسلح وانکشاف روستاها ی افغانستان در مرحله حضور، ونفوذ ناتو امریکا و پاسداران صلح ملل متحد بیشتر به کار و طپهرستانه و آگاهانه فرماندهان اردو، وزارت داخله و اداره امنیت دولتی و پیش از همه به تلاش کار آگاهانه کار شناسان با کفایت وبا تجربه دوران حاکمیت دموکراتیک خلق افغانستان بطور عمده دوران رهبری بزرگ کارمل وحکومت سلطانتعلیکشتمند پیوند جدایی ناپذیر دارد. سخن آخر جاودان یاد بزرگ کامل: از مقام خویش به سود خود، فرزندان ونزدیکان خویش استفاده نجانا یز نکرد در بانکهای داخل

ک کارمل "آمو" بود به این تخلص مستعار در پرچم مقالات جانداري نشر میشد در دوران سیطره و گذرای طالبان این "آمو"، در کرانه های این رود خروشان میهن زنده است و جاودان. تاریخ دوستان مردم را روزی تیره میکند چونکه درست وسوی دفاع از منافع کارگران دهقانان، رهایی اقوام ستمدیده و آبادی وشادابی میهن، آگاهانه و بیهراس از امر ونهی ابر قدرتها، گام نهاد ه، وراه ورسم شهادت انقلابی و قربانی را به نسلهای امروز وفردای "خانه خورشید" ما به میراث گذاشته است. روان این رهگشای پیگیر "جمعیت دموکراتیک خلق" شاد باد اگر که جمعیت دموکراتیک خلق، به علل نازل بودن سطح تیوریک ونیود تجربه کافی سیاسی وسازمانی، به دلیل شناخت سطحی اعضا و فعالان از وضع اجتماعی وقانونمندی تکامل جامعه و جنبش ودخالت ومداخله محافل حاکمه وسازمانها ی جاسوسی ابر قدرتها وارتجاع منطقه در امور داخلی کشور، در دوران کودکی، به دوفرکسیون ودو نام. کلان "خلق" و "پرچم" و چندین شاخه آشکار وپنهان دیگر منشعب وپراکنده گردید. این سازمانهای اشعایی بیوزنه پس از نشر جراید خلق (22 حمل 1345 خورشیدی) و پرچم (1347) مبارزه خود را در چهار چوب اساسنامه مرانامه، اصول جهان بینی علمی وگرایش انتزاسیونالستی واحد به شیوه ها، راهها وسایل وبه اشکال وشبوه های گونه گون مخفی علنی مسالمت آمیز قانونی و گهگاه مسلحانه از 14 ثور 1346 تا 12 سرطان 1352 طی 10 سال تمام ادامه دادند. ولی قابلیت حیاتی این فرکسیونها وحدت مجدد واتحاد این سازمانها و گروههای اشعایی نتایج طرح تدوین تصویب ونشر مرانامه و اساسنامه جمعیت دموکراتیک خلق ودست آورد تشکیلاتی سیاسی و اصول جهان بینی علمی وتیوریک

سیاسی سازمانی پیگیر تیوریک ورهبری بزرگ کارمل و کار ویکار فعالان کشوری و لشکری حزب دموکراتیک خلق ودولت بوده است هیچگونه توجیه منطقی دیگری ندارد. بنا برین در رو شنی این رویدادهای پیروزی آفرین وشکستهای گذرا صا دقانه گواهی میدهم واعتراف میکنم که جاودان یاد بزرگ کارمل در تمام مراحل جنبی کودکی تدارک کننده طرح وتصویب اساسنامه مرانامه در نشر اثر روشنگرانه ونقادانه ه جراید خلق و پرچم در فعالیتهای انتخاباتی، مبارزات درون پارلمانی، بیوزنه دفاع از قانونیت دموکراتیک در شب قیام هفتم ثور، علیه سیاست نظا میگرانه ورهبری فردی حفیظ الله امین ودر مبارزه دشوار علیه گرایش تجدید نظر طلبانه دکتور نجیب الله و آرایشگران نظام محکوم به زوال او موضع روشن صریح اصولی ومیهن پرستانه داشته اند. تصاد فنی نبوده که میت این وطنپرست طبق وصیت ایشان از سوی خانواده وهمرزمان وفا دارش به افغانستان انتقال یافت و ازسوی رهبران وفرماندهان جنبش ملی اسلامی، عیاران بلخ بامی و یاران روزهای دشوارش با همه حرمت در کرانه های آمو به خاک سپرده شد. بگذار که درفش ارمانهای پیشرو بزرگ کارمل و همه کارگران دهقانان و پاسداران آزادی دموکراسی ترقی صلح دوستی وبرابری حقوقی ملل ومردمان افغانستان وجهان در کرانه های آمو هریرود وبر فراز قله های سرکش پامیر هندوکش بیدار کوه بابا وکوهپایه های سلیمان وشمشاد جاودانه در جنبش باشد.

انقلاب بی وقفه بیدارند

باش. همه چیز خوب می شود. فقط کوشش کن که زنده بمانی. می گوید: سَر مبارزه سَر نیست صخره سنگ است....

چند روز بعد امین جلاد، نه تنها او بلکه رهبر گران ارج پرچمی ها، پاکروان ببرک کارمل فقید را از سر راهش برمی دارد. من نیز از قوماندانی فرقه غزنی تبدیل می شوم. و سیطره سیاه و تاریک استبداد طراز فاشیستی امین وباند جنایتکارش در سرتاسر کشوردامن می گسترند.

پایم شکسته، تقاعد کرده ام و همراه با سایر رفقای که هنوز در بند امین نیستند، فعالیت مخفی می کنم. بیشتر از یک سال می شود که بریالی را ندیده ام. دلم برایش تنگ شده: - برای دیدن سیمای مردانه اش، - برای شنیدن سخنان آتشینش. - برای صدافتی که در هر حرف و هر جمله او وجود دارد. تا هنگامی که با ضیاء مجید - آتش نظامی افغانستان در دهللی - ارتباط داشتم، احوالش برابم می رسید. ضیا می نوشت که بریالی مانند همیشه پرتحرک است و نیرومند و سرشار از همان آرمانهای اوجگیر ووالای انسانی. می نوشت که او با وصف همین امکانات محدودی که دارد، توانسته است حتا در همین شرایط غربت با بسی از سازمان ها و جنبش های چپ دیموکراتیک ارتباط برقرار نموده و با تحلیل های ژرف سیاسیش آنان را از توطئه بی که امین برای به "کژراهه-3" کشانیدن وید نام ساختن جنبش مترقی افغانستان انجام می دهد، هشدار دهد. بلی، دلم برایش می تپد، برای همین انسانی که هرگز ودر هیچ شرایطی در سیمای شریفش نشانه بی از یأس و ناامیدی را نمی خوانی....!

امین نایب شده است. به قصر چهلستون می روم. همه در آنجا جمع شده اند. ببرک کارمل فقید، در میان اوج احساسات کادرها

می روم و به پیشوای خردمند و پدیرمعنوی و پاک نهاد پرچمی ها، ادای احترام می کنم و به سروران و بزرگان دیگر حزب نیز؛ اما چشمم به دنبال محمود بریالی است. هر قدر می نگرم او را در میان آن جمع نمی بینم. دلواپس می شوم. و از عبدالوکیل سراغش را می گیرم. وکیل ظاهراً چیزی نمی گوید ولی هنوز روز به آخر نرسیده است که بریالی با پسر کاکا یم مرحوم توابعظمی در یکه توت به دیدنم می آید و از او می آموزم که بزرگان باید بزرگواری باشند.

بار دیگر ما از هم جدا می شویم. من به هرات می روم و پس از دو سال خدمت جهت تحصیلات آکادمیک نظامی به ماسکو. سه چهار سالی می گذرد و در این مدت طولانی تنها یکبار اقبال دیدن او برابم دست می دهد: - در کنفرانس وحدت حزب. همان کنفرانسی که با داخل شدن ببرک کارمل فقید در تالار، دوکتور نجیب الله رئیس خدمات دولتی آن زمان با صدای رسایی مصرعی از غزل معروف رهی معیری را تغییر داد و چنین برخواند:

موی سفید را فلکش رایگان نداد / این رشته را به نقد جوانی خریده است.

در این همایش محمود بریالی که رییس روابط بین المللی حزب است؛ چنان از خرد و درایت ما به میگذارد که مسؤولان بسیاری از احزاب کارگری و مترقی کشورهای جهان در کار آن اشتراک می کنند و حیثیت و اتوریته حزب دیموکراتیک خلق افغانستان به رهبری رهبر گرانقدر و محبوب القلوبش ببرک کارمل در سطح بین المللی به طور چشمگیری بالا می رود.

سالهای بسیاری می گذرد. دگرگونی دیگری در رهبری حزب و حاکمیت دولتی رخ می دهد. دوکتور نجیب الله مرحوم، پلنیوم

موافقان و مخالفانی دارد. محمود بریالی در رأس مخالفان قرار می گیرد و مدتی نمی گذرد که به همین جرم (!) مدت طولانی در زندان به سر می برد. در زندان رژیمی که برای بقا و نگهداری و سر بلندی آن بارها و بارها تا پای جان رزمیده است.

از زندان که رها می شود، از مرکز دور هستم و نمی توانم به دیدنش بروم؛ ولی همین که به کابل می رسم به دیداراش می شتابم. در دفترش نیست. دستیارش رفیق مرزای سرفید می گوید که معاون صاحب اول صدارت از مدتها به اینطرف در ساختن سرک جدید کابل - بگرام مصروف است. از یادداد زود تا پگاه دیر. از صدارت بلافاصله به سوی ده سبز حرکت می کنم. چاشت روز است. وقتی که به آن جا می رسم، می بینم که در کنار سرک یکجا با کارگران زانو زده و مصروف خوردن نان چاشت است. به نظرم می رسد که لاغر شده و بر شقیقه هایش غبار سفیدی در حال نشستن است. دلم فرو می ریزد و قلبم خون می شود.

پس از آن روزها که بی عدالتی سکه بی شده بود رایج؛ محمود عزیز ما روز های شکنجه بار بسیاری را پشت سر می گذارد: - زخمی شدن و زمین گیر شدن بانوی بانوان امشب ستارگان به بستر خون خسته خفته اند.

بیدار باش را انقلابی " جمیله ناهید " همسرایک نهاد و خجسته سیرت و مبارزش، این تالی آنجلادیوس - 4-، بانویی که با منطق رسا و سخنان پرشورش زنان ست زده کشور مان را مانند مادر معنوی حزب داکتر اناهیتا، پیام وارسته گی به سوی رستن از دارها و دامها و گسستن زنجیرهای نظام مردسالاری می داد. - - و خیم شدن وضع نظامی سیاسی وطن مألوفش از اثر قطع کمک های مادی و معنوی متحد نیمه راه یعنی دولت مردان

چگونه با محبت و صمیمیت از من وضع و موقعیت قطعات ما را جویا می شد. یادم نرفته که پیوسته می گفت: " - عظیمی عزیز، تو تنها نیستی، تو نیروی بزرگی هستی، تمام حزب پشت سرت ایستاده است. با قاطعیت

فرمان بده و از حاکمیت دفاع کن... " آه مگر می توان آن شبان و روزان دشوار گذار را فراموش نمود؟ آیا می توان با یاد آوری آن لحظات سر نوشت ساز از سیل اشکی که از چشمانت جاری می شود، جلو گیری نمایی؟ نه هرگز نه...! حالا

باندوده سترگ به یادم می آید که چگونه این یار شقیق، در روز های سقوط حاکمیت در پهلوی من قرار داشت و با نیروی توانمند روحی و معنوی خویش کوشش می کرد به هرافسرو سباز گارنیز یون کابل و به هر حزبی که از پوسته های کمر بند امنیتی کابل پاسداری می کرد، ضرورت دفاع از حاکمیت، در رأس آن دوکتور نجیب الله شهید را توضیح و تشریح دهد. چگونه می توان فراموش کرد روز سیاهی را که خداوند، انقلابی نستوه و رهبر عزیز مان ببرک کارمل فقید را از ما گرفت. در آن روز، این محمود بریالی بود که در قلبش طوفان غم برپا بود ولی با خوبیشنداری غم انگیزی از ریزش اشکش جلو گیری می کرد و برای ما، درس پایداری و استقامت و استواری می بخشید.

ما - من و بریالی - در این سال ها بارها و بارها همدیگر را می بینیم. او دیگر رفیق من، دوست من، برادر من و عزیزترین عزیزهای من است. بیخی به یادم است که در هنگام دفع و طرد کودتای شهنواز روز ها با تار شب ها در می آویزند، هفته ها و ماه ها پاکشان می گریزند. بریالی بزرگواری بارها به هالیند و اکثر آنها همراه با رفیق توده بی به دیدنم می آید و مرا بیشتر از پیش مهرون و شرمنده محبت خویش

بینم که با چه اعتقاد خلل ناپذیری به آینده می نگرد. در این نشست ها، او مثل همیشه با ظرافت مطبوع سخن می گوید و با نکه دانی و فرهنگ بسیار بالا حرف می زد و با دیدی روشن و گویا از اوضاع و احوال وطن و جهان تصویر دقیقی ارائه می نماید. در همان سالهای رکود و فقرت بود که اندیشه ایجاد سازمان سیاسی نهضت فراگیر میهنی در ذهن باوقادش شکل می گیرد و برای در عمل پیاده نمودن اندیشه اش با سخت کوشی مشهودی وارد میدان عمل گردیده و با منطق و استدلال محکم از اندیشه های اوج گیرش دفاع می نماید. و سر انجام می تواند اکثریت مطلق پیشکسوتان، فعالین و همراه با آنان اساس و بنیاد سازمانی را بگذارد که پروگرام و اهداف آن با واقعیت های انکار ناپذیر جامعه ما در تضاد و رویارویی قرار نداشته باشد.

از آخرین باری که او را می بینم، درست یک سال می گذرد. شب پیش از بازگشتم به کابل، همراه با جمعی از یاران: " توده بی، سلیم، سید حسن رشاد، حنیف، محراب، روزبه... " به منزل می آید. دستش شکسته و به گردش آویخته. اختاپوت پنهانی در وجود عزیزش لانه کرده و آرام آرام شیره جانش را می خورد. لاغر شده و به نظرم می رسد که بیشتر از ده کیلو وزن خویش را از دست داده است. در نگاهش عمقی و در لبخندش احتیاطی دیده می شود. اما چنان صادق و صمیمی است.

که نمی تواند خوشحالی اش را از بازگشت من به کابل پنهان کند. می گوید: " عظیمی عزیز، خوشا به حالت، حیف که با این حال و وضع نمی توانم با تو همراه شوم ولی همین که استخوان دستم جوش بخورد، بلا فاصله خود را به تو می رسانم. می گفت با هم غذا خواهیم پخت و همراه با هم برای بالنده گی هرچه بیشتر نهضت فرا

مسئله ایل بین المللی

امریکا حامی تروریزم در منطقه است

قزاقستان و منطقه مطرح خواهد شد که در اصل به معنای توجیه ایدئولوژیک منافع ژئوپولیتیکی بازیگران دیگر خارجی خواهد بود.

اسوبعلی اف با اشاره به تلاش‌های کشورهای آمریکا و برخی از دیگر کشورهای غربی برای تشویق گروه‌های افراطی و تروریستی منطقه به همکاری و فعالیت‌های مشترک، گفت: اشتراک منافع جدایی‌خواهان اویغور با نگاه جهادگرایی و گروه‌های قزاقی می‌تواند پیامدهای به مراتب جدیتری برای روابط قزاقستان با چین را داشته باشد. از این رو باید به تغییر و تحول در لحن و ماهیت بیانیتهای تروریست‌ها و تبلیغات آن‌ها توجه داشت.

وی با بیان اینکه چین نگران تحولات امنیتی در قزاقستان می‌باشد، افزود: شرکت‌های چینی با تحولات لبی از پروژه‌های چندمیلیاردی محروم شدند و در حالی که به دنبال جبران این شرایط در پی گسترش همکاری‌های انرژی خود با کشورهای آسیای مرکزی است، اقدامات تروریستی در قزاقستان موجب نگرانی شدید پکن شده است.

خواست غرب بی ثباتی روسیه است

این پژوهشگر مسائل سیاسی و مذهبی منطقه در رابطه با نقش سعودی در تحولات اخیر قزاقستان، تصریح کرد، برای همه روشن است که بعد از اسرائیل، عربستان سعودی دومین کشوری است که منافع آمریکا در خاورمیانه را تامین می‌کند، پس برای سعودی چه مانعی وجود دارد تا در آسیای مرکزی که عمدتاً دارای جمعیت مسلمان سنی می‌باشد، نقش مشابهی را انجام ندهد؟ همچنین معلوم است که سعودی از زمان فروپاشی فروپاشی شوروی به این طرف یکی از حامیان اصلی مالی احداث اماکن دینی در قلمرو قزاقستان و قرقیزستان بوده و بیشترین تعداد دانشجویان نیز به موسسات آموزشی مذهبی این کشور جلب شده‌اند.

اسوبعلی اف افزود: با توجه به موارد اشاره شده می‌توان این احتمال را داد که اقدامات جهادگرایان علیه نمایندگان ساختارهای نظامی و امنیتی تنها مرحله مقدماتی اقدامات مسلحانه گروه‌ها و جماعت‌های مختلف در قزاقستان خواهد بود. وجود خطوط لوله نفت و گاز از قزاقستان و منطقه به چین و در دست قرار داشتن پروژه‌های جدید مشابه با حضور سرمایه و تکنولوژی چینی، در دورنا بر اهمیت گروه‌های تروریستی زیرزمینی پیرو ایدئولوژی جهادگرایی در سناریوی‌های طرف‌های ذی‌نفع و رقیب خارجی می‌افزاید. به عنوان مثال، موقعی که در منطقه «کنکیاک» عملیات ویژه نیروهای قزاقی با این گروه‌ها در حال انجام بود در برخی از سایت‌های اینترنتی صحبت از احتمال تخریب خطوط لوله نفت و گاز در این کشور مطرح شد.

اهداف گروه‌های تروریستی در آسیای مرکزی را دامنه دار عنوان کرد و گفت: روسیه از دیگر قدرت‌هایی است که از اهداف این گروه‌ها خواهد بود زیرا میان گروه‌های افراطی و تروریستی موجود در قزاقستان و جهادگرایان قفقاز شمالی (جمهوری داغستان) ارتباط وجود داشته و احتمال استفاده از قلمرو قزاقستان به منظور ایجاد بی‌ثباتی در مناطق قفقاز شمالی روسیه بعید نخواهد بود.

هم اکنون برخی از کارشناسان امنیتی روسیه از احتمال استفاده مناطق قزاقی هم‌مرز با روسیه از سوی شبه نظامیان قفقازی به منظور تجدید قوا و انتقال سلاح، صحبت می‌کنند. البته در مورد صحت و سقم کامل این موضوع به نحوی می‌توان شک داشت زیرا بعید است آستانه بر مناطق مرزی خود با روسیه کنترل لازم را نداشته باشد هرچند طی سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ در داغستان روسیه تعدادی از اتباع قزاقی کشته و دستگیر شدند که در انجام عملیات‌های تروریستی علیه نهادهای نظامی و امنیتی روسیه دست داشتند.

مخالفت با نفوذ ایران در آسیای مرکزی

اسوبعلی اف ضمن صحبت از نقش طرف‌های خارجی منطقه و دورنمای تحولات، با اشاره به اهداف بلندمدت سعودی و سایر کشورهای عربی خلیج فارس، گفت، ایجاد شرایط نامطلوب در منطقه خزر به منظور بازدارندگی ایدئولوژیک، فرهنگی و مذهبی ایران، از اهداف دیگر آن‌ها می‌باشد.

این صاحب‌نظر مسائل سیاسی و مذهبی منطقه خاطر نشان کرد، گروه‌های جهادگرای قزاقی ضمن قرار گرفتن تحت فشارهای نهادهای امنیتی و انتظامی این کشور با جماعت‌های سلفی قرقیزستان ارتباط خود را تقویت بخشیده و به دنبال گروه‌های می‌گردند که تمایل به تندگرایی را دارند. ضمناً این حث باید توجه داشت که بر اساس مشاهده‌های انجام‌شده طی ۲ سال اخیر، اختلافات میان مسلمانان قرقیزستان بر مبنای دیدگاه‌های ایدئولوژیک افزایش یافته است.

اسوبعلی اف در پایان مصاحبه اختصاصی خود با فارس، گفت: پیدا شدن گروه جیش‌المهدی در سال ۲۰۱۰ در قرقیزستان و همزمان حساس شدن وضعیت در حوزه دینی را می‌توان حلقه‌های یک زنجیر دانست که هدف از آن تغییر برنامه‌ای شرایط مذهبی و تاثیرگذاری بر فضای سیاسی کشورهای منطقه می‌باشد که با توجه به بحث خروج نیروهای آمریکا تا سال ۲۰۱۴ از افغانستان بیش از قبل برجسته خواهد شد.

قزاقستان را امری وارداتی از خارج دانست و توجه به جنبه‌های ژئوپولیتیکی این پدیده و سناریوهای احتمالی روی دست حامیان خارجی اینگونه گروه‌های تروریستی را لازم ارزیابی کرد. وی گفت: روند تحولات قزاقستان بگونه‌ای نبود که تندرورها فعال شوند زیرا برای فراهم کردن روحیات افراط گرایی نیاز به آمادگی طولانی ایدئولوژیک وجود دارد. شرایط قزاقستان و قوانین کاملاً لیبرال مربوط به دین و اعتقادات در این کشور زمینه لازم را فراهم کرده بود که به تدریج به میزان افزایش سطح اطلاع و آگاهی‌های مردم از اسلام، ایدئولوژی جهادگرایی در میان گروه‌ها متوقف شود. این کارشناس برجسته مسائل سیاسی و اسلامی منطقه با اشاره به زمینه‌های تمایل برخی از مسلمانان قزاقی و سایر کشورهای آسیای مرکزی به تندگرایی، تصریح کرد: برای سوق دادن افکار مردم و بطور خاص جوانان به افراطگرایی از توجه‌های اطلاعاتی و سیاسی نظیر وجود ظلم و ستم نسبت به مسلمانان در مناطق و کشورها استفاده می‌شود تا آن‌ها راغب عزیمت به افغانستان و یا قفقاز شمالی به خاطر فرا گرفتن شیوه‌های مبارزه شوند. در مرحله بعدی این افراد به سرزمین‌های خود در حالی بازمی‌گردند که از نظر ایدئولوژیک آماده بوده و تجربه انجام اقدامات نظامی را نیز با خود دارند.

امریکا حامی گروه‌های تروریستی منطقه

وی با بیان اینکه بحث جدی‌تر، نیروهایی می‌باشد که پشت سر افراط گرایی در قزاقستان قرار گرفته‌اند، تصریح کرد، توجه به این موضوع که در صورت توسعه روند فعلی چه مشکلاتی به سراغ این کشور خواهد آمد، مهتر خواهد بود. از این نظر باید به این نکته دقت کرد که بحث انتقال حامل‌های انرژی از نواحی ساحلی خزر و مناطق شمال غرب قزاقستان، می‌تواند موجب نگرانی کشورهای باشد که علاقمند تحقق چنین پروژه‌هایی نمی‌باشند. به‌عنوان مثال، چنین دیدگاهی مطرح است که کشورهای عربی خلیج فارس علاقمند اشباع بازارهای حامل‌های انرژی جهانی نبوده و از این نظر مسدود کردن ورود نفت آسیای مرکزی به این بازارها را به سود خود می‌دانند. البته بخشی از این نظر می‌تواند صحت داشته باشد ولی بحث مهمتر فروش نفت و گاز منطقه به کشورهای پیرامون می‌باشد. اسوبعلی اف در ادامه این بحث گفت: توسعه سریع چین نیاز به افزایش میزان مصرف حامل‌های انرژی در این کشور را دارد. بر اساس اطلاع کارشناسان ۱۵-۱۰ درصد نیاز چین به نفت و گاز از ناحیه آسیای مرکزی تامین می‌شود. مسلم است که ارتقاء نقش سیاسی و اقتصادی چین در سیاست و اقتصاد جهانی موضوع نگرانی‌های خاص تعداد زیادی از کشورهای غربی در راس آمریکا را فراهم کرده است.

وی ضمن اشاره به ادعای آمریکا برای پیشگامی در مبارزه جهانی با تروریسم، خاطر نشان کرد، به اعتقاد کارشناسان مسائل امنیتی، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد آمریکا از تروریسم زیرزمینی در قزاقستان و برخی دیگر از کشورها حمایت می‌کند. حقایق حاکی از آن است که ایجاد گروه‌های تروریستی و گسترش ایدئولوژی جهادگرایی در مناطق نفت‌خیز خزر و شمال غرب قزاقستان بخشی از برنامه بلندمدت در راستای بی‌ثبات‌سازی منطقه می‌باشد که در دورنا می‌تواند به منافع چین در آسیای مرکزی و حوزه خزر آسیب جدی وارد کند.

منافع سعودی از بی‌ثباتی در منطقه

این پژوهشگر مسائل سیاسی و مذهبی منطقه در رابطه با نقش سعودی در تحولات اخیر قزاقستان، تصریح کرد، برای همه روشن است که بعد از اسرائیل، عربستان سعودی دومین کشوری است که منافع آمریکا در خاورمیانه را تامین می‌کند، پس برای سعودی چه مانعی وجود دارد تا در آسیای مرکزی که عمدتاً دارای جمعیت مسلمان سنی می‌باشد، نقش مشابهی را انجام ندهد؟ همچنین معلوم است که سعودی از زمان فروپاشی شوروی به این طرف یکی از حامیان اصلی مالی احداث اماکن دینی در قلمرو قزاقستان و قرقیزستان بوده و بیشترین تعداد دانشجویان نیز به موسسات آموزشی مذهبی این کشور جلب شده‌اند.

اسوبعلی اف افزود: با توجه به موارد اشاره شده می‌توان این احتمال را داد که اقدامات جهادگرایان علیه نمایندگان ساختارهای نظامی و امنیتی تنها مرحله مقدماتی اقدامات مسلحانه گروه‌ها و جماعت‌های مختلف در قزاقستان خواهد بود. وجود خطوط لوله نفت و گاز از قزاقستان و منطقه به چین و در دست قرار داشتن پروژه‌های جدید مشابه با حضور سرمایه و تکنولوژی چینی، در دورنا بر اهمیت گروه‌های تروریستی زیرزمینی پیرو ایدئولوژی جهادگرایی در سناریوی‌های طرف‌های ذی‌نفع و رقیب خارجی می‌افزاید. به عنوان مثال، موقعی که در منطقه «کنکیاک» عملیات ویژه نیروهای قزاقی با این گروه‌ها در حال انجام بود در برخی از سایت‌های اینترنتی صحبت از احتمال تخریب خطوط لوله نفت و گاز در این کشور مطرح شد.

چین یکی از اهداف اصلی گروه‌های تروریستی

رئیس مرکز تحلیلی «Prudent Solutions» در ادامه گفت: اهداف به‌مراتب خطرناکتر تروریست‌ها پروژه‌های اقتصادی قزاقستان و به طور ویژه پروژه‌های نفت و گاز می‌باشد که منافع آستانه و شرکای آن را به چالش می‌کشد. برای این گروه‌ها در مسیر «سیر طبیعی تحولات» در سیمای چین و شرکت‌های نفتی چینی بحث مبارزه با «کفار» در

برحم در انترنرت: www.parcham.eu

امنیت در نظام بین‌المللی جدید؛ سناریوها و مسائل

روندهای موثر در شکل‌گیری امنیت طی دوره جنگ سرد، چندی است که از اعتبار ساقط شده‌اند. ساختاری کاملاً نوین - و البته مبهم - جایگزین گردیده [که محتوا] مسائل خاص خود را دارد. [۱]

با کوله باری از تردیدها و ناامیدیها به سمت بن ۲

شعری از کسرایی

آنان به مرگ وام ندارند

چشمهای انقلاب بی وقفه بیدارند

گیر دموکراسی و ترقی کشور مان کار خواهیم کرد."

بسته "نجات اقتصاد نولیبرالیستی" اروپا:

بخش دلالی پر قدرت این "بازار" اوراق را جلب کنند، یا

به عبارت دیگر، دولت تعهد تبدیل نیروی کار کشور

بسته "نجات اقتصاد نولیبرالیستی" اروپا: در تضاد با استقلال ملی، عدالت اجتماعی، و دموکراسی

با وجود برگزاری جلسه های متعدد از سوی رهبران کشورهای بزرگ غربی، در چند ماه گذشته، و تحمیل به اصطلاح بسته "نجات اقتصادی" یونان به آن کشور، "بحران اقتصادی اروپا" هنوز بدون کوچک‌ترین دورنما، سرمایه داری جهانی را با بی ثباتی هرچه بیشتر تهدید می کند. تنها حرکت مشخصی که طی چند هفته گذشته انجام شد تصمیم های سیاسی‌یی است که پس از "کنفرانس گروه ۲۰" به برکناری نخست وزیر های یونان و ایتالیا و جایگزینی آنان با فن‌سالاران (تکنوکرات ها) به عنوان "مدیرعامل های" یونان و ایتالیا منجر گردید. اعلان رفراندوم در یونان و در آخرین روزهای نخست وزیری پاپاندرو، به منظور نظر خواهی در مورد بسته "نجات اقتصادی" دیکته شده از سوی سران اروپا و "صندوق بین المللی پول"، بلافاصله با واکنش خصمانه "بازار"، و بهت و تعجب و اعتراض رهبران "دنیای آزاد"، روبه‌رو شد .حتی صحبت کردن از "انتخابات پارلمانی" نیز، از سوی تحلیل گران و سیاست گذاران کشورهای غربی و نجیگان "اقتصاد بازار" همچون حرکتی "غیر منطقی" و بسیار خطرناک در دهان ها خفته شد. "پاپاندرو" و "برلسکونی" به سرعت از نخست وزیری برکنار شدند، و کابینه های ایالتیا و یونان در ظرف چند روز و بدون انتخاباتی "دموکراتیک" – به منظور جلب رضایت "بازارها" – با فن‌سالارانی(تکنوکرات های) تمویض شدند که تخصص و سابقه کار آنان در عرصه بانک های غول پیکر و دستگاه‌های دیوان‌سالاری(بوروکراسی" (اتحادیه اروپا" بوده است. "ماریو مونتی" (عضو سابق کمیسیون اروپا) در ایتالیا، و "پاداموس" (رئیس سابق بانک مرکزی اروپا) در یونان، از زمره همان نجبگان هودار" بازار آزاد" و "اقتصاد نولیبرال" اند که

کنفرانس بن ۲ با محوریت افغانستان و با حضور بیش از ۱۰۰۰ نفر از دیپلمات‌ها و نمایندگان سراسر جهان روز دوشنبه در شهر بن آلمان برگزار می‌شود.شهر بن آلمان درست بعد از ده سال بار دیگر میهمان بیش از ۶۵ وزیر خارجه و ۱۰۰ هیات از کشورهای مختلف و همسایگان افغانستان است که روز دوشنبه ۱۴ قوس (۵ دسامبر) با محوریت افغانستان در کنفرانس بین‌المللی بن ۲ دور هم جمع شده و درباره مسایل گوناگون این کشور بحث و تبادل نظر می‌کنند.

حامد کرزی - رییس‌جمهور افغانستان - و زلمی رسول - وزیر امور خارجه افغانستان - در این نشست حضور دارند. انتظار می‌رود در این نشست بان کی مون - دبیرکل سازمان ملل - هیلاری کلینتون -وزیر امور خارجه امریکا - سرگئی لاوروف -وزیر امور خارجه روسیه - آلن ژوپه -وزیر امور خارجه فرانسه - و هاگ - وزیر امور خارجه انگلیس - نیز حضور خواهند داشت.آلمان میزبان این نشست خواهد بود و قرار است آنگلا مرکل - صدر اعظم آلمان - و گیدو وسترووله - وزیر امور خارجه این کشور - این میزبانی را بر عهده داشته باشند البته ریاست کنفرانس بین‌المللی بن ۲ بر عهده حامد کرزی است.ادامه...

ورود میهمانان برای حضور در این نشست از روز پنج‌شنبه با ورود زلمی رسول -وزیر امور خارجه افغانستان - به آلمان شروع شده و روز بعد حامد کرزی وارد بن می‌شود و بدین ترتیب هیات‌های مختلف به این کشور سفر می‌کنند.

روز شنبه (سوم دسمبر) با حضور وزیر امور خارجه افغانستان و برخی از نمایندگان افغان نمایشگاه جامعه مدنی این کشور در بن آلمان در سالن بتیهون نمایشگاه جنوبی برگزار می‌شود. هم چنین فردا نشستی درباره همکاری‌های منطقه‌یی و مسایل آبی با حضور وزیران خارجه آسیای مرکزی و همسایگان افغانستان برگزار می‌شود که این نشست در دفتر وزارت خارجه فدرال آلمان در بن برگزار خواهد شد. پس از این نشست عصر همان روز وزیر امور خارجه افغانستان در کنفرانس دانش‌آموزان افغانستان حضور می‌یابد.

هم چنین در شامگاه روز قبل از برگزاری کنفرانس هیات‌های دعوت شده برای حضور در کنفرانس بن ۲ در ضیافت شام به میزبانی آلمان در هتل پترزبرگ این کشور شرکت می‌کنند.

در ۱۴ آذرماه (۵ دسامبر) روز دوشنبه کنفرانس بین‌المللی بن ۲ آغاز به کار می‌کند تا شرکت‌کنندگان درباره راهکارهای لازم برای آینده افغانستان بحث و تبادل نظر کرده و در پایان با صدور بیانیه‌ای به کار خود پایان دهند.

این کنفرانس در حالی برگزار می‌شود که پاکستان یکی از همسایگان مهم افغانستان در جهت برپایی ثبات و آرامش در این کشور اعلام کرده است که به دلیل حملات ناتو و کشته شدن ۲۴ نفر از سربازان پاکستانی در این کنفرانس شرکت نمی‌کند و این موضوع می‌تواند تاثیر سویی بر روند این کنفرانس بگذارد.

اما افغانستان امیدوار است که پاکستان در این کنفرانس شرکت کند زیرا این کنفرانس سرآغاز دور جدیدی از تلاش‌های دیپلماتیک دولت افغانستان است تا همکاری و حمایت جامعه بین‌المللی و همسایگانش را برای بعد از سال ۲۰۱۴ که نیروهای خارجی افغانستان را ترک خواهند کرد، جلب کند.

ایران نیز هنوز مشخص نیست با چه سطحی در این کنفرانس شرکت خواهد کرد.

البته در ماه گذشته به میزبانی ترکیه و با شرکت علی‌اکبر صالحی - وزیر امور خارجه کشورمان - نشست استانبول با محوریت افغانستان برای تشویق کشورهای منطقه به هم‌گرایی و همکاری‌های بیش‌تر با این کشور برای برقراری صلح و ثبات برگزار شد.

در پایان این نشست نمایندگان بیست و هفت کشور حاضر با نفی دخالت در امور یکدیگر بر کمک برای مبارزه با انواع فعالیت‌های تروریستی در منطقه و هم‌چنین حمایت از رشد اقتصادی افغانستان تاکید کردند.

با این حال کنفرانس بین‌المللی بن ۲ در شرایطی برگزار می‌شود که توشه کنفرانس بن ۱ پر از بسیاری از تعهدات بی‌پاسخ است، این موضوع نگرانی‌هایی را در ذهن بسیاری از ناظران در سراسر جهان به وجود آورده است که آیا این کنفرانس نیز ناکام باقی خواهد ماند؟

عبارت ساده - ولی تأمل‌برانگیز - «دونالد اسنو (Donald Snow)» در خصوص ساختار آتی امنیت بین‌الملل، حکایت از وجود دغدغه‌های بنیادین نزد بسیاری از تحلیلگران مسائل امنیتی و نویسندگان این حوزه دارد که جوهره آن را این پرسش شکل می‌دهد: «روندهای اساسی‌ای که تکلیف امنیت در عرصه بین‌المللی را مشخص می‌سازند، کدامند؟» به تعبیر «جان مک‌گین (John G.Mc Ginn)» «شرایط تازه‌ای پدیدار شده است که در آن، ماهیت، گفتمان و روش‌های راهبردی تماماً دستخوش تحول شده‌اند. بنابراین ما در آستانه جهانی تازه قرار داریم که معادلات راهبردی آن با اصول، مبانی و قواعد پیشین، ضرورتاً حل و فصل نمی‌شوند.»[۲]

درصورت پذیرش این ایده- که تردید اندکی می‌توان در صحت آن سراغ گرفت.[۳]

لازم می‌آید تا محتوای ساختارهای نوین امنیت به بحث گذارده شود و مهم‌ترین موضوعاتی که احتمالاً در دستور کار برنامه امنیتی نظام بین‌الملل قرار خواهد گرفت، استخراج گردد. نتیجه چنین پژوهشی از آن روی مهم است که مشخص می‌سازد مرکز حقل تحولات امنیتی- که بر اساس آن ساختارهای مختلف امنیتی استوار خواهد شد - کدامند. بدیهی است که شناخت و درک ما از این موضوعات، می‌تواند سمت و سوی مطالعات نظری و پیشنهادهای عملی در حوزه امنیت ملی را مشخص سازد.

برای این منظور لازم می‌آید تا نخست، سناریوهای اصلی در خصوص ساختار امنیت جهانی شناسایی و عناصر اصلی در آنها مشخص شوند. پس از آن و از طریق تحلیل روندهای تنش‌زا در هر یک از این سناریوها می‌توان نسبت به استخراج عمده‌ترین مسائل امنیت جهانی در قرن بیست و یکم اقدام نمود.

الف. سناریوها

«اگرچه شناخت نظم جهان در آینده کاری دشوار است، اما چنین به نظر می‌رسد که... در پی شکست علوم دقیقه در سامان‌بخشی به معادلات این حوزه... چاره‌ای جز اقبال به آینده‌شناسی از رهگذر توجه به احتمالات مختلف نباشد.»[۴]

چنان‌که «رابرت کاکس (Robert Cox)» «نیز به درستی اظهار داشته، «سناریوسازی» را می‌توان یک راهکار مناسب برای گمانه‌زنی از وضعیت آینده به شمار آورد که امکان طراحی راهبرد ملی در ظرف زمانی بلندمدت را به بازیگران سیاسی مختلف، در فضای متحول امنیت بین‌المللی می‌دهد. در ارتباط با ساختار «نظم بین‌الملل» که منبع شناخت مسائل اصلی امنیت در قرن ۲۱ به شمار می‌آید، می‌توان دو سناریوی اصلی را از یکدیگر تمیز داد که عبارتند از:

اول. سناریوی آمریکایی

«فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رقیب دیرینه ایالات متحده آمریکا، دلالت بر آن دارد که آمریکا در موقعیت بی‌بدیلی قرار گرفته است. این کشور اولین و تنها قدرتی است که به مقام قدرت جهانی دست یافته است.»[۵]

از زمانی که «زیگیو برژینسکی»، در کتاب «صفحه شطرنج جهانی» به سال ۱۹۹۷ این ایده را اظهار داشت، تاکنون طیف متنوعی از متون و دیدگاه‌ها منتشر و عرضه شده است که محتوای تمامی آنها را این استدلال اصلی شکل می‌دهد که: توان ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت قرن بیست ویکم به اندازه‌ای است که می‌تواند در مدیریت و هدایت مسائل و روندهای نظم جهانی به‌صورت موثری ایفای نقش نماید. از این منظر برآورد راهبردی قدرت آمریکا در حوزه‌های سخت‌افزاری چون اقتصاد، فناوری و مهم‌تر از همه «نظامی»، حکایت از آن دارد که هیچ قدرتی را نمی‌توان سراغ گرفت که توان مقابله و رقابت با آمریکا را داشته باشد.[۶] این وضعیت با نگاه به جایگاه برتر اقتصادی آمریکا (که با ۲۵ کشور توسعه یافته بعد از خود برابر است) و توان نظامی آن کشور (که با ۹ کشور قدرتمند نظامی بعد از خود برابری می‌کند) شناسانده می‌شود.[۷] از سوی دیگر طرح ایده «قدرت نرم» از سوی اندیشه‌گرانی چون «جوزف نای» چشم‌انداز جدیدی را بر معادلات قدرت در نظام بین‌المللی گشود که به زعم تحلیلگران و نویسندگان این رویکرد بیانگر وجه دیگری

^[1] ص (

آنان که زندگی را لاجرم سر کشیدند
 آنان که ترس را
 تا پشت مرزهای زمان راندند
 آنان به مرگ وام ندارند
 آنان فراز بام تهور
 افراشتند نام
 آنان
 تا آخرین گلوله جنگیدند
 آنان با آخرین گلوله خود مردند
 آری به مرگ وام ندارند
 آنان
 عشاق عصر ما
 پویندگان راه بلا راه بی امید
 مادر! بگو که در تک این خانه خراب
 گل های آتشین
 در باغ دامن تو چه سان رشد می کنند؟
 این خواهر و برادر من آیا
 شیر از کدام ماده پلنگی گرفته اند؟
 پیش از طلوع طالع

آری اگرچه اوداروپا بوده ولی باتمام وجودش به کشورش می اندیشید ولحظه یی از یاد آن غافل نبود . . .
 نمی دانم چه وقت خوابم می برد ، چند ساعت می خوابم . اصلاً می خوابم ویا در رؤ یا به سر می برم ؟ ولی همین که نخستین اشعه آفتاب برپنجره اتاق به ماتم نشست ام می تابد ، از جایم بلند می شوم. دست وروی صفا می دهم و مثل همیشه می روم به طرف آشپز خانه تا قهوه یی داغی سر کشم و بروم بیرون، برای گرفتن هوای تازه . ولی هنوز قدمی برداشته ام که حس می کنم ، دنیا مثل هرروز نمی چرخد. آفتاب، آن نور ودرخشش همیشه گمی را ندارد. دنیا ایستاده ، همین دنیا با همه تکانهایش ، با همه دلهره هایش ، با تمام شادی ها و دل بسته گی هایش . دنیا هیچ وپوچ شده . من هم حاج وواج ایستاده ام . فلج شده ام انگار! محتویات ذهنی ام واژه " پوچی " است . واژه ء محبوب سارتر! لختی بعد داکتر کاظم می آید و می گوید رفیق بریالی وصیت کرده است تا جنازه اش به کابل انتقال گردد. گریه امامت نمی دهد. کاظم نیز با من می گیرد.

آری ، زنده گی می نازد، زخم می زند ، درخت گشن شاخی را به خاک می افکند. جای افسوس است . سخت افسوس است . اما نباید بازنده گی قهر بود ، نباید با خاک برید. مطمئناً ، " خاک خوب-5- " نهال جوان ونویا، یادگار دست آن عزیز دل را بارور خواهد ساخت . تردیدی ندارم که مرگ او باعث خواهد شد که یاران دیروز بار دیگر با هم متحد ویک پارچه شوند و به آرمان وعدالت اجتماعی جامعه عمل ببوشانند. مگرزنده یاد احسان طبری نه سروده بود :

" خداوند عدالت وترقی

باده خود را

در کاسه سر شهیدان می خورد.

چنین گفت کارل مارکس "

بلی ، بریالی نازنین!

ارام بخواب ولی بدان که

در مرگ تو رازها ورزمهای فراوانی نهفته است

رازها و رزم هایی که مردم وطنت را به سوی رهایی وترقی خواهد برد.

راحت سپید باد : بریالی عزیز

رویگردا

" * : من هم گریه کردم " ، نام فلم ایرانی است که در آن آواز خوان مشهور ایرانی بانو گوگوش ، نقش مرکزی را بازی می کند.

" 1- زنگنگ ها برای کی به صدا در می آیند " رمانی است از ارنست همینگوی ، داستانسرای امریکایی.

2- داستانی از جلال آل احمد.

3- کزراهه ، نوشته احسان طبری

4- اتحاد دیویس زن مبارز سیاهپوستی در قاره آفریقا.

خاک خوب " رمانی است از جان اشتاین بک ، " 5-

نویسنده چپگرایی امریکایی

دموکراسی

با وجود برگزاری جلسه های متعدد از سوی رهبران کشورهای بزرگ غربی، در چند ماه گذشته، و تحمیل به اصطلاح بسته "نجات اقتصادی" یونان به آن کشور، "بحران اقتصادی اروپا" هنوز بدون کوچکترین دورنما، سرمایه داری جهانی را با بی ثباتی هرچه بیشتر تهدید می کند. تنها حرکت مشخصی که طی چند هفته گذشته انجام شد تصمیم های سیاسی بی است که پس از "کنفرانس گروه ۲۰" به برکناری نخست وزیر های یونان و ایتالیا و جایگزینی آنان با فن سالاران (تکنوکرات ها) به عنوان "مدیرعامل های" یونان و ایتالیا منجر گردید. اعلان فرماندوم در یونان و در آخرین روزهای نخست وزیری پاپاندرو، به منظور نظر خواهی در مورد بسته "نجات اقتصادی" دیکته شده از سوی سران اروپا و "صندوق بین المللی پول"، بلافاصله با واکنش خصمانه "بازار"، و بهت و تعجب و اعتراض رهبران "دنیای آزاد"، روبه رو شد. حتی صحبت کردن از "انتخابات پارلمانی" نیز، از سوی تحلیل گران و سیاست گذاران کشورهای غربی و نخبگان "اقتصاد بازار" همچون حرکتی "غیر منطقی" و بسیار خطرناک در دهان ها خفه شد. "پاپاندرو" و "برلسکونی" به سرعت از نخست وزیری برکنار شدند، و کابینه های ایتالیا و یونان در ظرف چند روز و بدون انتخاباتی "دموکراتیک" - به منظور جلب رضایت "بازارها" - با فن سالارانی(تکنوکرات هایی) تعویض شدند که تخصص و سابقه کار آنان در عرصه بانک های غول پیکر و دستگاه های دیوان سالاری(بوروکراسی) "اتحادیه اروپا" بوده است. "ماريو موتی" (عضو سابق کمیسیون اروپا) در ایتالیا، و "پاپاداموس" (رئیس سابق بانک مرکزی اروپا) در یونان، از زمره همان نخبگان هوادار "بازار آزاد" و "اقتصاد نولیبرال" اند که سیاست های تعدیل اقتصادی را ترویج و تحمیل می کرده اند. اما انتصاب این نخست وزیرها و پیش کشیدن انواع طرح های اقتصادی نه تنها تا به حال جوابی به بحران نداده اند، بلکه به جای آن اوج گیری تضاد ها و اختلاف های سیاسی درون اروپا و خارج را هم باعث شده اند. بخش عمده تلاش ها متوجه ایجاد یک صندوق اعتباری قوی مالی نامحدود به منظور خرید و تضمین حمایت اعتباری از اوراق قرضه (باند) موجود کشورهای مقروض اروپا است. هدف پایه ای، نجات سرمایه های مالی مجازی و واقعی عظیم و بانک های خصوصی است. زیرا این سرمایه های مالی در خلال دو دهه گذشته به مهم ترین ارکان مافوق سود و ثروت های نجومی، تبدیل شده اند. "بازار" اوراق قرضه دولتی، یعنی صاحبان اوراق، و بخش های دلالی و کاغذبازی(بوروکراتیک) آن، یکی از بزرگ ترین بخش های پرنفوذ اقتصاد جهان به شمار می آیند. از این روی، دولت های کشورهای سرمایه داری باید همواره رضایت این سرمایه داران و

خود به ثروت های خصوصی را باید قویا تضمین کند، در غیر این صورت اقتصاد ملی آن‌ها با شدیدترین واکنش های اقتصادی، سیاسی، و تبلیغاتی کل سرمایه داری جهان روبه رو خواهد شد .

اوراق قرضه دولتی با ارائه بهره ثابت و سررسید زمان پرداخت اصل مبلغ (کوتاه تا دراز مدت)، عموماً به صورت حراج به بازار مالی عرضه می شوند، و بعد از فروش اولیه، این اوراق در بازار قابل خرید و فروش اند. در دو دهه گذشته، بازار اوراق (حدود ۱۰۰ تریلیون دلار) از منبع های ایجاد سرمایه های غیر تولیدی پرسود و از راه کرد و کار های دلالی، مشتقات، سفته بازی، شرط بندی و بیمه کردن معامله ها، کلان شده است. از این روی، در صورت ورشکستگی دولت ایتالیا (عدم توان آن دولت به بازپرداخت بموقع قرضه ها)، پیامدهای آن تنها به ۹/۱ تریلیون دلار قرض های جاری و بی ارزش شدن اوراق آن در بازار محدود نمی شود، بلکه موج های برآمده از آن در سرتاسر جهان باعث از بین رفتن تریلیون ها دلار پول مجازی و واقعی، و پرداخت خسارت های عظیم از طریق شرکت های بیمه، خواهد شد. نوسان قیمت اوراق در "بازار آزاد"، به طور کامل به درجه اعتبار مالی هر دولت - یعنی توانایی پرداخت بهره سر موقع و برگرداندن اصل مبلغ، وابسته است. ورشکستگی و عدم پرداخت تعهد های مالی دولت ها، برای مجموعه نظام سرمایه داری، امری هلاکت بار است. در دو دهه گذشته، آرژانتین، ترکیه، مکزیک، و روسیه (بعد از فروپاشی شوروی)، اعلان ورشکستگی کردند. ولی به دلیل فاصله زمانی بی که بین این بحران ها بود، نظام سرمایه داری به سهولت نه فقط از هر کدام از این بحران های مالی عبور کرد، بلکه این "بحران ها" از سوی "صندوق بین المللی پول" به فرصتی را برای اعمال تعدیل های اقتصادی بیشتر در این کشور ها تبدیل گردید. ولی آنچه که در شرایط کنونی بسیار خطرناک است و فعلاً بدون علاج مانده است، امکان ورشکستگی چندین اقتصاد غربی به طور همزمان است که نخبگان و هواداران "بازار آزاد" آن را غیرممکن می دانستند. شدت گرفتن آثارشیم(دولت ستیزی) بازار در شرایطی است که کشورهای بزرگ سرمایه داری خود در حالت بی ثباتی و رشد بسیار ناچیزند، و با اعتراض روبه رشد مردم نیز روبه رویند. "جهانی شدن" و تسلط سرمایه های مالی غول پیکر آن چنان شبکه وسیع و بغرنج مالی و اطلاعاتی بی را به هدف تسلط سیاسی و کسب سود در سرتاسر جهان ایجاد کرده است که پیامدهای ورشکستگی اقتصاد یک کشور کوچک مانند یونان (با درآمد ناخالص ملی بی بالغ بر ۳۱۰ بیلیون یا ۳۱۰ هزار میلیارد دلار) غیر قابل کنترل شده است. این است درجه عالی تمرکز و ترکیب سرمایه های مدرن در قرن بیست و یکم، که تسلط آن بر جهان و

ص ()

این کتاب که بر بنیاد نوشته های رفیق عبدالواحد فیضی یکی از نخبگان سیاسی و فرهنگی جنبش چپ افغانستان تهیه گردیده است ، با شماره دوم نشر به پرچم به نشر میرسد.

ا ز نشرات

پرچم



حامد عبدالصمد

زوال

جهان



چند سخنی از فردوسی در باب دانش و خرد

دانایی توانایی به بار می آورد، و دانش دل کهن سالان را جوان می سازد.
گوش شنونده همیشه در جست و جوی سخن خردمندانه و حکیمانه است. خرد برترین هدیه الهی است.
خرد و دانش مرد دانا در گفتار او هویداست.

کسی که خرد ندارد همواره از کرده های خویش پشیمان و در رنج است.

بی خردی اسارت بدنبال دارد. و خرد موجب آزادی و رهایی است. خرد مانند چشم هستی و جان آدمی است و اگر آن نباشد چگونگی جهان را به درستی خواهی گذراند.

اولین مرحله شناخت آفرینش همانا خرد است چشم و گوش و زبان سه نگهبان اویند که لاجرم هر چه نیکی و شر است از همین سه ریشه می گیرد. و افسوس که بدنبال کنندگان خرد اندکند باید که به سخن داندگان راه جست و باید جهان را کاوش نمود و از هر کسی دانشی آموخت و یک دم را هم برای آموختن نباید از دست داد.

دانش ارزش آن را دارد که به خاطر آن رنج ها بکشی.

به این زمین گرد که بسرعت می گردد بنگر که درمان ما در آن است و درد ما نیز، نگاه کن و بین که نه گردش زمانه آن را می فرساید و نه رنج و بهبودی حال بشر آن را به آتش می کشد، نه آرام می شود و نه همچون ما تباهی می پذیرد.
خورشید از خاور برخاسته بسوی باختر که مسیری درست و بی نظیر است ای آنکه همچون آفتاب لبریز از نور و خردی تو را چه شده است که بر من نمی تابی؟! !!

چراغ مایه دفع تاریکی است، بدی جوهر تاریکی در زندگی آدمی است، که از آن دوری باید جست.

بی خردی است، که بگویم کسی بدی را بی بهانه (دلیل) انجام می دهد. اگر برای انجام کاری بزرگ، زمان نداری. بهتر است بی درنگ آن را به دیگران بسپاری.

کتاب زندگی گذشتگان، جان تاریک را روشنی می بخشد.

این جهان سراسر افسانه است جز نیکی و بدی چیزی باقی نیست

کسی که به آبادانی می کوشد جهان از او به نیکی یاد می کند.

آنکه آفریننده و با فر است در این جهان رنج های بسیار خواهد خورد.

از بزرگان تنها رنجهاست که باقی می ماند.

آزادگان را کاهلی، بنده می سازد.

فرمانروایی که گوش به فرمان مردم دارند در زندگی جز رامش و آوای نوش نخواهند شنید.

کسی که بر جایگاه خویش منم زد بخت از وی روی بر خواهد تافت. خسروی بزرگتر، بندگی بیشتر می خواهد.

آنگاه که هنر خوار می گردد جادو ارجمند می شود.

دیوان که فرمانروا و دست دراز شدند سخن از نیکی را هم باید مانند راز گفت

موضوع کتاب «زوال جهان اسلام - یک پیش‌بینی» بر سر جهان اسلام به مثابه‌ی یک ساختار مجازی به نام امت است که مانند چهارچوبی همه‌ی مومنان را در بر می‌گیرد؛ آرمان و رویای بلندپروازانه‌ای که اسلام سیاسی را از آغاز تولدش پر و بال داده است. در این جا موضوع بر سر اسلام به عنوان یک ایده‌ی سیاسی است که دیگر جوهر و ماده‌ی اولیه خود را از دست داده و به جز خشم و خشونت هیچ پاسخی به حوادث جهانی ندارد.

عبدالصمد با زبانی شیوا، تصویر روشنی از فرآیند تولد، شکوفایی و زوال جهان اسلام به مثابه‌ی یک پدیده‌ی اجتماعی و تاریخی عرضه می‌کند. او با شواهد تاریخی و نمونه‌های روزمره‌ی زندگی نشان می‌دهد که نظام فکری اسلامی چگونه طی قرن‌ها در ژرفنای مسلمانان رسوب کرده است و به چه اشکالی خود را نشان می‌دهد. او بدون آن که به احساسات مذهبی خوانندگان مسلمان مومن آزار برساند، پرسش‌هایی کاملاً روشن و ساده ولی در عین حال تأمل‌برانگیزی طرح می‌نماید. عبدالصمد نشان می‌دهد که برای برون از این بن‌بست تنها راه، نه شریعت نرم بلکه اسلام نرم است، یعنی: اسلام بدون شریعت و بدون جهاد.

برخلاف بسیاری از جامعه‌شناسان غربی که معتقدند جنگ فرهنگی کنونی در یک سو غرب و در سوی دیگر کشورهای اسلامی قرار دارد، عبدالصمد بر این نظر است که مبارزه بین مدرنیته و سنت پیش از آن که بین کشورهای اسلامی و غربی جاری شده باشد در خود کشورهای اسلامی آغاز شده بود.

مجموعه و ترکیب موضوعاتی که در کتاب آمده، نه تنها باعث کسالت و خستگی خواننده نمی‌شود، بلکه آن را پرکشش و جذاب کرده است.

انتشارات پویا

عنوان: زوال جهان اسلام - یک پیش‌بینی

نویسنده: حامد عبدالصمد

انتشارات: Droemer Verlag, 2010

مترجم: ب. پی‌نیاز (داریوش)

انتشارات: پویا.

2011

تعداد صفحات: تعداد صفحات: 238

در جدال ابدی ظالم و مظلوم بازار نژاد پرستی و خیال پروری گرم است تا واقع بینی سرکوب گردد

مولوی در یکی از داستانهای بسیار آموزنده و شیرین خود حکایتی دارد از جوانی که میخواهد روی بدن خود خالکوبی کند. و از آنجا که شیرصفی را در سرنوشت خود میدید، از خالکوب میخواهد تا نقش شیر بر شانه اش خالکوبی شود. همینکه خالکوب دست بکار میشود، درد سوزن طاقتش را طاق میکند و از خالکوب میپرسد این کدام قسمت از بدن شیر است؟ خالکوب جواب میدهد دم شیر. جوان میگوید لازم نیست، شیر بی دم خالکوبی کن! و بهمین ترتیب تا خالکوب از جای دیگری شروع میکند، جوان ترجیح میدهد که آن قسمت از بدن شیر خالکوبی نشود تا جاییکه خالکوب حوصله اش سر میرود:

شیر بی دم و سر واشکم که دید این چنین شیری خدا هم نآفرید

این حکایت بخوبی بیانگر خود بزرگ بینی بخشی از نسل فریب خورده کشورهای درحال توسعه در گوشه و کنار دنیای امروز است که با نقشی خیالی از حماسه های ملی، نه تنها نژادپرستی را با وطن پرستی عوضی گرفته اند، بلکه بر مصداق مثال فوق، تحمل اعضای نژاد خود را هم ندارند. در حالیکه اکثریت مردم در حد توان خود در پیشرفت هر کشوری نقش دارند، فریب خوردگان نه تنها رنج وطن سازی را بر خود روا نمیدارند، بلکه اقوام و همسایگان خود را تحقیر میکنند که مثلاً چهارده قرن پیش مثنی عرب سوسمار خوار به سرزمین مقدس ما یورش بردند و تمامی جلال و جبروت ساسانیان را نابود کردند! فریب خوردگان نمیدانند و یا فراموش میکنند که قبل از حمله اعراب به ایران، ساسانیان آتچنان در گیر مبارزه قدرت بودند که در فاصله چهار سال، ده پادشاه ساسانی با کشتن یکدیگر (در واقع کشتار خانوادگی) بر اریکه قدرت تکیه زدند تا نوبت خودشان شود که بقول ناصر خسرو:

عیسی برهی دید یکی کشته فساده حیران شد و بگرفت بدنجان سرانگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

از آن گذشته درست است که اولین منشور حقوق بشر بدست کورش آبیاری شد، ولی مگر نه اینکه وی و دیگر امپراطورهای ایران قبل از اسلام نیز در زمان خود از طریق حمله

دموکراسی امریکایی برای دنیای اسلام؛ بازی امپریالیستی

پر میکند دهان به غارت گشوده را دزد از میان خانه به تاراج میرید
یاران به گوشه ای به تماشا نشسته اند اندیشه های مردم آزاده وطن
هرچند "امتیازات طبقاتی" جوامع امپریالیستی امروز در "ماهیت" خود بمراتب ظالمانه تر از دوران ساسانی اعمال میشود تا فریب خوردگان را چون گاو بدوشت و یا گوسفندوار به کشتارگاه بکشد ولی ظاهر فریبا و دل انگیزی دارد. بموازات پیشرفتهای تکنولوژی که به جای بند وزنجر کشیدن بردگان از امواج الکترونیکی برای کنترل آنها استفاده میشود، دانش روانشناسی و جامعه شناسی در خدمت اربابان واقعی قدرت است تا دستگاه تبلیغاتی غرب از یکطرف با شعار دموکراسی و آزادی بیان بین توده های پیا خاسته تفرقه ایجاد کند و از طرف دیگر سرکوب مردم زیرسلطه دست نشاندهگان خود را نادیده بگیرد:

بدگهر را علم و فن آموختن دادن تیغی بدست راه زن
علم و مال و منصب و جاه و قران فتنه آمد در کف بد گوهران
پس غزا زین فرض شد بر مومنان تا ستانند از کف مجنون سنان

مولوی

این است که مزدوران امپریالیستی دنیای امروز شب و روز در کارند تا هم وطن پرستی را به نژادپرستی سوق دهند و هم فرهنگ دیرینه همزیستی مسالمت آمیز باورهای مردم را به دشمنی خانمان برانداز بکشند تا در نهایت با تحقیر عرب و ترک و بلوچ و کرد و لر و قشقایی و سایر اقوام ریز و درشت و یا با تحریک شیعه و سنی و سایر ادیان و مذاهب منطقه بر علیه همدیگر، بتوانند رقابتهای دولتمردان را از تفاهم به ناسازگاری و شورش بکشند.

ادامه در صفحه ۲۰

بسته "نجات" اقتصاد

نویسری الیستی "اروپا:"

نفوذ سیاسی آن را بدرستی می توان یک
خصلت بازارمپریالیستی و بغایت بی
ثبات، ارزیابی کرد.

دیالکتیک درونی سرمایه داری در حال
حاضر، به صورت هم زمان، کنترل و
تعادل مجموعه سرمایه داری جهانی را
به طور گسترده برهم می زند، و هر راه

حلی را سریعاً به ضد خود تبدیل می
کند. برای مثال، اُفتِ دائمی قیمت اوراق
قرضه ایتالیا، یونان، اسپانیا، و ایرلند، به
بالا رفتن مبلغ بدهکاری این کشورها
منجر می شود، زیرا پایین آمدن قیمت
اوراق در "بازار" به منزله بالا رفتن درجه
خطر پذیری (ریسک) خرید اوراق جدید
است که به نوبه خود دولت را مجبور

می کند تا درصد بهره بیشتری را برای
اوراق تضمین کند. این فرایند بازخوردی
و تکرار شونده، یعنی بالا رفتن ریسک
(افت اعتبار مالی) در کنار بالا رفتن سریع

هزینه پرداخت بهره، سرانجام به ناتوانایی
پرداخت بهره ماهانه از سوی دولت منجر

می شود. در این صورت، اوراق قرضه،
موجود در بازار به "جانک باند"، یعنی
به اوراق بی ارزش، تبدیل خواهند شد.
به عبارت دیگر، اوراق آبی دولت

خریداری نخواهد داشت، و در این
گرداب، دولت از پرداخت هزینه های

جاری خود باز خواهد ماند، زیرا یکی از
منبع های کلیدی درآمد این دولت ها و

توانایی برای پرداخت بهره بدهکاری
های موجود (اوراق صادر شده قبلی)، به

استقراض هر چه بیشتر به وسیله فروش
دائمی اوراق قرضه وابستگی دارد. تضاد
دیگری که باعث ناتوانی برای برون رفت

از بحران شده است، لزوم پذیرش تحمیل
برنامه ریاضت کشی به منظور صرفه

جویی، و بالا بردن مالیاتها برای
پرداخت بهره است چنان که بتوان

"رضایت" بازار را برای فروش بیشتر آبی
اوراق جلب کرد. ولی هر دوی این

حرکت ها، افت شدید مصرف و تولید -
یعنی تنزل درآمد ملی - را باعث می

شوند که به نوبه خود "ناراحتی" و
واکنش تلاقی جویانه "بازار آزاد" را

موجب خواهد شد. اگر به همین دو نمونه
تضاد، کنش و تاثیر مادی و ذهنی عامل
های سیاسی و اجتماعی، مانند اوج گیری

ص ()

تمام حرفی ها در مورد دموکراسی و آزادی، حقوق بشر، آزادی زنان افغان، شکست دادن بنیادگرایی اسلامی و غیره که بوش و بلر شدیداً از آن دم میزدند، به فراموشی سپرده شده است. حالا صحبت ها صرفاً حول و حوش تشکیل دولت دست نشانده به همراهی بنیادگرایان اسلامی با حمایت پولی ایالات متحده و ارتش کوچک که قادر به کنترل کشور باشد، میباشند.

درک دلایلی که متحدین اهداف خود را کاهش داده اند، مشکل نیست. نیروهای مهاجم در افغانستان با رفتار های متکبرانه خود نسبت به کشته شدگان غیر نظامی آنچنان منفور شده اند که خود به عامل اصلی برای جذب افراد به طالبان شده اند. دولت افغانستان که متحدین از آن حمایت میکنند دولتیست بغایت فاسد. گزارش سازمان شفافیت بین المللی، دولت افغانستان را دومین دولت فاسد در دنیا معرفی کرده است. (۲) این دولتی است طبقه بندی شده از ائتلاف جنگ سالاران و قاچاقچیان مواد مخدر، همچنین به دنبال تقلب آشکار در انتخابات سال ۲۰۰۹ که کرزی را به کرسی ریاست جمهوری نشانده، دولتیست نامشروع.

سال ۲۰۰۹ با کشته شدن ۵۲۰ نفر از سربازان، بدترین سال برای نیروهای مهاجم بوده است. حمایت و پشتیبانی در داخل کشورهای عضو ناتو، با داشتن هزینه های هنگفت، در حال فرو ریختن است. در همان حال آمار بیکاری در امریکا ۱۰ درصد و تعداد بیخانمان بین ۲/۳ تا ۳/۵ میلیون نفر (۳) و همه اینها همراه با هزینه های بی حد و حساب جنگ، در آخرین بودجه نظامی امریکا در سال ۲۰۱۰، برای جنگ در عراق و افغانستان ۱۳۰ میلیارد دلار هزینه در نظر گرفته شده است و هزینه "هجوم" مبلغ ۳۰ میلیارد دلار دیگر به این مبلغ اضافه میکند. سایر هزینه های پنهان نیز وجود دارند که توسط کنگره نظارت نمیشود. اگر چه دلایل واقعی که چرا امریکا و متحدینش این جنگ را آغاز کردند، همیشه پنهان نگاه داشته میشوند، اما بهر حال دلایل ذیل که برای مصرف داخلی گفته میشوند، بسیار مضحک مینمایند. (۴) افزون بر این، این دلایل همیشه در حال اصلاح بوده و نظر سنجی ها نشان میدهند که به طور عام کسی آنها را باور نمیکند.

اکثریت مردم در کشورهای عضو ناتو چیز زیادی در مورد جنگ افغانستان، نمیدانند. دولتهای هالد و کانادا از اعضای ناتو، تهدید به خروج نیروهای خود از افغانستان کرده اند، فرانسه و آلمان هم تمایل چندانی به معتمد کردن خود برای اعزام نیروهای بیشتر، نشان نمیدهند.

ژنرال مک کریستال مسوول عملیات در افغانستان قبل از موافقت با اجرای "هجوم" شکست در جنگ با طالبان را اعلام کرده بود، آیا رویکرد جدید موفق خواهد شد؟

افغانستان - تحت الحمایه ماندگار ایالات متحده امریکا؟

علی رغم تمامی حرفی ها، طرح جدید چیزی نیست جز طرح قدیم، صرفاً نسخه کمتر بلندپروازانه آن. ایالات متحده کماکان، به همان صورتی که دولت بوش خواستار آن بود، هدف تشکیل یک دولت تحت الحمایت خود را، در سر میپروانند. کاهش اهداف، در اصل، به رسمیت شناختن محدودیت قدرت نظامی ایالات متحده و نیز نیاز رسیدن به هدف از طریق مذاکره همراه با استفاده از نیروی نظامیست. نقاط ضعف این طرح که بسیاری از مفسران بورژوازی نیز بدان اشاره کرده اند، اتکای آن به دولت کابل و جدا کردن

شورشیان از مردم میباشند.

پیروزی امریکا بر طالبان در سال ۲۰۱۰ با حمایت از یک طرف درگیر در جنگ داخلی یعنی "ائتلاف شمال" که عمدتاً از مردمان تاجیک تشکیل شده بود و بر علیه دولت طالبان که عمدتاً پشتون بودند، بدست آمد. طالبان هرگز نتوانست حتی با حمایت عربستان سعودی و پاکستان بر تمامی افغانستان مسلط شود. دولت فعلی و از آن مهمتر ارتش، تماماً از نیروهای دشمن سابق طالبان که قبل از تهاجم امریکا با آن در جنگ بودند، تشکیل شده است. وقتی فساد و عدم مشروعیت دولت فعلی در نظر گرفته شود، جای تعجب نخواهد بود که پشتون ها حمایت امریکا از آنها را حمایت از گانگسترها تلقی کنند. افزون بر اینها، امریکا حیطة جنگ را به مناطق پشتون پاکستان گسترش داده و از این طریق پشتون ها را در دو طرف مرز از هم بیگانه ساخته است. وزیر دفاع ایالات متحده با یکی کردن طالبان و القاعده و دلالت ضمنی آن به مردم پشتون، جنگ را بشکل جنگ با مردم پشتون در آورده است. اقدامات امریکا برای اکثریت اهالی پشتون بعنوان زمینه سازی کشاندن تمام منطقه به جنگ میباشد تا پیش درآمد خروج نیروها. ۱۲ میلیون پشتون در افغانستان زندگی میکنند و ۱۲ میلیون دیگر در پاکستان. در حال حاضر بنظر میرسد که اکثریت، از شورشیان حمایت میکنند، شورشیان به غیر نظامیان و بر عکس شکل میدهند. بنابراین استراتژی ایالات متحده بر جدا کردن شورشیان از غیر نظامیان، بدون تغییرات اساسی در دیدگاه پشتون ها، خیلی دشوار خواهد بود. اعتبار امریکا افول کرده است، به غیر از کشته شدن هزاران غیر نظامی، بمباران بیرویه و بی محابا، شکنجه زندانیان و ناپدید شدن آنها در سیاهچالهای سازمان سیا در بگرام و گوانتانامو و نقاط دیگر که هرگز از آنها خبری نمیشود به بخشی از دانش عمومی تبدیل شده است، این امر پیشنهاد عفو عمومی را صرفاً به عنوان یک ترند ارزان ارائه میدهد.

"هجوم" که قرار بود بر پایه موفقیت های آن در استان انبار عراق، به اجرا در آید، اما همانطوریکه از طرف روزنامه نگاران بورژوا نیز عنوان شده، شرایط در افغانستان کاملاً متفاوت است. (۵) در عراق شورشیان سنی در جنگ داخلی از شبه نظامیان شیعه شکست خورده بودند و آمادگی پناه به ایالات متحده، برای حمایت در مقابل شیعیان را داشتند، اما این در مورد افغانستان صدق نمیکند.

برعکس، شورشیان افغانی بنظر میرسد که در حال بهتر کردن موقعیت خود در برابر مهاجمین اند بعلاوه با اعلام اینکه "هجوم" پیش درآمد خروج نیروها در ۱۸ ماه آینده است، اوپاما نشان داده که توان یک جنگ طولانی را ندارد، پیامی که شورشیان و حامیان در یافته اند اینست که آنها تنها باید صبر کنند تا امریکا آنجا را ترک کند. بدون حمایت مردم پشتون امکان دستیابی به نوعی از حل و فصل، در آینده نزدیک محتمل بنظر نمیرسد. موضع فعلی طالبان که مذاکره تنها پس از خروج نیروهای مهاجم قابل بررسیست، برای ایالات متحده قابل قبول نیست و دولت کابل به وضوح خواستار ترک نیروهای امریکایی نیست. کرزی در کنفرانس لندن اظهار داشت که بر خلاف پیشنهاد اوپاما، بجای ۱۸ ماه، ۱۵ سال برای آموزش پرسنل ارتش و پلیس به زمان نیاز است. از ایمیل هائیکه از سفیر امریکا، ایکتیری، زمان بررسی فرستادن نیروی بیشتر، به مطبوعات درز کرده، نشانگر مشکلات امریکا با دولت کرزی میباشد. در یکی از این ایمیل های به بیرون درز یافته چنین میخوانیم:

رئیس جمهور کرزی از مسولیت برای دفاع از کشور، مسائل حکومتی و توسعه شانه خالی میکند، او و اطرافیانش نمیخواهند که نیروهای ما افغانستان را ترک کنند و صرفاً خوشحال اند که ما بیشتر سرمایه گراری کنیم. آنها فرض را بر این گذاشته اند که برای یک جنگ بی پایان بر علیه تروریسم و داشتن پایگاههای نظامی در برابر قدرت های محلی، سرزمینشان را به تملک در آوریم. (۶)

آخرین جمله نشان میدهد که کرزی در مورد اهداف ایالات متحده کاملاً درست فکر میکند و همین طور ارزیابی اکتیبری سفیر پیشین از کرزی به عنوان دست نشانده بی کفایت هم کاملاً درست میباشد.

سخت گیری احتمالی طالبان، کنار گذاشتن جامعه پشتون، پایگاه طالبان، و بی کفایتی رژیم کابل برای انجام مقاصد ایالات متحده، بدین معناست که استراتژی ایالات متحده به احتمال یقین به شکست خواهد انجامید.

اگرچه امپریالیسم امریکا ممکن است که استراتژی خود را تغییر داده باشد، اما اهداف عینی منطقه ای، دقیقاً همان هائیتست که در دوران بوش بود.

اهداف ایالات متحده امریکا

اهداف منطقه ای ایالات متحده امریکا و کنترل مناطق عمده تولید انرژی در جهان یعنی خاورمیانه و حوزه دریای خزر میباشد. این به معنای ایجاد رژیم های مطیع و حمایت از آنها و از بین بردن رژیم های مخالف با منافع امریکاست. همه اینها نیاز به داشتن نیرو و پایگاه های نظامیست که بتوان از آنجا در منطقه اقدام نظامی کرد. جنگ در افغانستان و عراق بخشی از اهداف منطقه ای امریکا را تشکیل

میدهد. افغانستان به عنوان دروازه ورود به منطقه پر ثروت گاز و نفت ترکمنستان و حوزه دریای خزر نگریده میشود.

همانطور که در نوشته های قبلی توضیح داده ایم (۷) خواست ایالات متحده برای بردن نفت این منطقه به اقیانوس هند از طریق خطوط لوله نفت در افغانستان و در نتیجه محروم کردن روسیه و چین از این منابع انرژیست. شکست طالبان در تضمین تشکیل یک دولت مطمئن و مهیا کردن شرایط برای برنامه های ایالات متحده در ساختن خطوط لوله نفت، باعث حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ شد. حملات ۱۱ سپتامبر بهانه این حمله را آماده کرد اما دلیل اصلی این حمله نبود.

سه تحول اخیر نشان میدهد که اهداف منطقه ای ایالات متحده نه تنها با زمان بوش تغییری نکرده بلکه بطور جدی توسط رژیم اوپاما، علی رغم موعظه های او در باره "تغییر"، همچنان دنبال میشوند. اول، تشدید جنگ در افغانستان که استراتژی "هجوم" به وضوح نشانگر آنست. ایالات متحده در نظر دارد به هر طریقی یک رژیم دست نشانده در این کشور تشکیل داده و خود را برای مدت طولانی صاحب پایگاه نظامی در آن کند. این قدمیست در راه بدست آوردن گاز و نفت منطقه. دوم، گسترش جنگ به پاکستان که اوپاما آنرا بطور آشکاری به عنوان بخشی از جنگ افغانستان تعریف کرده است. در دوره اوپاما، حملات به خاک پاکستان توسط هوایما های بدون سرنشین افزایش یافته است. (۸) صدها نفر در این حملات جان خود را از دست داده اند، علاوه بر عملیات نظامی در جبهه های استان های مختلف، عملیات سری ایالات متحده در داخل پاکستان شدت یافته اند. حضور سربازان امریکایی در داخل پاکستان، در اوایل ماه فوریه هنگامیکه سه سرباز امریکایی با بمب های طالبان در شمال غرب استان مرزی کشته شدند، توجه عمومی را به خود جلب کرد. متعاقب آن، ایالات متحده پذیرفت که سربازان امریکایی نگهدارنده مرزی را آموزش میداده اند. این ظاهر آ بخشی از جنگ مخفی ایالات متحده است که بودجه آن در ارقام منتشر شده کمک به پاکستان دیده نمیشود. آموزش نیروهای مرزی بخشی از برنامه کمک ۴۰۰ میلیون دلاریست که قبل از محرمانه تلقی می شده است. (۹)

علاوه بر اینها، ایالات متحده به طور مستقیم درگیر ارائه مشاوره و تسلیحات برای ارتش پاکستان شده است. در سال ۲۰۰۹، ایالات متحده مبلغ ۳ میلیارد دلار به ارتش پاکستان کمک کرد، و گزارش شده که رابرت گیتس وزیر دفاع در طول سفر ماه ژانویه پیشنهاد ۱۲ هوایمائی بدون سرنشین برای استفاده بر علیه نیروهای طالبان را به ارتش پاکستان داده است. سوم، تشدید عملیات در خلیج فارس بر علیه ایران، ایالات متحده در حال حاضر بطور مستقیم در امور یمن دخالت میکند. نیروهای ویژه آن در این کشور در حال فعالیت اند و هوایمهای بدون سرنشین آن به کشتن مظنونان در شمال مشغولند. کنگره امریکا مبلغ ۱۲۱ میلیون دلار را برای سر پا نگهداشتن

بن ۲؛ ترفند امپریالیستی

رژیم مغرور و آموزش ارتش یمن تصویب کرده است. (۱۰) به عنوان بخشی از مجموعه اقدامات علیه ایران، ایالات متحده نیروهای دریایی قادر به انهدام موشک ها را به خلیج فارس اعزام کرد و اعلام کرد که دفاع موشکی در کشور های کویت، امارات متحده عربی، قطر و بحرین نصب خواهند شد. افزون بر اینها، میلیاردها دلار تسلیحات به کشورهای حاشیه خلیج فروخته شده است. به عنوان مثال امارات حالا صاحب ۸۰ فروند جنگنده اف ۱۶ است که ژنرال پتراوس با رجز خوانی اعلام کرد که قادر است تمامی نیروی هوایی ایران را منهدم کند. اینگونه اقدامات به وضوح برای خنثی کردن هر گونه ضدحمله ایران، متعاقب حمله به تاسیسات هسته ای آن، طراحی شده اند. این صرفا دلالت بر این دارد که حمله مستقیم به ایران و آمادگی برای آن دوباره در حال برسیست. رژیم ایران کماکان مورد قبول ایالات متحده نیست و امریکا به نوعی قصد تغییر آنرا دارد. اغلب پرسیده میشود که چرا امریکا یگانه ابر قدرت موجود، در حالیکه دشمنانش از طرف قدرت های بزرگ حمایت نمیشوند، هنوز قادر به دستیابی اهداف خود نیست؟

مبارزه پنهان امپریالیستی

زمانیکه شوروی ها در افغانستان بودند، مقاومت اسلامی به سرعت و آشکارا مسلح و مورد حمایت امریکا قرار گرفت. پس از فروپاشی سوسیالیسم در شوروی امریکایی ها استدلال میکردند که هیچ نیروی دیگری، جرأت پشتیبانی آشکار از نیروهای مخالف امریکا را نخواهد کرد و بنابراین رسیدن به اهدافشان نسبتا راحت خواهد بود. اگر چه درست است که هیچ قدرتی جرأت پشتیبانی مستقیم دشمنان امریکا را نکرده، بهرحال رقبای ایالات متحده توانسته اند راه هایی را پیدا کنند که به برنامه های آن صدمه زده و بطور غیر مستقیم از دشمنان امریکا حمایت کنند. در این جنگها بعدها نهنای و امپریالیستی وجود دارند که آنها را در زمره جنگ های درون امپریالیستی قرار میدهد.

در جنگ افغانستان، حامی اصلی طالبان بخشی از ارتش پاکستان، سرویس اطلاعاتی یا همان ای سی ای می باشد. (۱۱) این گروه منافع پاکستان را در راستای منافع امریکا نمی بیند. آنها احساس میکنند که از امریکا روستی خورده و قربانی منافع گسترده تر آن قرار گرفته اند. آنها علی الخصوص از حمایت امریکا از هند و دخالت هند در افغانستان و آموزش نیروهای نظامی افغانستان توسط هند، ناراضی اند، آنها اتحاد با متحد قدیمی خود چین را بیشتر به نفع پاکستان میدانند.

بنابراین پاکستان در یک موقعیت کلاسیک، اما خطرناک، به معنی فرا دادن یک قدرت امپریالیست در مقابل قدرت امپریالیستی دیگر قرار گرفته است. در این بازی، طالبان حکم یک مهره را برای پاکستان دارد.

در این صحنه تئاتر، هم چین و هم روسیه دقیقا از اهداف امریکا برای حذف آنها از منابع انرژی آسیای مرکزی و خاورمیانه آگاهند و بدین خاطر "سازمان همکاری های شانگهای" را برای مقابله با نفوذ امریکا در آسیای مرکزی، تشکیل داده اند. آنها از اینکه امریکا در باتلاقی عراق و افغانستان گیر کند خوشحال اند. در این فرصت آنها به ساختن خطوط لوله برای انتقال گاز و نفت کاسپین به شمال

و شرق، مشغولند. بنابراین، جنگ افغانستان یک جنگ درون امپریالیستیست.

همین داستان در خاورمیانه هم صدق میکند، جائیکه روسیه و چین از مناطقی که تحت سلطه امریکاست، حذف شده اند و امریکا تلاش میکند که دسترسی آنها را به این مناطق مسدود کند. چین و روسیه به طرف ایران جذب شده اند جائیکه، به ضرر امریکا، قرداد های عظیم نفت و گاز با ایران منعقد شده است. تلاش امریکا برای تغییر رژیم ایران از طریق تحریم و یا از طریق حمله مستقیم، بخاطر حمایت های دیپلماتیک چین و روسیه از ایران، با موانع فزاینده روبرو شده است. روسیه همچنان به راه اندازی پروژه های هسته ای غیر نظامی ایران کمک میکند و چین برای ساختن لوله گاز برای حمل گاز ایران به شرق از طریق پاکستان، در حال مذاکره است. تمام اینها، تلاش های امریکا برای منزوی کردن ایران را تضعیف کرده است. (۱۲) بنابراین درگیری ها در خلیج نیز دارای ابعاد درون امپریالیستیست.

فصل خونین دیگری در غارت گری امپریالیستی

تشدید جنگ توسط اوپاما، فصل خونین دیگری را در مبارزه برای کنترل منابع انرژی آسیای مرکزی گشوده است. "هجوم" به جنگ پایان نخواهد داد، بر عکس و بر برتری و از دست دادن جاهای بیشتری منجر خواهد شد. طنز دادن جایزه "صلح" نوبل به اوپاما، هنگامیکه او به گسترش جنگ در افغانستان دست میزد نشانگر تباهی جامعه بورژوازیست. (۱۳). در سخنرانی پذیرفتن جایزه، او دوباره به همان یاهو همیشگی امپریالیستی، که از طلوع جامعه طبقاتی گفته شده، "جنگ راه برای صلح" است را تکرار کرد. اگر چه او به گسترش جنگ دامن زده، اما او استدلال کرد که به صلح و تسلیم دشمن منجر خواهد شد.

اوپاما چهره جدید امپریالیسم امریکا ست که دقیقا همان اهداف امپریالیستی را دنبال میکند. هیچ کسی از این امر نباید بهت زده شود از آنجائیکه اهداف امپریالیسم امریکا از نیاز های سرمایه داری امریکا، علی الخصوص از رقابتی و سودآور بودن آن، تعیین میشود. این نیاز ها را زیر ساخت های سرمایه داری امریکا بوجود می آورد، نیازهاییکه روتیابی سیاسی صرفا میتواند انعکاس آن باشد. سیاستمداران در جایگاهی که فرا داده شده اند، تنها میتوانند این نیاز ها را بیان کنند و تفاوت ماهوی و اساسی بین سیاستمداران بورژوازی وجود ندارد و تفاوت ها صرفا آرایشی اند.

در حالیکه جایزه صلح اعطا و سخنهای زیبا گفته میشوند، نیروی تخریبی مهیب امپریالیستی که سرمایه داری تخم آترا پرا کنده، با انهدام و کشتار در همه کشور ها، آثار شوم و مخرب خود را به جا میگذارد و مثل همیشه خواهان فداکاری ها و قربانیان بیشتریست.

اگر چه ما میدانیم که جنگ در افغانستان و عراق در مقایسه با جنگ تمام عیار امپریالیستی، جنگ های جزئی بشمار میروند و چشم انداز تبدیل این جنگ ها به جنگ داخلی بسیار کم است، به هر حال هنوز هم ضروریست که مبارزان مترقی مخالفت با این جنگ ها را از موضع منافع مردم و کشور و در جهت مبارزه با نظام مافیایی ادامه دهند .

یادداشت:

۱(روسها در اوج جنگ ۱۲۰۰۰۰ سرباز در افغانستان داشتند.

۲(مراجعه کنید به گزارش سازمان شفافیت بین المللی بتاريخ هفدهم اکتبر ۲۰۰۹

۳(این احتمالا از ارقام واقعی کمتر است رجوع کنید به pbs.org

now/shows/526/homeless-facts.html

۴(به ما گفته میشود که جنگ برای شکست القاعده، نشان دادن دمکراسی، امن نگاه داشتن خیابانهای نیویورک و لندن، آزاد کردن زنان افغان و شکست بنیاد گرایی اسلامی و غیره ... است

۱(رجوع کنید به روزنامه ایندیپندنت مقاله پاتریک کوکیرن تحت عنوان "هجوم امریکا صرفا جنگ را طولانی خواهد کرد" بتاريخ پنجم دسامبر ۲۰۱۰

۶(نقل قول شده در گاردین بتاريخ ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰. ایکبری با "هجوم" مخالفت کرد و این اخبار به بیرون درز داده شد که به دیدگاه های او وزنه بخشد.

۷(ر ک ب چشم اندازهای انقلابی شماره ۵۰، "بازی بزرگ در آسیای مرکزی، امپریالیسم امریکا ریسک هایش را افزایش میدهد".

۸(در یک روز، دوم ژانویه ۲۰۱۰، هواپیمای بدون سرنشین، در شمال استان وزیرستان پاکستان، با استفاده از ۱۷ موشک مناطقی را مورد هدف حملات خود قرار دادند. ایندیپندنت دوم

جنگ افغانستان؛ پیروزی یا شکست

فبروری ۲۰۱۰ این حملات نشان دهنده ترور "دشمنان مشکوک" بدون طی مراحل قانونیست. اینها قرار است که بخشی از "ارزش" های ما، ارزش هائیکه مدام به ما گفته میشود که برای آنها در حال جنگ هستیم. آنها صد ها نفر را فقط بخاطر اینکه اتفاقی جایی بودند که امریکایی ها فکر میکردند مضمونانشان آنجا باشند، میکشد.

۹(ر ک ب ایندیپندنت بتاريخ چهارم فوریه ۲۰۱۰

۱۰(ر ک ب پرس تی وی presstv.ir id=3510203

۱۱(خیلی جالب بود که در کنفرانس لندن از پاکستانی ها خواسته شده بود که طالبان را به میز مذاکره بیاورند. این قبول روشن این مساله است که پاکستان نگهبان دروازه ورود به طالبان است.

۱۲(این موضوع در جزئیات بیشتر در چشم اندازهای انقلابی شماره ۵۰، "بازی بزرگ در آسیای مرکزی، امپریالیسم امریکا ریسک هایش را افزایش میدهد" شرح داده شده است.

هفتم اکتبر سال ۲۰۱۱ دهمین سالگرد آغاز حمله نظامی امریکا به افغانستان بود؛ حمله ای که طولانی ترین جنگ در تاریخ امریکا را رقم زد. با این حال با گذشت یک دهه و کشته شدن هزاران تن و صرف تریلیون ها دلار هزینه باید دید امریکا در این جنگ چه دستاوردهایی داشته است.»

پایگاه اینترنتی پولیتیکو، در گزارشی تحلیلی آورده است: باید دید تعریفی که از پیروزی در جنگ افغانستان در اذهان وجود دارد، چیست؟ دکتر اندرو اگران، یکی از فرماندهان نیروهای نظامی در افغانستان از مشاوران مک کریستال، فرمانده سابق نیروهای ناتو در سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ می گوید: نوعی درگیری همواره در افغانستان وجود دارد که حتی به دنبال یک دهه مبارزه با شبه نظامیان از بین نرفته است. اگران می گوید: اهداف سیاسی که رئیس جمهوری امریکا مشخص کرده با اهداف سیاسی مشخص شده از سوی جورج بوش، رئیس جمهوری سابق امریکا تفاوتی ندارد. این در حالی است که برهنگان آشکار شده که اهداف سیاسی رئیس جمهوری سابق امریکا با مشکلات بسیاری مواجه بود و نتوانست القاعده را آنچنان که باید از میان ببرد. ادامه ...

این تحلیل گر امریکایی می گوید: با این حال در جنگ افغانستان چیزی جز یک باخت بدست نیاوردم و این نشان می دهد، سیاست های دو رئیس جمهوری امریکا در از بین بردن القاعده ناکام بوده است. ممکن است به نظر شما علت این مساله مبهم باشد اما باید در بررسی این مساله در نظر داشته باشیم که تنها عنصر موثر در عرصه جنگ افغانستان، القاعده نیست.

ص ()

امنیت در نظام بین‌المللی

از برتری آمریکا در نظام بین‌المللی می‌باشد. تعبیر نای از قدرت نرم که بر محور «توان بازیگر برای جلب و ترغیب دیگران جهت انجام خواسته‌های وی» قرار دارد، به طور طبیعی از سطح «اجبار و تحمیل» فراتر رفته و دلالت بر «مشروع پنداشتن» اقدامات اعمال‌کننده قدرت از سوی دیگر بازیگران دارد. بنابراین مشاهده می‌شود که وی از این منظر رویکردی انتقادی نسبت به میزان قدرت نرم آمریکا اتخاذ می‌کند. [۸] اما این مفهوم نزد اندیشه‌گرانی همانند «روزماری فوت» وجه ایجابی یافته و با استناد به تجاربی چون حمله به افغانستان، مبارزه با تروریسم و یا اقبال به ارزش‌های لیبرال دموکراتیک در گستره جهانی، به آنجا می‌رسند که قدرت نرم آمریکا در آستانه قرن ۲۱ به بیشترین میزان ممکن رسیده و همچون قدرت سخت، نوعی برتری را برای این کشور به ارمغان آورده است. [۹] به تعبیر «هنری کسینجر»:

«ایالات متحده در آغاز هزاره جدید از چنان توفیق و برتری برخوردار است که بزرگ‌ترین امپراتوری‌های گذشته نیز همتا و نظیر آن نبوده‌اند. آمریکا در تمامی زمینه‌ها ... از برتری چشم‌گیری در جهان برخوردار است. موقعیت ممتاز آمریکا، این کشور [۱۰] به جزء اجتناب‌ناپذیر ثابت بین‌المللی تبدیل [ساخته]. [۱۰]

بر این اساس ساختار نظام بین‌الملل ترکیبی از عناصر زیر خواهد بود که تماماً بر محور «هژمون» تعریف می‌شوند:

۱. متحدان

چنانکه «دیوید لیک» نشان داده، این بازیگران نزدیک‌ترین قلمرو به هژمون را تشکیل می‌دهند و در وضعیتی هستند که: اولاً: دارای حوزه‌های ویژه نفوذ خود می‌باشند. هژمون نیز از تعرض و اعمال نفوذ در حوزه‌های اختصاصی که منافع حیاتی ایشان را شامل می‌شود، خودداری می‌کند. ثانیاً: در سایر مناطق منافع مهمی دارند که ایفای نقش آنها را ضروری می‌سازد. [۱۱] منطق عملیاتی این بازیگران، صیانت از منافع حیاتی در منطقه انحصاری و همکاری و چانه‌زنی با هژمون برای تأمین منافع مهم‌شان در سایر مناطق است. اتحادیه اروپا، روسیه و چین در این ساختار از بازیگران اصلی این حوزه به شمار می‌روند. [۱۲]

2. همکاران

در دومین قلمرو تعدادی از بازیگران قرار دارند که اگرچه از حیث برآورد راهبردی در وضعیت مطلوبی قرار دارند، اما بنا به دلایل متعدد از قرار گرفتن در جبهه مقابل هژمون احتراز می‌کنند. این بازیگران بنا به تحلیل «دیوید لپتون» و «ریچارد ایونیک» در پی آن هستند تا از طریق «همکاری سودمندان» با هژمون به اهداف خویش نایل آیند. [۱۳]

3. معارضان

اگرچه در فرهنگ نظام بین‌الملل بین «مخالفت» و «تعارض»، تفاوت معنایی و عملیاتی وجود دارد؛ اما این مرز معنایی در فضای هژمونیک از بین رفته و مطابق تحلیل «هنری کسینجر» حاکمیت منطق «یا با ما - یا با ما»، مخالفت را به طور طبیعی به تعارض تبدیل می‌سازد، در قلمرو سوم، می‌توان مجموعه‌ای از بازیگران را سراغ گرفت که کم و بیش «مخالفت» یا «معارض» هژمون هستند. [۱۴]

نویسنده: فریا پژوه

حقیقات اسلامی شناسی در اروپا و آمریکا بعد از تحولات 11 سپتامبر افزایش چشمگیری داشته اما اغلب این تحقیقات معطوف به سیاست بوده و کمتر حوزه های فرهنگی و اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. حتی فلیس داستو نیز در این گفت و گو به این مساله اعتراف می کند که اسلام در ایران را به خوبی نشناخته است. وی با تاکید بر این نکته که اسلام دارای ابعاد گوناگونی است و باید به آنها نیز توجه شود، سعی دارد اسلامی افراطی و رادیکالی را که موجبات خشونت را فراهم می کند از اسلام رحمانی و اجتماعی و فرهنگی جدا کند. به این لحاظ اسلام در اروپا، اسلامی است که باید به درستی شناخته شود. فلیس داستو متولد ایتالیاست و در بلژیک زندگی می کند. او استاد دانشگاه و متخصص انسان شناسی اجتماعی در اسلام است و همچنین تحقیقات گسترده بی در ارتباط بین مهاجران مسلمان به اروپا و نخبگان اروپایی دارد. او معمولاً در سخنرانی های خود به حذف نخبگان نمی اندیشد بلکه تاکید دارد که باید با چالش هایی که وجود دارد به عنوان واقعیت های موجود روبرو شد و بر آنها غلبه کرد و این همه از شروط رسیدن به مدرنیته کامل است. او معتقد است اسلام در اروپا می تواند به یک عنصر تبیین کننده در مدرنیته کردن جهان اسلام تبدیل شود. هرچند او فکر می کند اسلام در اروپا از لحاظ نظری و اعتقادی توسعه نیافته و ضعیف است و این به دلیل فقدان متخصصان اسلامی و توسعه نیافتگی نظری و تئوریک اسلام در اروپا است. در یک روز بارانی فصل

پاییز با داستو در بروکسل دیدار داشتیم که او در این گفت و گو به تبیین حقایق اسلام در اروپا پرداخت.

روبارویی مسلمانان و مسیحیان (اسلام و غرب) شاید به دوران جنگ های صلیبی یا پیش از آن بازگردد اما شاید بتوان گفت این مساله پس از 11 سپتامبر، بروز و ظهور علنی یافت و به موضوع روز در جهان بدل شد و شاید باعث شد یک نوع از رادیکالیسم در قسمت هایی از جهان اسلام به وجود بیاید. اما از سوی دیگر بسیاری در جهان اسلام بر این باورند که اگر رادیکالیسمی به وجود آمده نتیجه سیاستگذاری سیاستمداران غربی است، نوعی سیاسی که اتخاذ کردند و روش اعمال آن و شاید به دلیل عدم شناختی دقیق که در غرب از دنیای اسلام است. همه این مسائل به سوء تفاهم تاریخی میان اسلام و غرب دامن می زند، شاید باعث افزایش رادیکالیسم اسلامی (طالبان، وهابیان و...) شود. نظر شما در این زمینه چیست؟ ریشه این افراط گرایی ها کجاست و علت آن به نظر شما چیست؟

به نظر من اینکه بگویم تصویر منفی وجود داشته و بر اساس آن سیاستمداران مواضع غلطی را اتخاذ کرده اند درست نیست. تصویر دو جنبه داشته و نگاه مثبت و منفی به اسلام وجود داشته است. چنانچه از قرن 18 به این طرف غربی ها خیلی به فرهنگ و سنت های شرق و اسلام گرایش پیدا کردند و تحت تاثیر این مساله بودند و ارتباطات زیادی در مورد مسائل فرهنگی اسلام شناسی در غرب وجود داشته است. حضور گسترده مسلمانان به 1960 بازمی گردد و زمانی که مسلمانان به اروپا مهاجرت کردند. به طوری که شناسایی هویت آنها بر اساس دین شان نبوده بلکه بر اساس قومیت و ملیت آنها بود و نه بر اساس مذهب. وقتی از یک مراکشی می پرسیدی که کجایی هستی یا چه هستی؟ به صورت کلی

می گفت اهل مراکش هستم و نه اینکه مسلمانم. هندی، پاکستانی، الجزایری و... و اواخر 1960 تا 1970 بود که جامعه ملیت های مختلف یک هویت اسلامی را هم برای خود تعیین کردند و گفتند که ما مسلمانیم و خودشان را به عنوان مسلمان معرفی کردند. در این زمان که کم کم اروپایی ها با اسلام به شکل سنتی و فولکلریک آشنا شدند، با مساجد و آداب نماز آشنا شدند، با پدیده یی که در اروپا وجود نداشت. در اواخر 1960 با حضور عربستان سعودی، در اروپا ما یک تصویر سنتی تر و شریعت مدارانه به اسلام دیدیم.

در اواخر 1970 بود که با انقلاب اسلامی در عرصه بین الملل ما کم کم با یک جنبه دیگری از اسلام آشنا شدیم. طی این سال ها با پدیده هایی مثل جنبش الجزایر و مشکلات فلسطین هم روبرو شدیم و در کنارش ظهور جوامع مسلمان در اروپا را شاهد بودیم.

مسلمانی که خودشان را با شرایط اروپا وفق دادند، اسلام خود را حفظ کردند و در عین حال در جامعه با آن عقاید افراط گرایانه زندگی کردند و ما در این سال ها با دوجنبه از اسلام آشنا شدیم.

یکی اسلام صلح آمیز که در اروپا زندگی می کردند که حجم وسیعی را نیز دربردارند و یک جمعیت محدودی هم اسلام رادیکال را در دنیا و غرب رهبری کردند.

تا 11 سپتامبر، اتفاق مهمی نیفتاد. در نگاه به اسلام و روندی که وجود داشت، مساله تازه یی اتفاق نیفتاد. اما بعد از 11 سپتامبر سه مساله به وجود آمد:

1. اینکه خیلی ها متوجه شدند که رادیکالیسم وجود دارد و خودش را نشان می دهد
 2. به وجود آمدن حرکت های ضد تروریستی در اروپا.
 3. (مهم) از اینجا به بعد، اروپا تصمیم گرفت اسلام مسلمانانی که صلح آمیز زندگی می کنند و یک روی دیگر سکه اسلام هستند و به تروریسم ربطی ندارند را به رسمیت بشناسد. اروپایی ها جمعیت مسلمان خود را به رسمیت شناختند و حساب تروریسم را از اسلام جدا کردند. ولی آن مساله که در این جریان وجود دارد این است که متفکران مسلمان در اروپا واضح و شفاف وضع خودشان را مقابل این دو گروه مشخص نکرده اند، در مورد اسلام رادیکالیسم و اسلام متعادل.
- انجمن مسلمانان انگلیس بروشوری چاپ کرده اند برای گرامبداشت قربانیان 11 سپتامبر و آثاری منتشر کردند، آنها می گویند ما قربانی نگاه منفی جامعه اروپا به مسلمانان مقیم اروپا هستیم و مشکل می توانستیم تعریف درستی از تروریسم و اسلام ارایه دهند. در اروپا غیرمسلمانان تروریسم را محکوم می کنند غیر از آنهايي که در فلسطین هستند زیرا در آنجا مفهوم تروریسم دچار ابهام است. اما غیر از فلسطین، انفجارهای دیگری که در سراسر جهان رخ می دهد از نظر غیرمسلمانان اروپا محکوم است ولی عده یی از مسلمانان اروپا و اندیشمندان آنان به این وضوح تروریسم را محکوم نکرده اند.

و این به خاطر آن است که این تروریست ها اغلب به عنوان برادران مسلمان آنان به شمار می آیند و اما آنها نمی خواهند این برادران را محکوم کنند. چون مشکل دارند که در مورد این موضوع واکنش داشته باشند، خود را قربانی نگاه منفی اروپایی ها به خود قلمداد می کنند. اما باید گفت که همه روشنفکران مسلمان مقیم اروپا اینگونه نیستند، به عنوان مثال آقای طارق رمضان فردی است که بارها به مسلمانان مقیم اروپا می گوید که شما نباید خود را در این محیط قربانی ببینید زیرا در اینجا آزادی بیان دارید و می توانید در آرایش کامل زندگی کنید. غیرمسلمانان اروپا نگران عملیات تروریستی رادیکال های اسلامی در سراسر دنیا هستند اما این امر به آن معنی نیست که آنان ضد مسلمانان عمل می کنند. بنابراین نگرانی از تروریسم ربطی به اسلام ندارد.



امنیت در نظام بین‌المللی

همراهان

4 گذشته از بازیگران سه قلمرو بالا، سایر کشورها در حاشیه معادلات امنیتی نظام بین‌الملل قرار دارند. «ادوین فیولتر» ویژگی این کشورها را چنین برمی‌شمرد:

اولاً: این کشورها درگیر مسائل داخلی خود هستند و از حضور در عرصه بین‌المللی به‌صورت موثر عاجزند. ثانیاً: شدیداً از مخالفت با هژمون و تحمل هزینه‌های ناشی از آن پرهیز دارند.

ثالثاً: تابع منطق هم‌رنگی با جامعه جهانی هستند.

اینان، با اتخاذ سیاست سکوت تا مشخص شدن، سمت و سوی روندهای سیاسی جهانی و سپس پذیرش آنها (به‌صورت تصریحی یا تلویحی)، سعی می‌نمایند از کوران تحولات امنیتی به سلامت عبور نمایند. [۱۵] نگاه کنید به نمودار شماره ۱]

دوم. سناریوی اروپایی

«ایالات متحده آمریکا دلایل متعدد و قابل قبول بسیاری دارد تا از شکل‌گیری اروپایی متحد استقبال نماید... اما نباید از نظر دور داشت که تحقق کامل چنین پدیده‌ای می‌تواند به معنای شکل‌گیری رقیبی تازه برای آمریکا در عرصه جهانی نیز باشد... چنین اروپایی به‌رحال مشکلاتی هم برای آمریکا خواهد داشت.» [۱۶]

بنیاد سناریوی اروپایی را چنانکه «ریچارد کوگلر» نیز مورد توجه قرار داده، تمایل این اتحادیه برای ایفای نقش موثر جهانی شکل می‌دهد. به عبارت دیگر می‌توان دو رکن اصلی در سیاست بین‌الملل اتحادیه را چنین برشمرد:

رکن اول: اتحاد راهبردی با ایالات متحده آمریکا مطابق برآورد امنیتی «گروه کاری مستقل» مؤسسه بین‌المللی تحقیقات صلح استکهلم، ماهیت امنیت اروپا چنان است که آن را نمی‌توان محصول جنگ و منازعه نمودار شماره (۱) ساختار- امنیت جهانی:

سناریوی آمریکایی دانست. بلکه نظام امنیتی این اتحادیه به‌تدریج و از رهگذر مذاکره و توافق در خصوص هنجارها، تأسیسات و سازمان‌های حقوقی مشترک و فراگیر، حاصل آمده است. بنابراین نظام امنیتی اروپا به‌صورت سنتی و تاریخی از ناحیه اتحاد با آمریکا تأمین شده و عمده تحلیلگران اروپایی- آمریکایی بر استمرار این وضعیت تأکید دارند. [۱۷] افزون بر آن، تهدیدات امنیتی احتمالی اتحادیه اروپا (اعم از تکوین و ظهور منازعات قومی- مذهبی، تنش‌های اجتماعی احتمالی از ناحیه توسعه اتحادیه، یا مشکلات زیست محیطی و...) چنانند که با همکاری موثر ایالات متحده قابل مهار و دفع خواهند بود. [۱۸] در این زمینه می‌توان به وجود بنیادهای فلسفی مشترک نزد دو بازیگر، [۱۹] پیدایش تهدیدات مشترک برای آنها، [۲۰] و آگاهی طرفین از نتایج نامطلوب و آگرایی بین اروپا- آمریکا برای منافعتشان در مناطق مختلف جهان [۲۱] اشاره داشت که تماماً دو بازیگر را بدان‌جا رهنمون می‌سازد تا محکم‌ترین ائتلاف جهان آینده را در این ناحیه پدید آورند که مبتنی بر منافع راهبردی اروپا و آمریکا باشد. [۲۲]

ادامه در شماره آینده

خیلی‌ها معتقدند که افراط‌گرایی اسلامی به دلیل آن است که دولت‌ها در اروپا توجهی به مسلمانان خود ندارند، آنان را بازی نمی‌گیرند، به مشکلاتشان بی‌توجهند و در نهایت آنان را در امورهای مشارکت نمی‌دهند و این مسلمانان در جوامع اروپایی آرام‌آرام ایزوله می‌شوند و به سمت افراط‌گرایی می‌روند، نظر شما در این زمینه چیست؟ این در حاشیه قرار گرفتن مربوط می‌شود به بحران اقتصادی در اروپا که از سال 1974 با بحران نفت آغاز شد و این لحظه بی‌بود که ملت‌های مختلف که به اروپا وارد می‌شدند با یکدیگر دچار برخورد می‌شدند. در واقع این ملت‌ها در زمان بدی وارد اروپا شدند و بحران اقتصادی در اروپا آنان را نیز تحت تأثیر قرار داد. از لحاظ مردم‌شناسی هم بین مردان جوان غرب، ترک، هندی و پاکستانی یک مشکل وجود دارد و آن غرور مردانه آنان است و البته این امر هیچ ربطی به مذهب آنان ندارد. آنان اگر شکست بخورند تصور می‌کنند غرور مردانه شان پایمال شده است و این را نمی‌توانند بپذیرند مثلاً اگر در کارخانه بی یک نفر بین 30 نفر برای استخدام پذیرفته شود و آن یک نفر پاکستانی یا هندی و... باشد، آنان احساس شکست بزرگی می‌کنند و زنانی هم که از جوامع مسلمان می‌آیند این غرور مردانه را به فرزندان خود منتقل می‌کنند و این جرقه ادامه می‌یابد. وقتی من مقاله‌ام را در این زمینه چاپ کردم بسیاری از خواهران این مردان به من پاسخ دادند که نه، اینگونه

نیست و ... در واقع آنان از موقعیت برادران یا پدران خود دفاع کردند.

مسئله دیگر نیز این است که دولت‌های اروپایی در حال حاضر نگاه خوبی نسبت به پدیده مهاجرت ندارند و این مسأله نیز روی مهاجرین فشار می‌آورد.

بین مسلمانان حاشیه بی و رادیکال‌های اسلامی ارتباط مستقیمی وجود ندارد، مسأله ایدئولوژی در اسلام هم وجود دارد. سخنرانی‌هایی که بین جامعه مسلمان انجام می‌شود و هم‌بطن ارتباطات بین‌المللی آنان به این رادیکال شدن کمک زیادی می‌کند. حتی اگر این حاشیه‌نشینان وجود نداشتند باز هم رادیکالیسم اسلامی وجود داشت.

اسلام و دمکراسی با هم آشتی‌پذیر هستند. باور شما در این باره چیست؟

به باور من یک اسلام واحد وجود ندارد بلکه در جوامع مسلمان تفسیرهای گوناگونی از اسلام وجود دارد. مثلاً اسلام در ایران، اسلام در عربستان و ... جوامع مسلمان می‌توانند تصویری از اسلام ارایه دهند که در آن دمکراسی وجود داشته باشد. البته اندیشمندان و متفکران مسلمان اروپایی هنوز راه زیادی دارند تا به این مسأله برسند. اندیشمندان و متفکران مسلمان عموماً می‌گویند اسلام و دمکراسی با هم کاملاً جمع است.

اندیشمندان مسلمان هم اکنون روی این موضوع کار می‌کنند که چه تغییر جدیدی می‌توان از این برای زندگی بهتر ارایه داد... مواردی که متفکران مسلمان دارند این است که آیا اروپایی‌ها با جدایی دین از سیاست راه درستی را انتخاب کرده‌اند؟ الان در حوزه دولت، مذهب و جامعه هم این سوال مطرح می‌شود که آیا این افراط‌گرایی نیست که مذهب را به طور کامل کنار بزنیم؟ در فرانسه هم این امر با نیت وحدت بیشتری انجام شد.

شاید غربی‌ها با نگاه خودشان به موضوع افراط‌گرایانه نگاه می‌کنند.

من در مورد مسلمانان اروپا صحبت کردم. بحث و تبادل نظر درباره نرسیدن جامعه مذهبی از سال 1975 شروع شده و همچنان ادامه دارد. در حال حاضر رسیدن به یک نمای کلی از آینده برای جامعه مسلمانان بهتر است، خیلی کارها دارد انجام می‌شود، مطبوعات تلاش می‌کند و مرکز دمکراسی در اروپا تلاش می‌کند. این تلاش در راستای عبور از منظر نگرش به این موضوع است.

شما گفتید که متفکران مسلمان اروپایی بطور قاطع تروریسم را محکوم کردند اما در ایران در طول 8 سال رییس جمهوری مثل خاتمی را داشتیم که با صراحت درباره 11 سپتامبر موضع گرفت و محکوم کرد

اما همه تلاش‌های خاتمی از طرف غرب جدی گرفته نشد.

آیا این اشتباه نیست که چنین اسلامی از سوی غربی‌ها هنوز شناسایی نشده است؟

اشتباه است و اینکه ما اسلام را کم می‌شناسیم، اشتباه بزرگ غربی‌هاست

من فکر می‌کنم اگر جنبه اصلاح طلبانه اسلام، حل شود، خیلی از مشکلات جامعه اروپایی در غرب می‌تواند حل شود.

به نفع خود ما است و به نفع اروپایی‌هاست که اینها را بهتر بشناسیم. چرا که اینها در این جامعه زندگی می‌کنند.

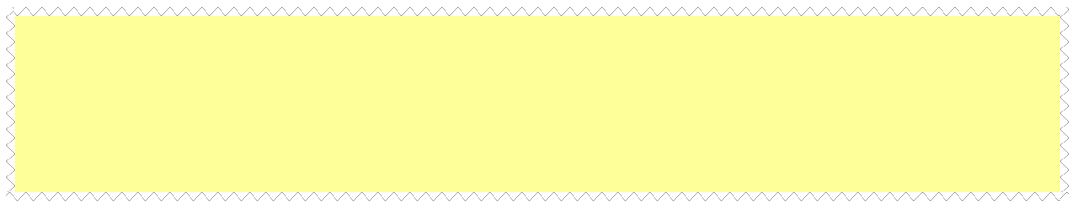
چه باید بکنیم که عدم فهم متقابل حل شود. چه باید کرد؟ از طرف غربی‌ها و از طرف ما؟

مشکل این است که همیشه تا به حال تلاش نشده که دو مذهب یکدیگر را به هم توضیح بدهند و یکدیگر را معرفی کنند و (نه اینکه متقاعد کنند) بلکه بفهمانند که مثلاً معنی حجاب در اسلام چیست؟ و مسیحی توضیح بدهد که چرا نباید حجاب داشت. همیشه هرکس خودش را حفظ کند و هیچ وقت این بحث صورت نگرفته است و حتی جلوگیری شده و اجتناب شده از اینکه افراد بخواهند برای یکدیگر در مورد باورهای خود توضیح دهند و شفاف سازند و همیشه یک ترسی بوده که به اینجا کشیده نشود و این اتفاق باید بیفتد و راه حل این است که این افراد (ادیان) باید بنشینند با هم صحبت کنند و یکدیگر را برای هم توضیح دهند.

مشکل این است که در بحث بین مذاهب، باید روشنفکران را پرورش داد. هرکس در مذهب خودش. اما در اروپا، دانشگاه اسلامی وجود ندارد. اولین نسل متفکران مسلمان که وارد اروپا شدند، مشخص بودند. اما الان در مورد مسلمانان و مسلمانان در اروپا، بحران روشنفکری در اسلام وجود دارد. چرا که دانشگاهی در اروپا وجود ندارد و آنها اگر بخواهند تحصیلات خود را در یک دانشگاه اسلامی انجام دهند، باید به عربستان سعودی بروند یا دانشگاه شهر مدینه و در آنجا ایدئولوژی که این متفکران از اسلام می‌گیرند، اصلاً منطبق با جامعه اروپا نیست. آنجا تحصیل می‌کنند و می‌آیند اروپا و تبدیل به گروه‌های رادیکال می‌شوند که نمی‌توانند اصلاً در این جامعه اروپا وارد بحث شوند.

عده بی‌هم در اینجا می‌ماند در حالی که در جامعه خودشان دوره بی‌ایدئولوژی از اسلام را فرا گرفته‌اند که در آن هم نمی‌توانند موثر باشند اما حرکتی که این مرکز تحقیقات اسلامی شروع کرده، که مرکزی برای آموزش و درک اسلام در اروپا تأسیس کنند و هنوز در ابتدای این راه است، شاید راه حلی باشد برای اینکه تصویر درستی بتوان از اسلام داشت.

روزنامه اعتماد،



"تمدن" یهودی - مسیحی "در برابر" تمدن اسلامی"

نوشته روبرت دریفوس ترجمه فروزنده فرزاد

"جی وات" در جنگ چهارم در مقابل "جهاد" خلق شد

جنگ سرد در 1991 پایان یافت. چنانچه جنگ سرد را جنگ سوم جهانی بیانگریم، آیا همانگونه که برخی محافظه کاران می گویند، این بدان معناست که ایالات متحده ی آمریکا اکنون درگیر یک جنگ چهارم جهانی، ضد اسلام است؟ آیا بنیاد گرایی اسلامی، "کمونیسم نوین" است؟ آیا جنگ علیه تروریسم، جنگی همتر از ستیز جهانی با اتحاد شوروی، و اینبار در سده ی بیست و یکم است؟ براستی، تهدید تروریسم اسلامی چه میزان جدی است؟ و تعامل آمریکا با اسلام سیاسی در دوره ی پس از جنگ سرد چقدر دگرگون شده است و آیا اساسا چنین دگرگونی رخ داده؟

نکته ی محوری در این کتاب این است که راستگرایی اسلامی متحده ارزشمند ایالات متحده در دوره ی جنگ سرد بود. حال، آیا با پایان گرفتن رقابت ایالات متحده و اتحاد شوروی ضرورت این اتحاد رنگ باخته و غبار گذر زمان بر آن نشسته است؟ آیا راست اسلامی با ناپدید شدن دشمن کمونیستی، شمشیر قهر خویش را بروی شیاطین بزرگ غرب سکولار بازگردانده است؟ آیا ایالات متحده با دشمنی جهانی روبروست، هیولایی چند سر متشکل از زنجیره ی کشورهای ایران، سوریه، لیبی، سودان و عربستان سعودی که مایکل لدین، دست اندر کار رسوایی ایران کانترا، آنها را "استادان ترور" می خواند؟

پس از 11 سپتامبر 2001 نگرش روبروایی میان ایالات متحده از یک سو و جهان اسلام از سوی دیگر، اعتبار روز افزون می یابد. اگر جنگ نخست علیه عراق در 1991 نشانه ی آغاز دوره ی کوتاه نظم نوین جهانی بود، آیا جنگ ضد عراق در سال 2003، نمادی از دوره ی یکسره متفاوت و به دیگر سخن برخورد تمدنها نیست؟ باورمندان به این تر که برنارد لوئیس و ساموئل هانتینگون آنها پروراندند، جنگ بوش علیه تروریسم را نه نبرد با القاعده و متحدان رادیکالش، که مبارزه یی سترگ و گسترده میان تمدن یهودی - مسیحی از یک سو و جهان اسلام از سوی دیگر می داند. هم از این روست که در پنتاگون جنگ جهانی علیه تروریسم را که به اختصار G-WOT، گفته میشود، "جی وات" به زبان می رانند؛ جالب است، درست هم آوا با واژه ی "جهاد" مسلمانان. جهاد تمدن یهودی - مسیحی در برابر جهاد جهان اسلام.

نومحافظه کاران برجسته، و از آن میان "جیمز وولسی"، رئیس پیشین سیا و نورمن پودهوولتز سردبیر نشریه ی "کامنتری" مدعی بودند که مبارزه با اسلام در واقع جنگ چهارم جهانی است. دولتمردان بوش دست در دست محافظه کاران، قدرت راست اسلامی و گاه مذهب اسلام را با توان فاشیسم و کمونیسم برابر می نهند. بگفته ی آنها، اسلام سیاسی تهدیدی برای موجودیت آمریکا است و به همین دلیل پیشتر گامهای غیر قابل تصور برای دشمنان باید برداشت. رژیمد در جنگ چهارم جهانی نیازمند دگترین نوین آمریکایی مبتنی بر جنگ پیشگیرانه و یک سویه بود، اتخاذ موضع تهاجمی که جنگ های افغانستان و عراق و سپس کشورهای دیگر را شامل میشود، و افزایش گسترده ی بودجه ی نظامی و اطلاعاتی ایالات متحده. این به معنای تشکیل دولتی مراقب در داخل، تشکیل وزارت امنیت داخلی، وضع قانون میهن پرستی، فرماندهی شمالی پنتاگون برای اعزام نیروهای مسلح در داخل ایالات متحده، و وضع قوانین قضایی است که به FBI پلیس، نیروهای ویژه ی ضد تروریسم در 53 شهر مهم ایالات متحده قدرت بیشتری می داد.

با نگاهی موşkافانه تر، می توان دریافت که برخورد تمدنها، جنگ علیه تروریسم، و مبارزه ی دولت بوش برای دگرگون ساختن چهره ی خاورمیانه، حاوی تضادها، تناقضات و دروغ های آشکار فراوان است. دشمنی که در 11 سپتامبر به ایالات متحده تاخت، اسلام، حتی بنیادگرایی اسلامی، اخوان المسلمین، حماس، حزب الله یا دیگر گروههای خشونت گرای ستیزه جو درطیف راست اسلامی نبود، بلکه القاعده بود. سازمان اسامه بن لادن، قدرتی جهانی و تهدیدی برای ایالات متحده نیست. القاعده گروهی از متعصبان خشک اندیش در قالب ساختار دستوری سخت منضبط است که وفاداری مافیا گونه و خوینی را میطلبد. حمله ی القاعده به نیویورک و واشنگتن خشم جهانیان را برانگیخت، و مقابله یی موثر با بهرگیری از اطلاعات، عملیات قانونی، فشار سیاسی و دیپلماتیک و برخورد نظامی بشدت گزینشی و محدود می توانست القاعده را ضعیف و سرانجام نابود کند. بی گمان، نابودی القاعده بدون جنگ در افغانستان و عراق و "جنگ علیه تروریسم" دست یافتنی بود.

اما دولت بوش، به عمد، تهدید از سوی القاعده را بزرگتر از آنچه بود، نمایاند. مسلما، گروه بن لادن ثابت کرد که می تواند آسیب های سختی به بار آورد. از 11 سپتامبر، عربستان سعودی، اسپانیا، ترکیه و نقاط دیگر جهان از حملات القاعده مصون نبوده اند. با همه ی ادعاهای بی پایه ی جان اشکرافت، دادستان کل ایالات متحده، در سال 2001، مبنی بر نفوذ هزاران نفر از ماموران القاعده به خاک ایالات متحده، در 4 ساله که از 11 سپتامبر می گذرد، حتی یک مورد عملیات خشونت بار از سوی القاعده در ایالات متحده رخ نداده است. کمترین نشانه و مدرکی دال بر دستیابی یا تلاش برای دستیابی به سلاح های هسته یی، میکروبی یا شیمیایی از سوی القاعده نیست. باری، هرچند که بن لادن می تواند حملات دیگری را سازمان دهد و محتمل است که دیگر بار چنین کند، تهدیداتی که القاعده بروز می دهد محدود و قابل کنترل است. کشورهایی مانند اسرائیل، ایرلند، ایتالیا سلهای دراز از عهده ی تهدیدات جدی ترورستی برآمده اند.

نیز، نه القاعده، و نه رفقای ایدئولوژیک ایشان، و نه راست اسلامی بطور کلی، و نه جهان اسلام، همچون اتحاد شوروی، چالشی برای هژمونی (سرکردگی) جهانی ایالات متحده نیستند. کشورهای خاورمیانه یی که بیشترشان، ناتوان، فقرزده، و دست بگریبان اختلافات داخلی هستند، هرگز تهدیدی برای ایالات متحده، آنها در مقیاسی که آنها بتوان "جنگ چهارم جهانی" خوانند، نیستند. ولی دولت بوش و حامیان محافظه کارش، با اغراق پیرامون خطر اسلامگرایی و بزرگنمایی آن، آنها دستمایه ی توسعه طلبی امپریالیستی حضور ایالات متحده در خاورمیانه یی بزرگتر شامل، پاکستان، آسیای میانه، مدیترانه ی شرقی و منطقه ی دریای سرخ و اقیانوس هند کردند. باید به این اندیشید که اشغال خاورمیانه بوسیله ی ایالات متحده هدفی جز مقابله با تروریسم را بی می گیرد. آیا نومحافظه کاران می خواهند هژمونی جهانی ایالات متحده را با برافراشتن پرچم خویش در منطقه ی بی ثبات و حیاتی خاورمیانه، تضمین کنند؟ آیا این از آن رو است که دو سوم نفت جهان در عربستان سعودی و عراق نهان است؟ آیا این بدلیل پیوندهای پنهان دولت بوش با آریل شارون و راست اسرائیل است؟

سیاست خاورمیانه یی دولت بوش این نگرش که ایالات متحده تنها در پی تروریسم اسلامی به خاورمیانه گام گذارده است را با تناقض روبرو می کند. اگر تروریسم اسلامی دشمن ایالات متحده است، چرا دولت بوش این همه سرمایه و انرژی ضد عراق، سوریه و سازمان آزادیبخش فلسطین هزینه می کند؟ بشار اسد، رئیس جمهور سوریه و یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین، مخالفان سرسخت اخوان المسلمین بودند اما ناگاه خویش را در فهرست متحدان القاعده که با آن کمترین سازگاری نداشتند، یافتند. عراق نیز هدفی نادرست برای حمله ی دولت بوش بود. صدام حسین از آغاز به قدرت رسیدنش در 1968، دشمن مصمم اسلامگرایان، از آیت الله خمینی در ایران تا گروههای تروریستی شیعه و القاعده بود. حزب سوسیالیست بعث در عراق و سوریه، سکولاریست است، و تلاش دولت بوش برای مربوط کردن عراق به القاعده مایه ی ریشخند وزارت امور خارجه و سازمان سیا بود. در واقع دولت بوش با حمله به عراق، به سود اسلامگرایی گام برداشت. پیش از حمله و در میانه و پس از آن ایالات متحده از "انتلاف در تبعید کنگره ی ملی عراق" که در آن دو حزب بنیادگرای شیعی عراق یعنی مجلس اعلای انقلاب اسلامی و حزب الدعوة نقش برجسته یی دارند، حمایت کرد. هم مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و هم حزب الدعوة، پیوندهای تنگاتنگی با جمهوری اسلامی ایران دارند و پس از جنگ نیز از نزدیک با آیت الله علی سیستانی کار می کنند.

ادامه در شماره آینه

ص ()

جنگ افغانستان ؛ پیروزی یا شکست

وی می گوید: موفقیت اصلی برای آمریکا به نظر

می رسد همان از میان بردن حکومت مرکزی طالبان در افغانستان باشد. با این حال مشکل این است که آیا گروه های تروریستی دیگر نیز در افغانستان از بین رفته اند یا خیر.

به نظر می رسد در حال حاضر افغانستان بیشتر شاهد شکست نیروهای آمریکایی است، نه پیروزی آنها. نتیجه مثبتی که در درگیری ها به دست آمده از دیدگاه دکتر آگرام تلاش ها برای دسترسی به صلح از طریق مذاکرات است اما با این حال اکنون می توانیم شاهد این مساله باشیم که فرآیند دستیابی به صلح از طریق مذاکره با جناح های مخالف در افغانستان راه به جایی نبرده است.

برخی از تلاش ها برای تحقق صلح با گروه های شبه نظامی نظیر طالبان به فجایی در تاریخ این کشور منجر شده است. برهان الدین ربانی، رئیس شورای عالی صلح افغانستان طی حمله ای تروریستی جان خود را از دست داد. ربانی سعی داشت با شبه نظامیان طالبان وارد مذاکره شود که کشته شد.

برخی براین باورند، آنچه پیش از جنگ در افغانستان در این کشور وجود داشت، حکومت طالبان بود که طی آن در برخی مناطق افغانستان تا حدودی آرامش برقرار بود.

دیوید والترز، فرماندار سابق اوکلاهما که از مذاکرات با طالبان حمایت می کرد، می گوید: مذاکرات با طالبان می توانست به جایی برسد که اسامه بن لادن، رهبر سابق شبه نظامیان القاعده خود از افغانستان خارج شود.

وی می گوید: من بر این باورم که ما نمی توانیم به زندگی خود ادامه دهیم، بی آنکه پرسش هایی در زمینه آینده و سیاست های کشور درباره شبه نظامیان در ذهن داشته باشیم.

پائول دیتون که زمانی در نیروهای بین المللی در عراق مشغول به کار بود و در حال حاضر در یک اندیشکده در واشنگتن فعالیت می کند، می گوید دلیل این مساله که پیشرفت در افغانستان روندی کند در پیش گرفته است این است که تلاش های دیپلماتیک ما

محمد جواد اصغری

یکی از موضوعات مهم و چالش برانگیز در شرایط کنونی در افغانستان، موضوع پیمان استراتژیک بین افغانستان و امریکاست. این موضوع حساسیت های زیادی را در منطقه و در داخل افغانستان در پی داشته است. کشورهای همسایه ای دور و نزدیک افغانستان با امضای این پیمان به نحوی مخالفت شان را ابراز نموده اند و مردم افغانستان نیز ناراضیاتی شان به گوش مقامات رسانیده اند.

در این نوشته بحث در باره آثار، پی-آمدها و مشروعیت این پیمان است. در محافل سیاسی و حقوقی پرسش-های فراوانی در این مورد وجود دارد که آیا امضایی این پیمان به نفع مردم افغانستان است؟ هدف امریکا از این پیمان چیست؟ آیا انعقاد این پیمان منافع ملی، استقلال سیاسی و حاکمیت ملی افغانستان را خدشه دار نمی-سازد؟ دولت افغانستان در بدل اجازه حضور نیروهای امریکایی و تأسیس پایگاه-های دایمی نظامی که عوارض و پیامدهای جدی دارد چه کمک-های مادی و تکنولوژی را از دولت امریکا دریافت خواهد کرد؟ تعهدات دولت امریکا در قبال دولت افغانستان چیست؟ آیا این پیمان احساسات دولت-های همجوار را تحریک و به حسن همجواری و همگرایی منطقه-ای آسیب نمی-زند؟ آیا این معاهده بهانه-ای به دست گروه-های افراطی داده سبب نا امنی بیشتر در کشور نخواهد شد؟ ادامه .

از صحبت-های مقامات امریکایی و مطالعه متن پیش نویس پیمان استراتژیک که در ۹ ماده تنظیم شده، چنین استنباط می-شود که دولت امریکا درصدد حضور دراز مدت و دایمی در افغانستان می-باشد، می خواهد این کشور به منزله پایگاهی باشد برای نیل به اهداف بلند مدت در آسیای میانه و کشورهای همجوار افغانستان. هدف دولت افغانستان از امضایی این پیمان این است که هم پیمان شدن با یک قدرت جهانی موقعیت بهتری از لحاظ سیاسی، اقتصادی و امنیتی پیدا خواهد کرد. اما اینکه چقدر به این اهداف می رسند گذشت زمان آن را روشن خواهد ساخت.

امضای پیمان استراتژیک بر محتوا و ساختار فعلی آن، علاوه بر مساعد ساختن سلطه اجانب بر یک کشور اسلامی، یک قرارداد کاملاً یک جانبه بوده و امتیازاتی بیش از حد تصور به طرف مقابل می-دهد. به عبارت دقیق-تر، متن پیش نویس پیمان شبیه یک لایحه شرح وظایفی است که (درمورد یک دولت استعمارگر و دولت مستعمره مصداق می-یابد) دولت حامی از دولت تحت الحمایه می-خواهد که این وظایف را در مورد نیروهای دولت حامی (که مستقر در قلمرو دولت تحت الحمایه بسر می برند) رعایت نماید. ادبیات و ساختار این معاهده، ساختار معاهده بین دو دولت مستقل نیست، بلکه روابط فرا دست و فرو دست است. این پیمان مشخص کننده حقوق نیروهای امریکایی در خاک افغانستان است، اما اینکه دولت امریکا چه تکلیف و تعهدی در قبال دولت افغانستان دارند و دولت افغانستان چه امتیازاتی را دریافت خواهد نمود ساکت است.

نظر صریح این است که در شرایط فعلی که ملت-های منطقه و جهان به سوی استقلال و دور شدن از قدرت های بزرگ دنیا

هستند و بیشتر بر همگرایی-های منطقه-ای تأکید دارند، انعقاد پیمان نظامی با یک کشور غیر اسلامی برخلاف مقتضای اوضاع واحوال جهان است، گذشته از این موضوعات و مطالباتی که در پیش نویس آمده به هیچ عنوان قابل قبول نیست. این مفاهیم در قالب هیچ قاعده حقوقی و عرف بین المللی نمی-گنجند. به هر حال آثار و پیامدهای عمده پیمان استراتژیک موارد ذیل خواهد بود:



۱، تشدید نا امنی و تداوم جنگ در افغانستان

یکی از پیامدهای پیمان نظامی با امریکا تداوم جنگ و شدت یافتن خشونت-ها در کشور خواهد بود. برای اینکه یکی از دلایل عمده گروه-های افراطی بر تداوم جنگ در کشور، حضور خارجی-ها (به قول خودشان «کفار» در کشور اسلامی عنوان شده است. اگر پیمان نظامی با محتوایی که در پیش نویس آمده، امضاء شود بهانه خوبی برای ادامه جنگ و تحریک احساسات مذهبی مردم علیه خارجی-ها و دولت خواهد بود. در آن صورت ممکن است گروههای تند رو چهره حق به جانب پیدا نمایند؛ مشروعیت دولت افغانستان را نیز زیر سوال خواهد برد که این دولت کشور اسلامی را در اختیار بیگانگان قرار داده است؛ با توجه به اینکه در این معاهده هیچ امتیاز مشخصی برای مردم افغانستان در نظر گرفته نشده و این خود باعث تحریک احساسات می شود. در ماده اول پیش نویس پیمان آمده است: « این توافقنامه، اصول و نیازهای اساسی را که تبیین کننده حضور درازمدت، فعالیت-ها و هماهنگی-های نیروهای امریکایی در افغانستان است، مشخص می کند.»

هدف پیمان مشخص بیان کننده نیازهای نیروهای امریکایی که حضور دراز مدت در افغانستان دارند و همچنین فعالیت-ها و هماهنگی آنان را تنظیم می-نماید، اما در مورد دولت افغانستان این ماده ساکت است در حالی که معاهده بین دو طرف است و اصولاً باید هدف معاهده تبیین کننده نیازهای طرفین معاهده باشد نه یک طرف معاهده.

۲، انزوای منطقه-ای افغانستان

تمام همسایگان افغانستان، با ایجاد پایگاه دایمی امریکا در افغانستان مخالف هستند و حضور امریکا را در منطقه به ضرر امنیت و ثبات- منطقه و کشورهای همجوار افغانستان می-دانند، آنان نگرانی-های خود را به نحوی به مقامات افغانستان منتقل نموده اند، چنانچه دولت افغانستان نگرانی-های دولت-های همسایه و قدرت-های منطقه-ای را نادیده بگیرد، قطعاً بر روابط آینده افغانستان با کشورهای منطقه تأثیر خواهد گذاشت و دولت افغانستان حمایت و همکاری آنان را از دست داده در منطقه منزوی خواهد شد. در این فرض دولتهای همسایه و منطقه که مخالف حضور نظامی امریکا در منطقه است، از در دوستی با دولت افغانستان وارد نخواهند شد، تا جای که امکان دارد علیه دولت افغانستان و همپیمانانش اقدامات خصمانه انجام خواهند داد از جمله حمایت از گروههای مخالف دولت افغانستان، چنانچه در مدت ده سال تجربه شد که یک دولت همسایه از مخالفین حمایت می کرد و به آنان پناه داد تمام قوت-های ناتو و افغانستان نتوانستند مخالفین را سرکوب و نابود نمایند.

۳، نقض حاکمیت دولت افغانستان

یکی از ارکان مهم حکومت، حاکمیت است اگر این رکن حکومتی تضعیف شود و یا از بین برود حکومت معنی نخواهد داشت. نمونه-های زیادی در پیش نویس آمده که با عملی شدن آن-ها حاکمیت دولت افغانستان نقض خواهد شد. در بند ۲ و ۳ ماده ۶ آمده است: «۲. هواپیماهای نظامی و غیرنظامی امریکا بر اساس قرارداد با وزارت دفاع امریکا حق پرواز در خطوط هوایی افغانستان را دارند و می توانند برای سوخت-گیری در خاک افغانستان فرود بیابند...»

۳. مسئولیت نظارت و کنترل حریم هوایی افغانستان از زمان اجرای توافقنامه تا زمان حضور نیروهای امریکایی و عملیات علیه تروریسم به نیروهای امریکایی واگذار می شود. پروازهای غیرنظامی افغانستان با توافق طرفین به

صورت موقت یا دائم به صورت مشترک یا بنا بر ضرورت به دولت افغانستان واگذار می شود.

۳، نقض حاکمیت دولت افغانستان

یکی از ارکان مهم حکومت، حاکمیت است اگر این رکن حکومتی تضعیف شود و یا از بین برود حکومت معنی نخواهد داشت. نمونه-های زیادی در پیش نویس آمده که با عملی شدن آن-ها حاکمیت دولت افغانستان نقض خواهد شد. در بند ۲ و ۳ ماده ۶ آمده است: «۲. هواپیماهای نظامی و غیرنظامی امریکا بر اساس قرارداد با وزارت دفاع امریکا حق پرواز در خطوط هوایی افغانستان را دارند و می توانند برای سوخت-گیری در خاک افغانستان فرود بیابند...»

۳. مسئولیت نظارت و کنترل حریم هوایی افغانستان از زمان اجرای توافقنامه تا زمان حضور نیروهای امریکایی و عملیات علیه تروریسم به نیروهای امریکایی واگذار می شود. پروازهای غیرنظامی افغانستان با توافق طرفین به صورت موقت یا دائم به صورت مشترک یا بنا بر ضرورت به دولت افغانستان واگذار می شود.

۴. هیچگونه مالیات به موترها و هواپیماهای دولت امریکا اعم از نظامی و غیرنظامی که بر اساس قرارداد با وزارت دفاع در افغانستان فعالیت می کنند، تعلق نمی گیرد. ضمن آنکه آنها از بازرسی نیروهای امنیتی از افغانستان مصون خواهند بود.»

طبق مفاد این ماده عبور و مرور، ورود و خروج وسایل نقلیه زمینی و هواپیماهای امریکایی بدون اجازه و اطلاع دولت افغانستان صورت می-گیرد و دولت افغانستان حق نظارت و بازرسی و سوال از آنها را ندارد. همچنین در تمام موارد به خصوص در عملیات نظامی در افغانستان، اصل قانون امریکاست. همچنین کنترل حریم هوایی افغانستان به نیروهای امریکا واگذار می شود، حتی پروازهای غیر نظامی را نیز آنان کنترل می-نمایند و در صورت ضرورت کنترل پروازهای غیر نظامی به دولت افغانستان واگذار می-شود. حال پرسش این است آیا دولتی که کشور دیگر بر حریم هوایی او کنترل داشته باشد، و حق بازرسی وسایل نقلیه و هواپیماهای کشورهای خارجی را در کشور خود نداشته باشد، در این فرض حکومت و حاکمیت چه معنی دارد؟

۳، کنترل نیروهای امریکایی بر شبکه مخابرات افغانستان

یکی دیگر از امتیازاتی که به نیروهای امریکایی داده می-شود سلطه نیروهای امریکایی بر شبکه مخابرات کشور است. در بندهای ۲ تا ۸ ماده ۸ آمده است: «۲. نیروهای امریکایی مسئول فعال سازی شبکه مخابرات بر اساس قوانین امریکا و اتحادیه بین المللی مخابرات بوده و بنا بر این می توانند از تجهیزات و خدمات ویژه برای فعال سازی سیستمهای مخابراتی استفاده کنند.

۳. بر اساس این توافقنامه نیروهای امریکایی از

جنگ افغانستان؛ پیروزی یا شکست

متوقف شده است.

وی مدعی است که از زمان جنگ جهانی دوم، آمریکا بارها در جنگ‌های مختلف درگیر شده؛ جنگ‌هایی که در آن هیچ قطعیتی وجود نداشت و دستیابی به پیروزی در هاله‌ای از ابهام بود.

وی به کره و مداخله آمریکا در جنگ دو کره در سال‌های ۱۹۵۰ اشاره می‌کند که در حال حاضر تنش‌ها همچنان در روابط دو کره قابل ملاحظه است.

وی می‌گوید ما تنها بر سر این موضوع توافق کردیم که کره جنوبی و کره شمالی به عنوان دو کشور مستقل به رسمیت شناخته شوند اما در حال حاضر درگیری و تنش در منطقه همچنان (به رغم سپری شدن حدود ۶۰ سال) باقی است.

او می‌گوید ما به یک رویه منطقه‌ای‌تر نیاز داریم که در آن افراد بر اساس منافع خود پای میز مذاکره حضور یابند.

اگرچه می‌گوید: آیا ما در جنگ افغانستان پیروز شده‌ایم؟ ما موفقیت‌های بسیاری را در ۱۸ ماه گذشته در جنگ با القاعده و رهبری این گروه شبه نظامی به دست آورده‌ایم اما طی دهه گذشته شبه نظامیان

موضوع ما را مورد حملات بسیاری قرار دادند.

با این حال، با توجه به شرایط کنونی افغانستان، خودمان باید قضاوت کنیم که آیا جنگ آمریکا در این کشور موفقیت است، یا شکست نافرجام

بسته "نجات اقتصاد نولیبالیستی" اروپا:

اعتراض توده‌های زیر فشار را اضافه کنیم، می‌توان دریافت که بحران کنونی بسیار سیال و بغرنج است.

از دیر باز در نظام سرمایه داری پرداخت بهره اوراق دولتی روش عمده گردش و انتقال بخش بزرگی از درآمد مالیاتی دولت به سرمایه‌های مالی، و منبع سود های عظیم بوده است. این قرض‌های دولتی عملاً هیچ‌گاه در کل پرداخت نمی‌شوند، و دائماً با فروش بیشتر اوراق دولتی تجدید می‌شوند و رشد می‌کنند.

ساخت و کار (مکانیزم) اصلی بازار اوراق، به تداوم بلامنابع پرداخت بهره از طریق کار تولیدی و ارزش افزای توده‌ها و استخراج منابع طبیعی ملی تکیه دارد. این همان سیستم غیر انسانی "نزول خواری" است که

حالا به صورت بسیار گسترده و به اصطلاح "قانونی" محل درآمد های نجومی انگلی ترین بخش های سرمایه داری جهانی است. راه حل معمول در مقابل این نوع بحران مالی در کشورهای سرمایه داری، تا به حال، خریداری مجدد بخشی از اوراق موجود از سوی بانک های مرکزی بوده است. ولی خزانه

بسیاری از کشورهای غربی کاملاً خالی است. در این

طبق این تعریف تمام افراد، اعم از نظامی غیر نظامی قراردادی، پیمان کاران، نیروهای خدماتی، نیروهای فنی، راننده‌ها و... چه اتباع آمریکا باشند یا اتباع کشورهای دیگر که با امریکاییها همکاری دارند، حتی تجهیزات و ابزار آلات را هم جزو نیروها به حساب می‌آید که شامل سگ‌های آنان نیز می‌شود و همه مصونیت قضایی و حقوقی خواهند داشت.

با این تعریف وسیع از نیروهای امریکایی و اعطای مصونیت قضایی به آنان دیگر حکومت و حاکمیت چه معنی خواهد داشت، در یک کشور اسلامی که چند هزار انسان غیر مسلمان بدون پایبندی به ارزشها و معنویت زندگی نمایند و هیچگونه مسئولیتی در قبال اعمالشان و جنایات شان نداشته باشند، چطور می‌توان زندگی کرد آیا در این وضعیت کسی احساس امنیت می‌کند؟ وجه وضعیت پیش خواهد آمد خدا می‌داند؟

مصونیت حقوقی درآمده نهم پیش نویس پیش بینی شده است:

«مسئولیت حقوقی ۱. مسوولیت حقوقی و قضایی کلیه نیروهای آمریکایی اعم از نظامی و غیرنظامی و شرکت‌های طرف قرارداد و همکاران آنها بر عهده دولت آمریکا است.

۲. در صورت درخواست دولت افغانستان مبنی بر واگذاری مسوولیت حقوقی پرونده‌هایی که در آن نیروهای نظامی و غیرنظامی آمریکا مرتکب جنایات عمدی یا غیرعمدی شده باشند، این امر توسط طرف آمریکایی مورد بررسی قرار گرفته و پاسخ حقوقی به دولت افغانستان ارائه می‌شود.

۳. در صورت بازداشت نیروهای نظامی یا غیرنظامی آمریکا توسط مقامات افغانستان، این نیروها فوراً به مقامات آمریکایی تحویل داده می‌شوند.

۴. در صورت وجود شاکی خصوصی در مورد مرتکبان جنایی نیروهای آمریکایی و درخواست مقامات افغانستان، همکاری لازم از سوی طرفین در زمینه انجام تحقیقات، جمع‌آوری ادله، اطلاعات و تضمین روند عادلانه محاکمات صورت می‌پذیرد.

۵. مادامی که خطر تروریسم در افغانستان باقی است، فرقی بین مسلح بودن یا غیرمسلح بودن، داشتن یونیفرم نظامی یا غیرنظامی برای مرتکبان جنایی از نیروهای آمریکایی وجود ندارد.»

با توجه به مفاد این ماده آیا کشورهای مستقل دنیا و ملت‌های آزاده جهان چنین ذلت و خواری را می‌پذیرند و چنین امتیازی را به نیروهای خارجی می‌دهند؟ دولت و مجلس ملی و لویه جرگه افغانستان هم متوجه این موضوع هستند این ذلت را نخواهند پذیرفت و این امتیاز را به نیروهای خارجی در افغانستان نخواهند داد.

بطلان پیمان

بر فرضی که به هر دلیلی لویه جرگه این پیمان را با همین ساختار تأیید و تصویب نمایند و به دولت افغانستان اجازه دهد که آن را امضاء نماید، با توجه به مفاد تبیض آمیز و ظالمانه و یک جانبه این پیمان، پرسش این است که آیا این پیمان مشروعیت حقوقی دارد؟ مطابق مقررات بین المللی اعلامیه حقوق و تکالیف دولت‌ها ۱۹۴۹ و اعلامیه اصول حقوق بین الملل مصوب ۱۹۷۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد و ماده ۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات، و قانون اساسی افغانستان این پیمان اعتبار حقوقی و قانونی ندارد؛ زیرا

اولاً، این پیمان مخالف صریح و آشکار قانون اساسی افغانستان است؛ چون با امضای پیمان و اجرای احکام پیمان، حاکمیت ملی و استقلال افغانستان نقض خواهد شد. در حالی در مقدمه‌ی قانون اساسی و مواد پنجم، هشتم، شصت و سوم، هفتاد و چهارم و هفتاد و پنجم بر حراست از استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی عدم مداخله بیگانگان در امور داخلی افغانستان و صیانت از منابع و حیثیت افغانستان در جامعه‌ی بین المللی، تأکید شده است.

ثانیاً، این پیمان با اصول و مقررات بین المللی سازگاری ندارد؛ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات، یکی از شرایط اعتبار و الزام آوری معاهده را برابری طرفین معاهده دانسته است و چنانچه این شرط رعایت نشود معاهده باطل خواهد بود. بر اساس این اصل، بایستی در انعقاد معاهدات بین المللی تعادل بین حقوق و تعهدات دولت‌ها وجود داشته باشد و منافع همه طرف های معاهده تأمین گردد. در معاهداتی که امتیازاتی زیادی به بیگانگان در نظر گرفته شود مانند حق کاپیتولاسیون، معاهده نابرابر تلقی شده و از نظر حقوق معاهدات اعتبار ندارد. پس یکی از دلایل بطلان معاهده نابرابری طرفین در حین انعقاد معاهده است، اگر این نابرابری ثابت شود بطلان معاهده بدیهی خواهد بود. حقوق دانان افغانستان حتی بر فرض امضاء این معاهده می‌توانند با استناد به نابرابر بودن موقعیت طرفین قرار داد آن را زیر سوال ببرند و حکم به بطلان این معاهده نمایند.

افغان ایرکا

پرداخت هر گونه مالیات برای استفاده از این سیستم ارتباطی معاف می‌باشد.

۴. ایجاد هر گونه طرح و زیر ساخت ارتباطی توسط دولت افغانستان که می‌تواند مشکلات امنیتی به وجود آورده و یا مورد استفاده گروه‌های تروریستی قرار گیرد باید در کمیته مشترک مورد بررسی و توافق طرفین قرار گیرد.»

به حکم این ماده دولت امریکا مسئول فعال سازی شبکه مخابرات می‌باشد و نیروهای امریکا می‌توانند هر نوع سیستم مخابراتی را در افغانستان تأسیس نمایند و از هر گونه پرداخت مالیات هم معاف می‌باشند. طبیعی است که نیروهای امریکایی با این صلاحیت و اختیارات می‌توانند با نصب دستگاههای پیشرفته تمام مخابرات و تلفن‌های مقامات و افراد دیگر را شنود نمایند که در آن صورت هیچ نوع امنیت برای مردم افغانستان باقی نخواهد ماند.

۴۰ رسمیت حق کاپیتولاسیون

یکی دیگر از پی آمدهای ناگوار این پیمان، رسمیت حق مصونیت حقوقی و قضایی نیروهای امریکایی در افغانستان است، یعنی تمام امریکایی‌های که در افغانستان حضور دارند، اگر جرم و جنایتی را در افغانستان مرتکب شوند، به اتباع افغانستان خسارت مالی و جانی حیثیتی برسانند مسئولیت ندارند و از مسئولیت معاف هستند، نهادهای امنیتی، پلیس و محاکم عدلی و قضایی افغانستان حق تعقیب قضایی آنان را ندارند، دولت امریکا شکایات محنی

علیه و قربانی های جنایات را دریافت و به جرایم رسیدگی نموده دولت افغانستان را در جریان قرار می‌دهد. این ماده نقض صریح و آشکار حاکمیت ملی و مخالفت با تمام قواعد و مقررات بین المللی از جمله «اصل سرزمینی بودن جرم و مجازات» می‌باشد. مصونیت قضایی شامل تمام کسانی می‌گردد که با امریکاییها ارتباط داشته باشند، ماده ۲ پیمان تعریف وسیعی از نیروهای امریکایی ارائه

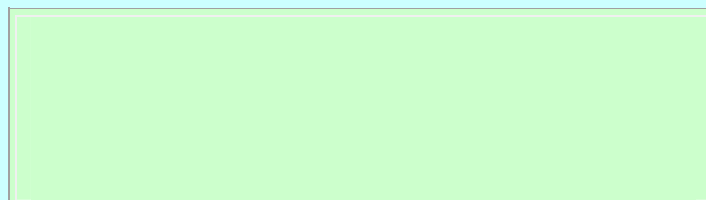
داده است: «نیروهای آمریکایی شامل وضعیت تمامی نیروها اعم از نظامی، غیرنظامی، تمامی اموال و دارایی‌ها و تجهیزات این نیروها در خاک افغانستان می‌شود. اعضای نیروهای آمریکایی شامل تمامی افراد وابسته به ارتش آمریکا، نظامیان آمریکایی مأمور در پیمان آتلانتیک و شاغلان بخش‌های بازسازی و خدمات انسانی می‌شود.

- اعضای غیرنظامی نیز شامل غیرنظامیانی است که در وزارت دفاع آمریکا فعالیت می‌کنند و یا بنا بر ضرورت‌های امنیتی در قالب نیروهای پشتیبانی فنی، تخصصی، اطلاعاتی و مشورتی در افغانستان حضور دارند.

- تمام پیمانکاران طرف قرارداد با آمریکا و کادری که با آن شرکت‌ها همکاری می‌کنند، اعم از شهروندان آمریکایی یا اتباع سایر کشورها که به هدف تأمین خدمات و امنیت نیروهای آمریکایی در افغانستان حضور داشته

باشند.

- کلیه کسانی که در فراهم ساختن وسایل نقلیه ایمنی به ویژه بر اساس درعرصه نظامی برای تردد در جاده‌ها و انتقال افراد و تجهیزات نقش دارند.»



دموکراسی امریکایی برای دنیای اسلام؛ بازی امپریالیستی

در نتیجه نیروی دولتهای مردمی با درگیریهای داخلی تحلیل می‌رود ولی سرکوب مردم کوچه و بازار توسط دولتهای دست‌نشانده همچنان راهی به رسانه‌های گروهی پیدا نمی‌کند.

مگر نه اینکه هند با همین تزویر امپریالیستی قسمتهای مهمی از سرزمین پهناور خود مثل پاکستان و بنگلادش را از دست داد و هنوز هم در گیر کشمیر است. تزویر همیشه ظاهری مردم پسند و باطنی پلید دارد مثلاً با شعار "آزادی بیان" دیگران را به باد استهزا می‌گیرند و با شعار "برابری و مساوات" دسترنج فرد ویا گروهی را تاراج می‌کنند.

دشمن را مورد عفو قرار دادن و یا در اوج قدرت (مثل امپراطور روم که شیفته مسیحیت بود) از اقلیتی بی‌آزار حمایت کردن را نمیتوان با کار گاندی در جنگ نا برابر مردمی بی‌پناه زیر سلطه و هجوم بیگانه‌ای تا ندان مسلح مقایسه کرد. این شد که خود کامگان همان خشونت را بر علیه پیروان گاندی بکار گرفتند که نیاکانشان بر علیه مسیحیان دو هزار سال پیش. جالب اینجاست که همزمان امپراطوری انگلیس آخرین نفسهایش را میکشید و امپراطوری نوپای آمریکا در آمریکای لاتین بیداد میکرد. وقتی طرفداران گاندی زیر پای چکمه پوشان انگلیسی خرد میشدند، چه گوارا کودکی بود در آنطرف دنیا که با جاسازی آجر در شلوارش، خود را از تنبیه بدنی معلم محافظت کرد! نکته پارکتر از مو اینجاست که در فلسفه ایده آلیستی گاندی مقابله بمنزل محکوم است چون قصاص چشم برای چشم، تمام مردم را کور خواهد کرد ولی دردنیای رئالیستی چه گوارا (حتی در کودکی) اگر قصاصی در کار نباشد فقط مظلومان کور میشوند!

و اگر فکر میکنید هند استقلالش را مدیون نافرمانی مدنی گاندی است، بهتر است تاریخ را دوباره مطالعه کنید. چرا که بقول مایکل ادواردز تاریخ نویس برجسته انگلیسی "تنها یک شخصیت عالیرتبه هندی راهی متفاوت و خشونت آمیز را انتخاب کرد و به عبارتی هند (استقلالش) را بیش از هر کسی به او مدیون است" و او کسی نیست جز سوبهاش چاندررا بوز. مردی که با احترام به فلسفه گاندی، در عمل عقیده ثابت کرد نافرمانی مدنی غیر خشونت آمیز بهترین هدیه به بیگانگان چپالوگر است و تنها راه استقلال، عدم امنیت داخلی برای بیگانگان و مقابله به مثل در خشونت بر علیه متجاوزین میباشد.

ولی در جدال ابدی ظالم و مظلوم بازار نژاد پرستی و خیال پروری گرم است تا واقع بینی سرکوب گردد. این است که شخصیتی چون بوز برای بیشتر مردم دنیا نا شناس میماند و دستگاه تبلیغاتی غرب یک صدا از گاندی شخصیتی پیامبرگونه میسازد تا در لباس تزویر زندگی خصوصی وی را بعرض اعلی برساند که حتی از روابط جنسی با همسر خود برای تزکیه نفس خودداری میکرد ولی همخوابی او را در کوهلوت سن با زنان جوان نادیده میگیرد! در حالیکه پیرمرد تن برهنه زنان جوان را گرمی بخش جسم رنجور خود میدانست و در عین حال همخوابی جنس مخالف را با تجربه کنترل نفس خویش توجیه میکرد(۲):

خدایا تو هیچ از زنی خواستی

که تا صبح خوابد در آغوش تو

سحر گرم بر خیزی از بسترش

گناهش براو باد که شد موش تو(۳)

بدعتی با نصرت رحمانی

کاربرد درست و بجای خشونت و یا نافرمانی مدنی را باید شناخت:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

در حالیکه در امور داخلی برای مطالبات سیاسی و اجتماعی، کاربرد خشونت بیشتر به هرج و مرج و ناامنی و جنگ داخلی میانجامد، هیچ ملتی نتوانسته نخواهد توانست با تکیه بر نافرمانی مدنی از تمامیت ارضی و حقوق شناخته شده و غیر قابل انکارین المللی برای استقلال خود در برابر جنگ نرم ویا هجوم خشونت آمیز بیگانگان دفاع کند. حتی در امور داخلی، تجربه تلخ لینکلن درس بزرگی از تاریخ است که دولت نه میتواند تسلیم خشونت نژادپرستان و تجزیه طلبان شود و نه در برابر بهره کشی طبقه مرفه جامعه از طبقه محروم بی تفاوت بماند هر چند که در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور ظلم، نابرابری و بیعدالتی نهادینه شده باشد.

بسته "نجات اقتصاد نولیبرالیستی" اروپا:

هنوز دولت های بزرگ غربی، در خلال چند ماه گذشته، نتوانسته‌اند چین را به پذیرش خطر پذیری (ریسک) مالی غیر قابل تخمین در کشورهای حوزه "یورو" وادار سازند. آلمان و هلند - با وجود فشارهای سنگین سیاسی و تبلیغاتی از سوی آمریکا، فرانسه، و انگلیس - هنوز اجازه نداده‌اند که "بانک مرکزی اروپا"، در مقام خط دفاعی نهایی، با چاپ پول و ایجاد نقدینگی نا محدود و به شدت تورم‌زا، به طور مستقیم اوراق بهادار کشورهای مقروض را زیر حمایت خود قرار دهد. "صندوق بین‌المللی پول" نیز به واسطه فشارهای از پایین به بالای توده های زحمتکش بر هیئت های حاکمه

کشورهای خود، دچار اختلاف های شدید سیاسی است. اعضای اصلی "صندوق" نمی‌توانند به سادگی هزینه نا محدود نجات کشورهای حوزه "یورو" را به عهده گیرند، زیرا آمریکا، انگلیس، و فرانسه، به موازات بدهکاریهای عظیم و اقتصاد های شکننده خود، باید برای تأمین خزانه "صندوق پول"، بنوبه خود از بازارهای مالی قرض بگیرند، یعنی اوراق قرضه را در بازار بفروشند! ولی بازارهای مالی تنها در صورتی به کشورهایی مانند آمریکا و انگلیس قرض خواهند داد که آنها بر پایه برنامه ریاضی خشن مخارج بخش عمومی را کاهش دهند. در غیر این صورت خود آنها نیز گرفتار گرداب بازار اوراق قرضه و پایین آمدن رتبه اعتباری می‌شوند و حتی ممکن است در معرض ورشکستگی قرار گیرند.

اکثر حزب ها، سیاست‌گذاران، و تحلیل گران محافظه کار، از لیبرال ها گرفته تا سوسیال دموکرات ها، به همراه بخش عمده مطبوعات کشورهای سرمایه داری، از وحشت و انکسش مردم، مدعی اند که در شرایط کنونی برای آرام کردن "غول بازار"، باید قشرهای زحمتکش به همه چیزی که لازم است تن در دهند. این یعنی افسش شدید سطح زندگی، و خوداری از اعتراض به برنامه ریاضی در حالی که قشرهای ثروتمند به زندگی خود به روال معمول می‌توانند ادامه دهند! تحولات کنونی کشورهای غربی نشان می‌دهد که الگوی "اقتصاد آزاد" هیچ ربطی به آزادی و دموکراسی واقعی ندارد، بلکه بر خلاف آن هم عمل می‌کند، و زمانی که منافع حیاتی سرمایه داران مطرح است استقلال ملی کشورها هم به راحتی لگدمال می‌شود. هدف در کشور های غربی، محدود کردن و حتی حذف نقش مردم و دخالت مستقیم توده ها در فرایند تصمیم گیری ها به منظور تداوم نقش محوری "بازار بی نظارت" است. زیرا بازسازی اعتبار مالی بانک ها و "رضایت بازار" در جهت برون رفت از بحران، تنها از طریق پایین آوردن ارزش "نیروی کار" امکان پذیر است. از قلب اروپا تا کشور ما، محتوای مبارزه دائمی و خواست های توده های زحمتکش پیرامون امر عدالت اجتماعی و دفاع از حق زندگی نسل های آینده، یکی از حلقه های کلیدی زنجیره بحران کنونی اقتصادی است. از این روی، دو دهه تلاش همه جانبه برای پیاده کردن "جهانی" الگوی نولیبرالیسم اقتصادی به شدت متزلزل شده است.

به موازات ژرفش بحران اقتصادی و عدم توانایی حل این بحران، کنش های روینای سیاسی کشورهای غربی نمایان‌گر درجه محدودیت و مخصوصاً شکنندگی "دموکراسی واقعاً موجود"، بی اعتباری سیاست‌گذاران، و بی ارزش شدن نظرات نخبگان نو لیبرال در نزد مردم است. به وضوح می‌توان دید که همین چارچوب محدود دموکراسی موجود در کشورهای غربی، و مخصوصاً دستاوردهای آزادی خواهی و روشنگری دو قرن مبارزه نیروهای مترقی، هم اکنون به عامل هایی خطرناک در جهت تسلط سرمایه های مالی تبدیل شده اند. این یک شعار چپ روانه نیست، بلکه واقعیت عریانی است که هم اکنون در قلب اروپا شاهد آن هستیم. آنچه که در حال وقوع است جنبه های به هم پیوسته "جهانی" دارد که بنا به شرایط محلی و درجه رشد هر جامعه، به شکل های متفاوت انجام می‌گیرد. از یک سو در کشورهای غربی حتی انتخاب پارلمانی و اظهار نظر سیاسی موثر محدود می‌شود و افکار عمومی از سوی رسانه های انحصاری با وعده "بهشت مصرف گرایی و فرد گرایی" مدیریت می‌شوند، از سوی دیگر در کشورهای استبدادی مانند ایران کوچک‌ترین حرکت مردمی به صورت چکنشی منکوب می‌گردد. در تمام این‌ها، اولین آزمایش امپریالیسم در شبلی دوران کودتای "پینوشه" و توصیه های ضد اجتماعی "هایک" و "فریدمن" در مورد رابطه "آزادی" و نقش بلامنزاع "بازار آزاد"، چراغ‌های راهنمایند.

نشریه نامه مردم

پژم

ناشر اندیشه های دموکراتیک مردمی

سر دبیر: عظیم بابک

تلفون: 004917660921926

azimbabak@yahoo.com

info@pendar.eu